

بسم الله الرحمن الرحيم

امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک‌تر از سیاهی چشم به سفیدی‌اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیه‌الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی ۱۰ جلسه از تاریخ ۱۳۷۱/۹/۱۲ الی ۱۳۷۱/۱۱/۶ به «جامعه‌شناسی علم» پرداخته است.

اهم مسائل مطرح شده در بحث «جامعه‌شناسی علم» ناظر به تبیین پایه‌های جامعه‌شناختی بر اساس فلسفه نظام ولایت است.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار، پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

فهرست:

۷.....	جلسه اول
۱۷.....	جلسه دوم
۳۱.....	جلسه سوم
۵۳.....	جلسه چهارم و پنجم
۷۳.....	جلسه ششم
۸۵.....	جلسه هفتم
۹۹.....	جلسه هشتم
۱۰۹.....	جلسه نهم
۱۳۱.....	جلسه دهم

جامعه‌شناسی علم (نسبیت یا علم اجتماعی)

جلسه اول

۱۳۷۱/۹/۱۲

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی (دفتر فرهنگستان علوم اسلامی)

عنوان جلسه: ولایت اجتماعی منشأ پیدایش حساسیتهای، علوم اجتماعی و تکنولوژی

فهرست

- ۱- بررسی حقیقت وجودی جامعه ... ۱
- ۲- نظام ولایت اجتماعی اصل در پیدایش علوم اجتماعی ... ۱
- ۱/۲- منشأ پیدایش ولایت اجتماعی (جامعه) ... ۲
- ۲/۲- منشأ پیدایش اخلاق و حساسیتهای اجتماعی و نحوه توسعه آن ... ۲
- ۱/۲/۲- بحثی پیرامون تفرعون نظام یافته کفر ... ۳
- ۲/۲/۲- نظام حساسیتهای اجتماعی معین کننده وضعیت سیاست جامعه ... ۳
- ۳- تأثیر فاعلها در پیدایش نسبیت اجتماعی (فرهنگ) و تکنولوژی ... ۴
- ۱/۳- بررسی تشابه و تفاوت سیاست (تمایلات) و فرهنگ (نسبیت) و اقتصاد در (ابزار) در جامعه ... ۴
- ۱/۱/۳- منزلت فاعلیتهای تبعی و مراتب آن در جامعه ... ۴
- ۴- جمع‌بندی بحث

نام جزوه: جامعه‌شناسی علم (نسبیت یا علم اجتماعی) کد بایگانی کامپیوتری: ۰۱۰۲۵۰۰۱
استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی تاریخ جلسه یا تدوین: ۱۲/۹/۷۱
عنوان گذار: محمد جعفر حسینیان تاریخ انتشار: ۲۲/۰۲/۷۴
ویراستار: مصطفی جمالی تاریخ بایگانی: ۲۲/۰۲/۷۴
حروفچینی: واحد انتشارات تیراژ: ۱۰ نسخه
تکثیر از: واحد انتشارات نوبت تکثیر: اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلسه اول جامعه‌شناسی علم (نسبیت یا علم اجتماعی) ۱۳۹۷/۹/۱۲

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: بحث جامعه‌شناسی را می‌توان از زوایای مختلف طرح کرد یکی اینکه بیائیم از زاویه علم به جامعه‌شناسی بپردازیم. مقدمتا باید گفت که برای جامعه جدای از افراد جامعه اخلاق، احکام و علم خاصی وجود دارد، یعنی غیر از اینکه افراد یک جامعه متخلق به اخلاق و دارای «نظام حساسیت» هستند، جامعه هم به عنوان یک «نظام فاعلیت» همینگونه می‌باشد. به عبارت دیگر با اینکه افعال یک جامعه خودشان «فاعلیت تبعی» و دارای یک نحوه نظامی هستند، یعنی متصرفند و موضوع تصرف برای فاعلها قرار می‌گیرند و وسیله برای تعیین جایگاه فاعلیتها می‌شوند، اما خودشان هم یک بستر زنده و یک نظامی هستند که برای خود فاعلها (که فاعلهای تصرفی منظور نظرمان هست) هم لشکرند و هم منزلت درست می‌کنند، که این منزلت درست کردن هر چند با اعمال فاعلیت، فاعلهای تصرفی و محوری می‌باشد ولیکن نظامی که حاصل آنها هست یک اخلاق خاصی را به دنبال دارد. یعنی «نظام حساسیت اجتماعی» و «نظام نسبیت اجتماعی» و «نظام تجسد» و یا علوم و فاعلیت اجتماعی داریم.

۱- بررسی حقیقت وجود جامعه

مهمترین امر در جامعه‌شناسی ابتدا شناختن جامعه، به عنوان یک امر وجودی می‌باشد که وحدتی حقیقی دارد که این وحدت حول محور فاعلیت محوری و متناسب با فاعلیت فاعلهای تصرفی شکل گرفته است. البته باید توجه داشت که «نسبیت امکانات اجتماعی» را هم (یعنی فاعلیت‌های تبعی که وسیله ربط هستند) نمی‌توان در مراحل مختلف شناخت، نادیده گرفت، یعنی در شناخت جامعه هم «نسبیت تمایلات» و هم «نسبیت کیفیات» و هم «نسبیت رفتار» را باید مشاهده کرد.

۲- نظام ولایت اجتماعی اصل در پیدایش علوم اجتماعی

حالا اگر ما این سه مورد را بخواهیم در رابطه با علم مشاهده کنیم چگونه خواهد شد؟ قبلا بیان کرده بودیم که علم نسبیت و قانونمندی است که در برخورد فاعلها با یکدیگر ایجاد می‌شود. حال طبق این تعریف باید گفت: که علم تنها در جامعه حاصل می‌شود و نه اینکه مجرد از نظام شکل بگیرد. البته مانعی ندارد که در مرتبه‌ای، یک دسته و یا یک سطح از علوم فرض شود که در نظام فاعلیتهای تصرفی (فاعلهای تصرفی غیر از انسان و جامعه) بوجود آمده باشند ولی علمی که در اینجا منظور نظر می‌باشند، علمی هستند که مولد و تولید کننده‌شان جامعه می‌باشد و یا علمی که در جریان رشد و توسعه جامعه انسانی حاصل می‌شوند که «نظام ولایت اجتماعی» محور شکل‌گیری آنها خواهد بود. همچنین باید توجه داشت که منظور ما از علوم اینجا آن دسته از علمی که احيانا حول محور ولی تاریخی یا ولی تکوینی ایجاد می‌شوند هم نمی‌باشد.

۱/۲- منشأ پیدایش ولایت اجتماعی (جامعه)

حال قبل از بررسی کیفیت ایجاد علوم، حول محور ولی اجتماعی، باید به این نکته توجه داشت که اگر افراد جامعه قلوبشان به آن جهتی که «ولی» جامعه به آن جهت تولى دارد، تولى داشته باشند، حول این ولی اجتماعی جمع می‌شوند و جهت‌گیری آنها متناسب با جهت ولی شکل می‌گیرد. لذا اگر جامعه‌ای ولی اجتماعی آن فردی همچون سید الموحدين (عليه افضل الصلوات المصلين) باشد ولكن مردم تولى به جهت او نداشته باشند، جهت‌گیری آنها الحادی می‌شود. البته هر چند هم تسلیم بشوند و قدرت مقابله هم نداشته باشند ولی چون می‌خواهند کفر را در لباس اسلام پیدا کنند طبیعی است که تولى به شخص کافری که در ظاهر مسلمان است، یعنی شیخین پیدا می‌کنند، و از آنجا که جامعه براساس ولایت و تولى شکل می‌گیرد، یک جامعه خیلی کوچک درست می‌شود که رئیس او وجود مبارک علی بن ابیطالب (ع) است که بین سه تا هفت نفر هم جمعیت دارد و یک جامعه بزرگی هم - بر حسب نسبت کمی - در کنار آن جامعه کوچک حول محور شیخین ملعون پدید می‌آید.

۲/۲. منشأ پیدایش اخلاق و حساسیت‌های اجتماعی و نحوه توسعه آن

بعد از مشخص شدن جهت‌گیری جامعه، «اخلاق» جامعه و «حساسیت» جامعه حول آن جهت شکل می‌گیرد. به عنوان مثال خطبه وجود مبارک حضرت صدیقه طاهره «صلوات الله و سلامه علیها» خطبه‌ای است که اگر اخلاق آن جامعه یک ذره در جهت الهی بود آن جامعه را دگرگون می‌کرد، اما اینکه می‌بینیم هیچ دگرگونی برای آنها حاصل نشد، بدین خاطر بود که چیزهای دیگری برایشان ارزش داشته است. یعنی چیزهایی که حضرت بر آن تکیه می‌کنند، برای آنها هیچ ارزشی نداشته است. به تعبیر دیگر چون ابوبکر در حقیقت با آنها با اخلاق کفر و نفاق صحبت می‌کرد، لذا همین که صدیقه طاهره با اخلاق توحید و اخلاق صدیقین با آنها صحبت می‌کردند این علویات اصلا به گوش آنها نمی‌خورد و آنها را نمی‌گزید و تحریک نمی‌کرد و حساسیت آنها را بر نمی‌انگیخت، زیرا برانگیخته شدن حساسیت یک جامعه بستگی به وضعیت «نظام تمایلاتشان» دارد. بنابراین در این احتجاجهایی که حضرت ابا عبدالله (صلوات الله و سلامه علیه) فرموده‌اند: «یا شیعه آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و کنتم لاتخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم» و یا در جای دیگر فرموده‌اند: «فارجعوا الی اسنا بکم ان کنتم عربی» اینگونه نیست که حضرت بخواهند بر حریت و ملیت گرایی تکیه کنند، حضرت تنها در مقامی که می‌خواهند با جامعه کافر حرف بزنند اینگونه می‌فرمایند، چرا که تکیه بر حریت و تکیه بر ملیت دعوتهای حضرت ابا عبدالله «صلوات الله و سلامه علیه» سازگار نمی‌باشد، زیرا همین حریتهای غیرالهی موجب پیدا شدن ریشه‌های فساد شده‌اند. بنابراین احتجاج حضرت به ملیت گرایی و قومیت گرایی با اینکه می‌دانند خود اینها موجب فساد هستند بدین خاطر است که می‌خواهند آنها را مرتبا رجوع به زیربناهایشان بدهند.

به هر حال هر نظامی دارای نظام حساسیت و نظام ارزشی می‌باشد که این نظام ارزشی همان تمایلاتی می‌باشد که جامعه براساس آن شکل گرفته است و پیدایش نظام سیاسی هم بر آن اساس می‌باشد.

حجة الاسلام میرباقری: یعنی این تمایلات قبل از شکل‌گیری جامعه می‌باشند؟

(ج): جامعه چیزی نیست جز در آمیختن سه وصف، یعنی وقتی شما می‌گوئید: فاعلها فاعلیت می‌کنند و کارهایشان هم به هم برخورد دارند، معنایش این است که خود این کارها که به وسیله ایجاد فاعلها موجود

هستند یک ظرفیتی از تعلق را دارند که همان «تمایلات سیاسی» جامعه می‌باشد. سپس براساس این تمایلات سیاسی «نظام حساسیت اجتماعی» و «اخلاق جامعه» معین می‌شود. البته این مطلب از جهت «توسعه یافتن» و توسعه نیافتن یعنی «وحدت و کثرت» قابل ملاحظه می‌باشد.

۱/۲/۲- بحثی پیرامون تفرعن نظام یافته کفر

تمایلات سیاسی جامعه اروپا الان از نظر وحدت و کثرت توسعه یافته است، مثلاً رئیس جمهور امریکا وقتی تخلف می‌کند رسماً زیر سؤال می‌رود. یعنی اگر وحدت و کثرت آن نظامی که مردم - به باطل - به آن تمایل پیدا کرده‌اند را نگاه کنید، می‌بینید که مردم با حساسیت خاصی نسبت به یک سری از امور برخورد می‌کنند و مرتباً هم ابزارهای رسانه‌های جمعی آنها دنبال این هستند که این مطلب را جهت بدهند و هدایت کنند. لذا این حساسیت‌ها از نظام دقیقی که در کار خودشان دارند گرفته و تا ادبیات سیاسی و شکل‌گیری شخصیتشان ملاحظه می‌شود. به عبارت دیگر اینها در بعد حیوانیت، نظام تمایلاتشان وحدت و کثرت پیدا کرده است. البته ممکن است که شما بگوئید: اینها از نظر اخلاقی انحطاط دارند، ولی صحبت بر سر این است که اگر اخلاق را به معنی اخلاق کفر بیان کنیم و بخواهیم بین آنها و هندوها مقایسه کنیم، می‌بینیم که تلاشها و میل‌های اینها حساستر و مؤثرتر از هندوها می‌باشد. یعنی با اینکه هر دو کافرند ولی واضح است که هند توسعه نیافته است.

به تعبیر دیگر این تکبر خاص و تفرعن شدید و غلیظی که اینها دارند تفرعنی نظام یافته است، اما هندوهای کافر هر چند هم تکبر و تفرعن داشته باشند و حتی نظامی هم براساس آن شکل دهند ولی نظامشان بسیار ضعیف می‌باشد و اصلاً خودش را نشان نمی‌دهد.

۲/۲/۲- نظام حساسیتهای اجتماعی معین کننده وضعیت سیاست جامعه

بنابراین عرض ما این است که نظام حساسیتهای اجتماعی جامعه وضعیت «سیاست» جامعه را معین می‌کند، هم چنانکه نظام سیاست فرد اخلاق و تمایلات فرد را مشخص می‌کند.

(س): در فرد مشخص می‌کند یا یکی هستند؟

(ج): معنای مشخص کردنی که می‌گوئیم یعنی نشان می‌دهد و یا یکی هستند.

۳- تأثیر فاعلها در پیدایش نسبیت اجتماعی (فرهنگ) و تکنولوژی

به تعبیر دیگر در آنجا بیان می‌کردیم که شخص در «نظام فاعلیتها» فاعلیت می‌کند و لذا در «نسبیت» فرم می‌گیرد و عالم می‌شود. در اینجا هم می‌خواهیم بگوئیم که برخورد فاعلیتهای اجتماعی به هم، که طریق و ابزارش کلیه وسایل و محصولات اجتماعی هستند مانند ادبیات در یک سطح بالائی «نسبت» و قوانینی را در سطح فرهنگ اجتماعی بوجود می‌آورند^۱. به تعبیر دیگر قدرت اقتصادی و تأثیر عملیشان با رفتار سازمانی و اجتماعی مشخص می‌شود.

۱/۳- بررسی تشابه و تفاوت سیاست (تمایلات) و فرهنگ (نسبیت) و اقتصاد (ابزار) در جامعه

حال با این توضیحات فرق بین «سیاست» (نظام تمایلات) با «فرهنگ» (نظام کیفیتهای تقریباً بنظر می‌رسد که واضح شده باشد. همچنین با این توضیحات فرق بین «نظام فرهنگ» که سطح تکنولوژی جامعه را می‌رساند با «ابزاری» که تجسد همان فرهنگ می‌باشد و چیز زایدی نیستند مشخص می‌شود. خلاصه اینکه ساختن ضبط صوت یک فرمول و قوانینی دارد که این فرمول و قوانین در جامعه تولید می‌شود و همچنین یک بکارگیری قانونی هم برای تولید آن باید صورت بگیرد، که آن هم در جامعه انجام می‌شود.

به عبارت دیگر در آن مرتبه‌ای که قوانین اشیاء درست می‌شود (هر چند واسطه‌اش خود اشیاء باشند) فرهنگ جامعه شکل می‌گیرد، و لذا سطح تکنولوژی و تکنیک جامعه طبیعتاً غیر از سطح نظام حساسیتهای می‌باشد.^۲ به تعبیر دیگر نظام قانونمندی و قانون‌دار شدن جامعه غیر از نظام حساسیتهای و غیر از نظام ابزارهای تصرف جامعه (اقتصاد) می‌باشد.

^۱ البته باید توجه داشت که مفاهیم و تفهیم در نظام اجتماعی منحصر در کلمات نمی‌باشد، بلکه گاهی با موضعگیری هم مانند کلمات مطلبی تفهیم می‌شود.

^۲ گاهی اوقات از طریق ابزارها مفاهیم واقع می‌شود، یعنی از طریق ابزارها نسبیت ایجاد می‌شود. مفاهیم از این طریق یک مقدار از طرق دیگر سهل‌تر می‌باشد زیرا در اینجا دیگر مفاهیم به معنای فهم در کیف نفسانی و این حرفها نمی‌باشد بلکه به معنای سطح فرهنگ جامعه است، و لذا دیگر لازم نیست با اشخاص خاصی بالمره صورت بگیرد، بلکه مفاهیم از این طریق

بنابراین اقتصاد جامعه، ایجاد «نظام نسبیت فرهنگ اجتماعی» در یک سطح دیگر، می‌باشد.

۱/۱/۳- منزلت فاعلیتهای تبعی و مراتب آن در جامعه

البته باید توجه داشت که قوانین خودشان «فاعلیت تبعی» هستند. به عبارت دیگر شما ایجاد ربط بین فاعلها می‌کنید و طبیعتاً این عمل شما یک سطح از ایجاد است، ولی وسایل و ابزار ایجاد شما سطوح مختلف دارد. همچنین خود قانونها هم یک سطح نیستند، بلکه سطوح مختلف دارند. لذا با اینکه قانونها «فاعلیت تبعی» هستند ولی بعضی برای بعضی دیگر خیلی نازلتر و بعضی برای بعضی دیگر خیلی بالاتر هستند. همین قانونها در مرحله دیگر، اشیاء و «ابزار توسعه تأثیر» می‌شوند. حالا باید ببینیم که اگر قانون ایجاد شود ولی قانونمند ایجاد نشود و به تعبیر دیگر اگر قانون که فاعلیت تبعی می‌باشد ایجاد شود ولی قانونمند ایجاد نشود، و به تعبیر دیگر اگر آن دسته از فاعلیتهای تبعی که رابط بین فاعلها با هم هستند ایجاد شوند ولی تجسد و وحدت و کثرت دیگری ایجاد نشود، در این صورت قانونی که قانونمند نداشته باشد، آیا تنها می‌تواند خودش در ارتباط بین این فاعل و آن فاعل قانونمند باشد؟ یعنی آیا می‌تواند فاعلی را در یک حدی قرار دهد و یا نسبت بین فاعلهای تصرفی را با هم در یک حد و مرزی نگه بدارد، ولیکن «نظام» را تکمیل کند؟ تکمیل شدن نظام در این است که تمام مراتب لازم فاعلیت تبعی برای فاعلیت تصرفی ایجاد شود. به عبارت دیگر اگر شما قوانین تولید منطق را درست کنید ولی قوانین منطق را که حاصل آن قوانین تولیدی می‌باشند را به تولی او نسازید، معنایش این است که یکدسته از فاعلیتهای تصرفی شما فاعل تبعی خواهند بود. به تعبیر دیگر اینکه ممکن است شخصی فاعل تصرفی باشد و تولی هم به فاعلی که اصول منطقی را پدید آورده، پیدا کرده باشد، ولی خودش «قدرت ولایت» و ربطی را نداشته باشد. البته ممکن است که برای این سطح هم، روابط و قوانینی بنام مسائل منطق و قضایایش درست کنیم و یا برای سطوح پائینترش تا برسد به علمائی که

بدینگونه است که ذهنیت اشخاص در فرهنگ جامعه شکل می‌گیرد و نسبیتهای در برخورد فاعل با فاعلیتهای دیگر ایجاد می‌شود. به عبارت دیگر وقتی فاعل با فرهنگ جامعه برخورد می‌کند طبیعتاً هم جایگاه خودش را در فرهنگ جامعه معین می‌کند و هم به یک نسبت در توسعه فرهنگ جامعه سهیم می‌شود.

ایجاد قوانین حسی می‌کنند و در آنجا بگوئیم کسانی به آنها تولی پیدا می‌کنند، ولیکن آنها دیگر نمی‌توانند ولایت کنند و آن قوانین را در شیء پیاده کنند، زیرا آنها لشکر و نظامی ندارند و حال اینکه «وجود نظام» تا سطحی که قوانین به «تجسد» برسند ضرورت دارد. به عبارت دیگر وقتی قوانین به تجسد رسیدند معنایش این است که شما نظامی را دارا می‌باشید که همه مراتب فاعلیت را (محوری، تصرفی، تبعی) خواهد داشت و لذا در توسعه آن نظام همه سطوح باید هماهنگ «توسعه» پیدا کنند.

بنابراین فرمولها و اصطلاحات و کلماتی را که یک نفر ایجاد می‌کند تولی به یک ولایتی است که آن را «تجسد» می‌گوئیم. مثلاً کاری را که یک نجار انجام می‌دهد مثلاً کمد می‌سازد، در این کار از قوانین شخص دیگری استفاده می‌کند. البته باید توجه داشت که این مطلب در سطوح مختلف قانونمندی و فاعلیت (محوری و تصرفی و تبعی) قابل جریان می‌باشد. یعنی آخرین سطح از کیفیت که تجسدها می‌باشد، از ادبیات گرفته تا محصولات دیگر اجتماعی، هیچکدام از اینها، بریده از مفاهیم و تمایلات نیستند ولیکن مفاهیم معنایش «کیفیت‌های قانون» و تمایلات هم کیفیت‌های سیاسی یا نظامی و اخلاقی جامعه می‌باشند.

۴- جمع‌بندی بحث

(س): حاصل فرمایشات شما این است که خود فاعلها اگر فاعلیت نداشته باشند نمی‌توانند ربطی پیدا کنند و نظامی داشته باشند، پس با فاعلیتشان «نظام» پیدا می‌کنند. در واقع این «فاعلیت» نه فقط ربط بین فعل‌ها را ایجاد می‌کند، بلکه ربط بین فاعلها را هم ایجاد می‌کند زیرا معنی ندارد که فاعلها از طریق فعلشان با یکدیگر ارتباط پیدا نکنند.

به عبارت دیگر در ابتدا که جامعه بخواهد تشکیل شود، شرطش این است که انگیزه‌هایی باشد و یک جهت‌گیری هم داشته باشند تا حول یک محور جمع شوند، که وجود اینها مسبوق به تشکل جامعه است، یعنی قبل و سابق بر جامعه می‌باشند و اگر اینها نباشند جامعه شکل نمی‌گیرد. سپس جامعه که شکل گرفت تولی این‌ها بدست ولی داده می‌شود و متناسب با سرپرستی او توسعه پیدا می‌کند. بنابراین خود اینها قبل از اینکه به صورت یک جامعه در بیایند باید جهت‌گیری واحد و مشترکی در فعلشان داشته باشند.

(ج): بله، اگر اشتراک در جهت‌گیری نباشد، هیچ وقت جامعه شکل نمی‌گیرد.

(س): به تعبیر دیگر ابتدا باید هماهنگی در تصمیم باشیم سپس هماهنگی در حساسیتها پیدا شود و

بعد هماهنگی در نسبت یا نسبیت...

(ج): بله هماهنگی در فرهنگ یا قانون برایش پیدا شود.

(س): و بعد هم هماهنگی در کارائی پیدا شود. به تعبیر دیگر روشن است که شکل‌گیری یک فرهنگ

نمی‌تواند منتسب به یک فرد باشد، یعنی فرد قدرت تولید این قانون را ندارد، بلکه تنها در ارتباط بین

فاعلیتهاست که این قانون و یا حتی این تکنولوژی و ابزار ساخته می‌شود. همچنین در ارتباط فاعلها با هم

هست که نظام حساسیت خاصی شکل می‌گیرد و در رتبه قبل هم مرتبه‌ای از تصمیم و اراده پیدا می‌شود. به

عبارت دیگر اگر فاعلها در ارتباط با هم نباشند، تصمیم نسبت به مولی هست ولی نسبت به فعالیتهای

اجتماعی نیست مثلاً تصمیم درگیری با کفر - لاقل به این کیفیتش - تنها در جامعه شکل می‌گیرد.

(ج): درست است.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

جامعه‌شناسی علم (نسبیت یا علم اجتماعی)

جلسه دوم

۱۳۷۱/۹/۱۳

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی (دفتر فرهنگستان علوم اسلامی)

عنوان جلسه: تعریف علم در «نظام ولایت»

فهرست

- ۱- تعریف علم به حضور در نسبت بین تولى و ولایت ... ۱
- ۱/۱- تعریف علم حضوری به نفوذ اراده در اشیاء ... ۱
- ۲- تحقق مراتب کیفیت در نظام (مراتب حضور) ... ۱
- ۱/۲- مرتبه پیدایش حساسیت (نظام تأثرات) ... ۱
- ۱/۱/۲- تجسد در هر مرتبه به معنای ایجاد یک نحوه ربط ... ۲
- ۲/۲- تأثر روح در تمامی مراتب تحقق کیفیت ... ۲
- ۳/۲- دسته‌بندی ارتباطات ایجاد شده در سه مرحله حساسیتها، علم و اشیاء به «محوری، تصرفی، تبعی» ...
- ۲
- ۱/۳/۲- محوریت ارتباطات روحی نسبت به سایر مراتب ... ۲
- ۲/۳/۲- پیدایش اوصاف نفسانی و اخلاق در فرد و جامعه به تبع ارتباط با مولا ... ۴
- ۱/۲/۳/۲- محوریت رهبر در پیدایش تمایلات اجتماعی (اعم از تمایلات سازمانی و خانواده) ... ۴
- ۱/۱/۲/۳/۲- تصرف در تمایلات جامعه معنای حقیقت رهبری و ولایت ... ۵

۲/۲/۳/۲- تولی اجتماعی به معنای تولی به جمیع حدود و ارتباطات ... ۵

۳/۳/۲- مرتبه علم، مرتبه ایجاد کیفیتهای تسلط و ولایت ... ۶

نام جزوه: جامعه‌شناسی علم (نسبیت یا علم اجتماعی) کد بایگانی کامپیوتری: ۰۱۰۲۵۰۰۲
 استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی تاریخ جلسه یا تدوین: ۱۳/۹/۷۱
 عنوان گذار: محمد جعفر حسینیان تاریخ انتشار: ۲۲/۰۲/۷۴
 ویراستار: مصطفی جمالی تاریخ بایگانی: ۲۲/۰۲/۷۴
 حروفچینی: واحد انتشارات تیراژ: ۱۰ نسخه
 تکثیر از: واحد انتشارات نوبت تکثیر: اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- تعریف علم به حضور در نسبت بین تولى و ولايت

حجة الاسلام والمسلمين حسینی: بحث در باره «علم و جامعه» بود، بیان کردیم که حضور در «نسبت بین تولى و ولايت»، «علم» یا «قانونمند شدن فاعليت تصرفی» می‌باشد. به عبارت دیگر فاعليت تصرفی در حضوری که در نسبت بین تولى و ولايت پیدا می‌کند، به هر میزان که تولى پیدا کند به همان میزان در نظام ولايت نفوذ اراده برای او حاصل می‌شود. البته پیدایش این حد و میزان از نفوذ که پس از تولى به ولی پیدا می‌شود، به تبدلی که با فاعلهای دیگر پیدا می‌کند متقوم می‌باشد. به تعبیر دیگر در برخورد فاعل با فاعلهای تصرفی دیگر هم «نظام فاعليت»، «متقوما» پیدا می‌شود و هم قدرت او متقوما فرم می‌گیرد و میزان نفوذ قدرتش مشخص می‌شود.

۱/۱- تعریف علم حضوری به نفوذ اراده در اشیاء

بنابراین حضور هر فاعلی در نسبت بین تولى و ولايت علم حضوری او می‌باشد. البته باید توجه داشت که «علم حضوری»، هم براساس مبنای فاعليت کیف نفسانی و هم براساس مبنای اصالت شیء کیف نفسانی می‌باشد، اما نهایت با یک فرق، به اینکه در اینجا فاعل با کیف نفسانی‌اش، اراده‌اش نفوذ و حضور در اشیاء پیدا می‌کند، یعنی مرتبه سلطنتش و «منزلت قدرتش» در «نظام ولايت» مشخص می‌شود، و لذا دیگر تحت سلطه آن نظام متقوما می‌تواند ایجادى متناسب با منزلت خود داشته باشد. بنابراین ممکن است کسی مثلا عالم به ساختن ضبط صوت باشد ولی الان مشغول درست کردن ضبط صوت نباشد، که در این صورت باز هم می‌توان گفت که این مشخص در منزلت سلطنت هست و می‌تواند اراده‌اش را اینگونه متقوما در ایجاد شیئی نفوذ بدهد ولو الان هم مشغول اینکار نباشد. پس برخورد فاعل با نفس قدرت فاعلهای منزلت خاصی را برای او معین می‌کند.

۲- تحقق مراتب کیفیت در نظام (مراتب حضور)

البته این قدرت و کیفیتی را که پیدا کرده در سر جای خودش «تجسد» هم می‌تواند پیدا کند. یک مرتبه از تجسدش تبدیل شدنش به کلمات است که این کلمات واسطه بین فاعلها هستند. البته خود این کلمات هم مراتبی دارند، مرتبه‌ای از آن، همین کلماتی می‌باشند که ما تلفظ می‌کنیم و مرتبه دیگر آن مفاهیم کلمات می‌باشند، یعنی صحیح است که به این مفاهیم کلمه گفته شود.

۱/۲- مرتبه پیدایش حساسیت (نظام تأثرات)

همچنین یک مرتبه از تجسد قدرت فاعل، شکل‌گیری اوصاف روحی و نظام حساسیت او می‌باشد، یعنی کیفیتهای اوصاف روحی و نظام حساسیت فاعل در نظام فاعلیت بعد از فاعلیت خودش در این نظام طبیعتاً فرم پیدا می‌کنند.

به عبارت دیگر آن چنانکه در شکل فردی می‌گوئیم: فاعل بعد از اینکه رابطه‌اش را با مولا معین کرد یک کیفیت و یک نظام حساسیتی پیدا می‌کند، همچنین این فاعل بعد از برخورد با فاعلهای دیگر هم همان نظام حساسیتش مجدداً متأثر می‌شود. البته این تأثرات می‌تواند تأثرات سطح دوم باشد نه سطح اول، یعنی تأثرات سطح اولش براساس رابطه‌اش با مولا باشد ولی تأثرات سطح دوم و سطوح نازله دیگر در برخورد با فاعلهای دیگر باشد. به عبارت دیگر مثلاً آدم با دیدن کوه و دریا و امثال ذلک مبتهج می‌شود، حال شاید گفته شود که نحوه ابتهاجش بستگی به ارتباطش با مولا دارد. اما صحبت ما این است که آیا حضورش در نظام ولایت نحوه ابتهاجات او را دقیق‌تر و مشخص‌تر نمی‌کند؟ یعنی قبول داریم که جهت ابتهاج فاعل حتماً در ربط با مولا معین می‌شود، اما خصوصیات جزئی‌اش با انواع مختلف سبزه و انواع مختلف آب و کوه حتماً بستگی به این دارد که چه جامعه‌ای در او تصرف کرده باشد.

بنابراین ظاهراً فاعل در مراتب بعدی (در سطح دوم و سوم و...) در ربط با نظام حالات او تغییر می‌کند، یعنی دیگر بگونه‌ای خاص متلذذ می‌شود و حساسیت‌هایش تغییر و فرم و «توسعه» پیدا می‌کنند. بنابراین موضوع کلام ما علمی می‌باشد که هم خودش و هم توسعه‌اش در ربط با نظام حاصل شده است. به عبارت دیگر بطور

عامتر، موضوع کلام ما تمام افعالی می‌باشند که در مراتب مختلف تجسد پیدا می‌کنند، که این افعال اعم از حالات، علم،... می‌باشند.

۱/۱/۲- تجسد در هر مرتبه، به معنای ایجاد یک نحوه ربط

بنابراین در این جلسات می‌خواهیم پیرامون این مطلب صحبت کنیم که هر تجسدی که ملاحظه شود ایجاد یک نحوه از «ربط» است، که این ایجادها توسط فاعلیت فاعل صورت می‌گیرد.

حجة الاسلام میرباقری: آیا حالات فاعل فقط در مرتبه اول، یعنی آن هنگامی که می‌خواهد با مولا رابطه برقرار کند، فقط قابل تغییر می‌باشند، یا اینکه بعد از ورود به نظام هم قابل تغییر می‌باشند؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: بعد از ورود به نظام هم باز حالات قابلیت تغییر دارند. یعنی اینگونه نیست که حالات فاعل فقط در همان رتبه‌ای که می‌تواند رابطه‌اش را با مولا معین کند، قابلیت تغییر داشته باشند، بلکه عمق حقیقی‌اش در همان رتبه می‌باشد.

۲/۲- تأثر روح در تمامی مراتب تحقق کیفیت

(س): یعنی دائما این رابطه تعیین می‌شود.

(ج): احسنت، دائما هم رابطه‌اش با مولا و هم فاعلیتش در نظام و هم مراحل تصرفش در اشیاء تعیین می‌شود. یعنی هر سه سطح از فاعلیت، (نه فقط یک سطح) حساسیت و اوصاف روحی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. البته سطحی که به منزله شالوده و پایه و اساس می‌باشد، سطحی است که به وسیله ارتباط شخص با خدای متعال معین می‌شود. به عبارت دیگر سطحی که به منزله ارکان و قوائن هست سطحی است که حالات نفسی به وسیله ارتباط با فاعلها در مقام علم معین می‌شود. بنابراین آن چنانکه مثلا ساختمان دارای سه سطح می‌باشد، یک سطح ارکان و قوائن ساختمان، یک سطح دیوار و سقف و یک سطح در و پنجره و نما و کمال ساختمان، که اگر هر کدام از این سه سطح نباشند ساختمان کامل نمی‌شود. همچنین انسان هم دارای سه سطح می‌باشد که در هر سه سطحش، انسان روحش متأثر می‌شود. در مرتبه قانون هم اینگونه نیست که وقتی انسان برخورد به نظام فاعلیت پیدا کرد و یا فعلها و فاعلیتها به هم برخورد کردند، در نفوذ و

تأثیری که بر یکدیگر می‌گذارند روح متأثر نشود، بلکه روح باز هم متأثر می‌شود و شکل‌گیری جدیدی پیدا می‌کند. البته باید توجه داشت اینکه می‌گوئیم علم در اینجا پیدا می‌شود بدین معنا نیست که حالاتی در نفس پیدا می‌شود. به تعبیر دیگر علم گاهی به معنای حضور در نسبت بین ولایت و تولی است، یعنی وقتی که حالات عوض می‌شود، آنجا باصطلاح آقایان هم علم حضوری حاصل می‌شود و هم دارای کیفیت می‌باشد. بنابراین علم حضوری گاهی پیدایش حالاتی است که در نظام فاعلیت پیدا می‌شود. حقیقت حضور هم حضور در نسبت به مولا می‌باشد، یعنی نسبت به حقیقت و کنه و شالوده ولایت، حضور پیدا می‌شود. اما گاهی یک حضوری هم در اشیاء پیدا می‌شود، و انسان از آنها متأثر می‌شود که این حضور در اشیاء «مرتبه سوم» از علم حضوری می‌باشد.

۳/۲- دسته‌بندی ارتباطات ایجاد شده در سه مرحله حساسیتها، علم و اشیاء به «محوری، تصرفی، تبعی»
 بنابراین همچنانکه یک روابطی در مرحله حساسیتها و یک روابطی در مرحله علم و نسبتها و قانونها ایجاد می‌شود، همچنین یک روابطی هم در مرتبه «تجسیدی» که اشیاء دارند ایجاد می‌شود، حال سؤال ما این است که این رابطه نوع سوم از چه نوع رابطه‌ای می‌باشد؟ به تعبیر دیگر فاعلهای تبعی را می‌توان از نظر منزلتشان و نبوغشان به «محور، متصرف و تابع» تقسیم کرد، یعنی فاعل تبعی از نظر منزلت و نبوغ و ملحق شدنش به فاعل طبیعتا در کل نظام مراتبی دارد.

۱/۳/۲- محوریت ارتباطات روحی نسبت به سایر مراتب

یک منزلت از فاعلهای تبعی ارتباط و مربوط به امر قلب و امر روح و حساسیت فاعل می‌باشد، که این مرتبه در عین حال که ملحق به محور می‌باشد خود نسبت به روابط دیگر محور می‌باشد. یعنی منزلت تعلق شما به فاعل محوری در شکلهای گوناگون و تأثراتان از فاعل محوری در مراتب مختلف، حتی از مرتبه اشیاء به قلب و تعلق قلب به اشیاء «منزلت روابط محوری» است. به عبارت دیگر در آنجایی که حساسیتها نظام پیدا می‌کنند و نظام حساسیت و نظام اخلاق شکل می‌گیرد، نظام حساسیت روحی، منزلت روابط درونی‌اش،

منزلت روابط محوری می‌شود. یعنی می‌گوئیم یک نحوه اخلاقی باید باشد تا مثلا متأثر از این آب و آتش اینگونه بشود.

(س): روابط درونی کدام فاعل منظور است؟

(ج): روابط درونی فاعلی که می‌گوئید حساسیتش و اخلاقش اینگونه هست. البته در آینده باز ما در باره درون و بیرون توضیحاتی ارائه خواهیم داد، ولی فعلا متعرض نمی‌شویم. بنابراین روابطی که نظام اخلاق فرد و نظام اخلاق جمع را می‌سازد روابطی هستند که نسبت به سایر روابط محور می‌باشند.

(س): ملحق به فاعل محوری است یعنی چه؟

(ج): آن چنانچه که قبلا گفته بودیم همه کارهای ما مساوی نیستند، بعضی از کارها حاکم بر بعضی از کارها می‌باشند و...

(س): بله، اینکه ملحق به فاعل محوری است غیر از این است که خودش محور می‌باشد.

(ج): بله، این خودش محور است (البته در آینده پیرامون این مطلب توضیحات بیشتری ارائه خواهیم داد). منزلت مرتبه دوم از فاعلهای تبعی منزلت «تصرفی» می‌باشد و لذا باید ملحق به فاعلهای تصرفی هم باشند و منزلت مرتبه سوم فاعلهای تبعی هم منزلت تبعی می‌باشد و ملحق به فاعل تبعی هم خواهند شد. البته بعدا عرض خواهیم کرد که به چه نحوی ملحق می‌شوند.

حال برمی‌گردیم و پیرامون این سیرمنزلت توضیح بیشتری می‌دهیم. بیان کردیم که یک دسته از فاعلهای تبعی، منزلتشان نسبت به بقیه منزلت محوری می‌باشد، یعنی «وسیله» برای مرحله بعد واقع می‌شوند. به بیان دیگر یک فعل ما نسبت به سایر افعال اصل می‌باشد. مثلا شما یک کاری را صدر برنامه‌اتان قرار می‌دهید و سپس کارهای دیگران را حسب موافقت با آن کار تنظیم می‌کنید.

بنابراین فاعل محوری یک نحوه تصرفها را در عالم انجام می‌دهد که این تصرفات نسبت تأثیر اصلی را دارا می‌باشند. یعنی در نظام «ولایت و تولی و تصرف» هر سطحی از ولایت یک میزانی از ارتباط را دارد که غیر از ارتباط دومی است که نظام تولی دارد. به عبارت دیگر اگر نظام ولایت را ملاحظه کنید (یعنی تصرفهایی

که به نحو ولایتی وارد می‌شوند) در آن حوزه‌ای که تصرفات را محوری می‌دانید، در آنجا، چیزهایی که ملحق به این محور می‌شوند، غیر از چیزهایی هستند که ملحق به غیر از محور می‌باشند. البته بهتر است که این را باز از هم تفکیک کنیم و در دو قسمت صحبت کنیم. قسمت اول ملحق شدن به فاعل محوری می‌باشد. اخلاق و ایمان، شکل‌گیریشان با نسبت تصرفهایی می‌باشند که یا از ناحیه اولیاء نعم و یا از ناحیه اولیاء نار انجام می‌گیرد. اگر شخص الهی شد و حول محور جهت اولیاء نعم بود از نورانیتهایی که بین او و مولای خودش واقع می‌شود استفاده می‌کند و اگر ظلمانی بود تنها از ظلمتهایی که بین خودش و ائمه نارش واقع می‌شود می‌تواند استفاده کند. در آنجایی که نور یا ظلمت می‌تابد و نفوذ می‌کند این تابیدن و نفوذ کردن کار محور می‌باشد، یعنی اینجا کار ولایتی و کار ابتهاج است، که این ابتهاج یا به ظلمتها و یا به نورها می‌باشد، (س): آیا کار محوری همان کار محور نظام (محور کل) می‌باشد؟

(ج): اگر محور، محور بخش باشد برای بخش و اگر محور، محور کل نظام است، طبیعتاً محور کل می‌باشد. به عبارت دیگر طبیعی است که ما نمی‌توانیم وقتی که شخص حیوانی و ظلمانی هم عمل می‌کند اخلاقی که برایش ایجاد می‌شود را خارج از «امداد» بدانیم. یعنی در کل که نگاه کنیم به نفوذ ربوبیت الهیه که طریقتش هم طبیعتاً نبی اکرم (ص) است ملحق می‌باشد. لذا در جهان‌بینی صحیح اینگونه باید گفته شود که نبی اکرم (ص) هم برای اوصیاء و ائمه و انبیاء و صلحا و هم برای شیاطین مجرای نعمت هستند، یعنی اینگونه نیست و اصلاً محال است که از زیر بلیط نبی اکرم (ص) ابلیس خارج بشود و خودش مستقل ارتباط داشته باشد. «لولاک لما خلقت الافلاک» اینگونه نیست که نسبت به ابلیس و امثال شیاطین انس استثناء شده باشد. بهر حال از این مطلب می‌گذریم و سراغ اصل بحث می‌آئیم.

۲/۳/۲- پیدایش اوصاف نفسانی و اخلاق در فرد و جامعه به تبع ارتباط با مولا

بنابراین ولایت در عالی‌ترین مرحله‌اش که پیدایش حالات نفسانی فرد و فاعل باشد، ابزارش همان پیدایش نسبتهایی است که در نفس خلق ایجاد می‌شود. پس رابطه او با مولای خودش، نحوه تمشیت اوصاف

نفسانی‌اش را نتیجه می‌دهد. یعنی در وضع اخلاقی این شخص هم حضور مولا یا امداد مولا نقش دارد و هم خود این شخص در متخلق شدنش به آن اخلاق سهم تأثیر دارد.

در «ولایت اجتماعی» عین همین مطلب در شکل‌گیری تمایلات عمومی و نظام ارزشی جامعه و اخلاق عمومی گفته می‌شود. رهبری یک رهبر اجتماعی در شکل‌گیری تمایلات عمومی حضور دارد. البته باید توجه داشته باشید که نظام تمایلات عمومی در جامعه مثل اوصاف فرد حقیقی می‌باشد، یعنی اینگونه نیست که نظام تمایلات تنها اوصاف روحی تک تک افراد باشد، بلکه نظام تمایلات جدای از اوصاف روحی افراد خود دارای حقیقی می‌باشد. به تعبیر دیگر اوصاف روحی افراد نسبت به حضرت حق جلت عظمت و محور کل عالم در یک نظام اجتماعی خاص قرار می‌گیرند، یعنی اخلاق خاصی را پیدا می‌کنند که از آثار آن اخلاق، پیدا شدن یک روابط دیگری از تمایلات و یک نظام دیگری به نام «نظام ولایت اجتماعی» می‌باشد.

۱/۲/۳/۲- محوریت رهبر در پیدایش تمایلات اجتماعی (اعم از تمایلات سازمانی و خانواده)

بنابراین این زورها و اعتبارها و قدرتهایی که در جامعه وجود دارد، عین نظام جاذبه‌ای است که مثلاً بین این تسبیح و زمین برقرار می‌باشد. یعنی هر چند که این جاذبه با چشم دیده نمی‌شود ولی وجود دارد و نمی‌شود آن را انکار کرد. به عبارت دیگر همانگونه که حوزه مغناطیسی و نظام جاذبه بین آهن و آهنربا وجود دارد، و از آن هم کار می‌کشند و ضعف و شدت هم دارد، «نظام جاذبه اجتماعی» هم همین گونه می‌باشد. در این نظام اجتماعی رهبر، رهبر بر «تمایلات اجتماعی» است که این تمایلات موضوعی عام دارد که هم شامل افراد و هم شامل میلهای اجتماعی می‌باشد، که این میلهای اجتماعی هم، شامل میلهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی می‌باشد.

(س): میل سیاسی یعنی میل به افراد؟

(ج): بله میل به افراد، که در حقیقت به مناصب و نظام ولایت و سرپرستی و عهده‌داری می‌باشد. به عبارت

دیگر میل به نسبیتها می‌باشد، یعنی ابزارهای تصرف...

(س): میل سیاسی یعنی میل به افراد و مناصب؟

(ج): میل به مناصب یعنی میل به نظام ولایت و نظام حکومتی و منظور از این مناصب هم مناصبی می‌باشد که سلطه دارند، که اصطلاحاً به آن «نظام اداری» گفته می‌شود.

(س): نظام اداری غیر از افراد است؟

(ج): بله! حدود اختیارات را معین می‌کند و قدرت دارد.

(س): یعنی منهای اینکه حالا این فرد باشد یا فرد دیگری باشد؟

(ج): بله، مثلاً یکبار می‌گوئیم که تمایلات جامعه بگونه‌ای است که دموکراسی را پذیرا می‌باشد، حالا چه وزیر این شخص و یا شخص دیگری باشد، اما یک دستگاه دیگری هم هست که نظام دموکراسی را نمی‌پذیرد و نظام دیگری را پذیرا می‌باشد، که در هر صورت باید ابتدا مسئله تمایلات سیاسی و سپس فرهنگی و اقتصادی بررسی شود مثلاً باید ابتدا بیان شود که جامعه در چه سطحی از تمایلات سیاسی می‌باشد.

حال بپردازیم به قسمت دوم بحث، در این میله‌های اجتماعی، طرف تمایل هم می‌تواند کیفیتها و هم افکار و هم یک فرهنگ قرار بگیرد، به عبارت دیگر طرف تمایل هم می‌تواند یک نسبیت اجتماعی خاص و هم اشیاء و محصولات خاص اجتماعی باشد.

(س): آیا این بعد از نظام حساسیت فردی است که پیدا می‌شود؟

(ج): آن نظام حساسیتی که فرد با خدای متعال دارد، اصلاً در سطح دیگری است، و فرد براساس آن نظام اجتماعی خاصی را می‌پذیرد، یعنی یا عمری (لعن‌الله علیه) و یا علوی می‌شود. مثلاً می‌بینیم که مردم زمان نبی اکرم (ص) تولی به ولایة‌الله پیدا نکرده بودند و قرآن در همین زمینه میفرماید: نگوئید امنا بلکه بگوئید اسلمنا. البته این را هم اضافه کنم که ایمان هم در مراتب بالا مشکل‌تر می‌باشد.

(س): آیا ایمان به غیر از محبت تعریف می‌شود؟

(ج): محبت در وحدت و کثرتی که پیدا می‌کند، هر چه خالصتر باشد و وحدتش برائت از کثرت پیدا کند درجاتش بالاتر می‌رود. به عبارت دیگر هر چه انسجام شدیدتر باشد و بازیچه کمتر شده باشد درجات ایمان بالاتر می‌رود.

حالا بیائیم سراغ بحثی را که داشتیم، عرض شد که بعضی از سطوح تمایلات مربوط به سطح محور می‌باشد. حالا می‌خواهیم عرض کنیم که حتی در یک نظام کوچک مانند خانواده هم این مطالب صدق می‌کند. یعنی همانگونه که در نظام اجتماعی‌تان و نظام جامعه‌اتان ولایت اصل در تمایلات عمومی و تمایلات سازمانی و تمایلات اجتماعی می‌باشد، در تمایلات نظام خانواده هم ولایت اصل می‌باشد. یعنی در میله‌های خاصی که در حوزه خانوادگی پیدا می‌شود ولایت پدر اصل می‌باشد. البته مهذب بودن پدر و رابطه‌اش با خدا (که یک رتبه عالیه هم می‌باشد) و ولایت اجتماعی در مراحل دیگری مطرح می‌باشد. اما در یک مرحله مسئله نظام ولایت خانواده‌اش برای او مطرح می‌باشد. بنابراین در نظام ولایت خانواده و محبت‌هایی که در خانه پیدا می‌شود ولایت پدر اصل می‌باشد و میل‌های در خانواده ابزار سرپرستی او می‌شوند.

۱/۱/۲/۳/۲- تصرف در تمایلات جامعه معنای حقیقت رهبری ولایت

به عبارت دیگر ایجاد همین کیفیتی که در تمایلات هست، یعنی تصرفاتی که در اخلاق خانواده واقع می‌شود معنی سرپرستی برای پدر دارد. همچنین تصرفاتی که در «تمایلات جامعه» پیدا می‌شود معنی رهبری را برای رهبر دارد. به عبارت دیگر همچنانکه تصرفاتی که در تمایلات فرد واقع می‌شود، معنای حقیقت ولایت و سرپرستی را برای ولی نعمت دارد در جامعه هم همینگونه می‌باشد. خلاصه اینکه منزلت اوصاف نفسانی منزلتی است که در هر مرحله ملحق به «نظام ولایت» می‌شود. البته یک سطحش مخصوص ولی تکوینی و یک سطحش مخصوص ولی اجتماعی و یک سطح نازل‌ترش هم مثلاً مخصوص ولایت نظام‌های اجتماعی کوچک مانند ولایت پدر می‌باشد. پس محور سرپرستی، «تصرف در محبت‌ها» و حساسیت‌ها می‌باشد. خوب حالا یک پدری است که غیر میزان کار می‌کند....

(س): که این خودش به تصمیم فرد برمی‌گردد.

(ج): بله هم به تولیش در نظام اجتماعی و هم به بالاتر برمی‌گردد.

(س): یعنی برمی‌گردد به تصمیم‌هایی که داشته است.

(ج): احسنت، غیر میزان کار می‌کند یعنی چه؟

(س): به عبارت دیگر رتبه حساسیتهایی که در خانواده پیدا می‌شود بعد از حساسیتهایی اجتماعی می‌باشد.

(ج): اول رتبه حساسیتهای نظام تکوینی...

(س): حتی نسبت به خود افراد اعضای خانه؟

(ج): بله، مگر اینکه او را ولی اجتماعی بدانند. مثلاً پنج نفر دور علی بن ابیطالب (ع) هستند، درست است که پنج نفرند ولی یک نظام ولایت دیگری دارند و اصلاً بالمره به نظام ولایت عمری تولى ندارند. خودشان یک جامعه خیلی کوچک شده‌اند که تشکیل شده است از وجود مبارک علی بن ابیطالب «علیه افضل الصلوة المصلین» و صدیقه طاهره و حسنین و سلمان و زینبیین و خادمشان قضه، که انگار در یک جهانی از گرگ و درنده هستند. یعنی جامعه انسانی فقط همین جامعه کوچک می‌باشد، زیرا اینها به هیچ ولی جز امیر المؤمنین «علیه الصلوة والسلام» تولى ندارند.

۲/۲/۳- تولى اجتماعى به معنای تولى به جمیع حدود و ارتباطات

(س): ملاک این تأخر چه می‌باشد؟ یعنی چون زیر مجموعه اوست می‌فرمائید تأخر دارد؟ فرض کنید مجموعه‌ای است که ملحق به جامعه است.

(ج): اگر در یک خانواده که ملحق به جامعه است، پدر طرفدار رئیس حکومت باشد و تمام ابزارهای ارتباط انسانها به همدیگر را قبول داشته باشد طبیعی است که این خانواده ملحق به جامعه می‌باشد مثلاً دیگر این خانواده نکاح این جامعه را واقعا می‌پسندد. ولی اگر خانواده‌ای در آمریکا باشد و تولى به حکومت آن کشور هم داشته باشد حدود و رابطه بین خودش و زنش را براساس حدودی که در آن جامعه به رسمیت شناخته شده است تنظیم می‌کند. مثلاً گفته‌اند در بعضی از کشورها اگر مردی وارد هال یا کلیدور خانه‌اش شد و بر روی چوب لباسی کلاه و عصائی از مرد دیگری دید حق ندارد به اطاق خواب برود، مگر اینکه خانمش به او اذن داده باشد، اگر هم خانم او اذن داده باشد و او برود و در آنجا ببیند که زنش با مرد دیگری هست، حق ندارد مانعشان بشود زیرا که او تنها به عنوان خرد ثالث مطرح می‌باشد. بدین خاطر در این کشورها بعضی از هتلهایشان اتاق دو تخته ندارند بلکه اتاق سه تخته دارند. از این مثال نتیجه می‌گیریم که خانواده در نظام

حکومتی تعریف می‌شود. همچنین اینکه این شخصی که متولد شده ملحق به کیست و چگونه این نبوغ مورد قبول قرار گرفته است؟ همه اینها در نظام حکومتی مشخص می‌شود، مثلاً در یک حکومتی شناسنامه ملاک می‌باشد. لذا این شخص بعد از این باید از قوانین این کشور اعم از قوانین فردی و اجتماعی (قانون ارث و قانون آموزش و پرورش و...) تبعیت کند. بنابراین تعریف ساختارهای نظامهای کوچکی که در یک جامعه هست، در آن جامعه معرفی می‌شود. مثلاً اگر بخواهید در یک کشوری مغازه باز کنید بدون در نظر گرفتن ضوابطی که آنجا برای باز کردن مغازه وضع کرده‌اند نمی‌توانید مغازه بزنید، و اگر هم باز کنید صبح مأمور شهربانی می‌آید و از شما پروانه می‌خواهد و اگر نداشته باشید مغازه را می‌بندد. بنابراین درست کردن هرگونه سازمان و نظامی چه کوچک باشد مانند خانواده (که در تأثیر عمیق‌ترین نظام اجتماعی می‌باشد) و چه بزرگ مانند سازمانهای دیگر منوط به این است که نظامهای حقوقی کشور چگونه باشند.

بنابراین در اینجا معلوم شد که چرا خانواده در نظام ولایت اجتماعی زیر مجموعه محسوب می‌شود.

(س): یعنی اگر در تعریف خودمان بخواهیم بگوئیم باید اینگونه بگوئیم که این جامعه (خانواده) به آن جامعه تولی دارد و روابطشان متولی به آن روابط می‌باشد.

(ج): احسنت، آن وقت علاقه‌هایشان هم همان شکل می‌شود.

(س): بله، معلوم است زیرا تابع آن روابط هستند. یعنی این رشدی را که می‌خواهد ایجاد بکند متناسب با آن نظام ولایتی که پذیرفته می‌تواند ایجاد کند.

(ج): یعنی در آنجا واقعاً شوهر این را حق خودش نمی‌داند که زنش خودش را تنها برای او حفظ کند، و لذا چون چنین حقی را قائل نیست نفرتی هم برایش حاصل نمی‌شود. اما در یک جامعه الهی و اسلامی مرد این مطلب را حق مسلم خود می‌داند و لذا نفرت هم برای او حاصل می‌شود و بدین خاطر محبتی هم از طرف زن حاصل می‌شود.

پس بنابراین ایجاد یک رابطه‌ها و کیفیت ارتباطهایی در مسئله امور قلبی و حساسیتها و میلیها و محبتها وجود دارد که این ایجاد بنظر ما «محور» می‌باشد.

۳/۳/۲- مرتبه علم، مرتبه ایجاد کیفیتهای تسلط و ولایت

پشت سر این رابطه‌ها در رده دوم ارتباطهایی که نسبتها را مشخص می‌کنند، ایجاد می‌شوند و قرار می‌گیرند.

(س): آیا این باز غیر از ارتباط فرد با نظام و غیر از علم فرد می‌باشد؟

(ج): در اینجا علم فرد را هم می‌خواهیم بگوئیم. یعنی همانگونه که در آنجا هم روحیات فرد و هم روحیات

جامعه و هم روحیات خانواده را مطرح کردیم، در اینجا هم می‌خواهیم بگوئیم که متأخر از این سطح از

روابط، که از بالای بالای نظام تا پائین پائین وجود دارد ایجاد شدن یک دسته فاعلیت تبعی می‌باشد که با

آنها، کیفیتهای تسلط، یا ولایت و تولی معین می‌شود. البته این معین شدن نه در سطح تمایلات و

حساسیتها، بلکه در سطح ابزارها و نسبیتها می‌باشد که در همین مرحله «کیفیت سازی» شروع می‌شود.

وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ

جامعه‌شناسی علم (نسبیت یا علم اجتماعی)

جلسه سوم

۱۳۷۱/۹/۱۴

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی (دفتر فرهنگستان علوم اسلامی)

عنوان جلسه: مراتب تولی و ولایت در نظام

فهرست

۱- منزلت فاعلهای تبعی و مراتب آن... ۱

۱/۱- مراتب تولی و ولایت روابط و قوانین (ابزار تولی) در نظام ولایت... ۱

۲- مکانیزم پیدایش نظام نسبیت یعنی حضور در نسبت بین ولایت و تولی... ۲

۱/۲- اولین مرحله پیدایش کیفیت (پیدایش جهت متقوم یا نظام حساسیت)... ۲

۱/۱/۲- جهت متقوم به منزله فاعلیت تبعی به کل نظام... ۲

۲/۲- مرحله دوم پیدایش تکلیف، تبدل، تمثّل (مرحله پیدایش حد و مرز فاعل)... ۳

۱/۲/۲- معنای حضور فاعل در نسبیت... ۳

۳- تولی اولیه فاعل به محور است و تولی ثانویه به نظام... ۴

۱/۳- تفاوت شروع تولی به محور یا نظام... ۴

۱/۱/۳- خلق نظام به دلیل توسعه محور... ۵

۲/۱/۳- قدرت حضور در نظام به دلیل تولی به محور... ۶

۳/۱/۳- منتهی بودن شفاعت به محور عالم...۷

۲/۳- تولی به نظام (بعد از مرتبه تولی به محور) منزلت پیدایش علم...۱۰

۳/۳- توصیفی پیرامون نظام درونی و نظام بیرونی...۱۰

نام جزوه: جامعه‌شناسی علم (نسبیت یا علم اجتماعی) کد بایگانی کامپیوتری: ۰۱۰۲۵۰۰۳

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی تاریخ جلسه یا تدوین: ۱۴/۹/۷۱

عنوان گذار: محمد جعفر حسینیان تاریخ انتشار: ۰۴/۰۴/۷۴

ویراستار: مصطفی جمالی تاریخ بایگانی: ۰۴/۰۴/۷۴

حروفچینی: واحد انتشارات تیراژ: ۱۰ نسخه

تکثیر از: واحد انتشارات نوبت تکثیر: اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- منزلت فاعلهای تبعی و مراتب آن

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: در جلسات پیش بیان شد که فاعل تبعی در یک سطح نسبت به سایر فاعلهای تبعی خودش منزلتش، منزلت محور و ملحق به فاعل محور می‌باشد و در سطح دیگر هم منزلتش منزلت فاعل تصرفی و ملحق به فاعل تصرفی می‌باشد و در یک سطح دیگر هم منزلتش، منزلت تبعی و ملحق به فاعل تبعی می‌باشد.

۱/۱- مراتب تولی و ولایت روابط و قوانین (ابزار تولی) در نظام ولایت

همچنین در جلسه پیش بیان کردیم که رابطه‌ای که تمایلات با هم پیدا می‌کنند، در این رابطه‌اشان و در این ایجاد ربط و ایجاد تعلق و نظامی که در حساسیتها پیدا می‌شود، نظام تمایلات، تعلق به ولایت و سرپرستی و «فاعلیت محوری» دارند. البته اگر در خاطرتان باشد سطوح مختلفی هم برایش ذکر کردیم مانند ولایت تکوینی، ولایت تاریخی، ولایت اجتماعی و ولایتهای کوچکی که درون جامعه وجود دارد مانند ولایتی که در یک جامعه کوچک بنام خانواده موجود می‌باشد. بنابراین صحیح است که بگوئیم فاعلیت تبعی هنگامی که ملحق به نظام ولایت می‌شود در همه سطوح متناسب با همان سطح، منزلتش منزلت محوری و ملحق به محور می‌باشد. البته باید توجه داشته باشیم که نظام خانواده چون متولی به یک ولایت اجتماعی خاصی می‌باشد کیفیت «ابزار ولایت و سلطنتش» هم به فرهنگ ولایت بالاتر، و هم به اقتصاد ولایت بالاتر و هم به سیاست ولایت بالاتر تولی دارد. به عبارت دیگر درست است که نظام خانواده خودش به منزله ولایت محبت، امری سیاسی و ملحق به محور که ولی خانواده است می‌باشد، ولی کل نظام یک خانواده، به عنوان یک مجموعه، کلی است که به وسیله ولایت و تولی ولی آن خانواده و متولی به ولایت ولی آن خانواده، یعنی هم

شوهر، هم زن و هم بچه‌ها، تولی به بالاتر دارد. پس هر جامعه‌ای که بوجود می‌آید ولو یک جامعه و یک وحدت ترکیبی خاص داشته باشد ولی کل آن روی هم تولی به یک جامعه بزرگتر و بالاتری دارد. بنابراین نتیجه این می‌شود که در عین حالی که منزلت ابزار سرپرستی باید بالاترین منزلتها از نظر ابزارها باشند، ولی باید توجه داشت که تنها در سطح خودشان بالاتر می‌باشند و نه اینکه نسبت به سطح بالاتر هم اینگونه باشد. لذا از سطح پائین بالاتر هم بالاترین سطحش تبعیت می‌کند، یعنی آن نظام کوچک، از اقتصاد نظام ولایت شامل و فرهنگ ولایت شامل و سیاست ولایت شامل، یعنی از فاعلهای تبعی که محلق به محور نظام شامل هستند و از فاعلهایی که محلق به متصرفین و متولیان به ولایت بالاتر (ولی نظام شامل) هستند و حتی از فاعلهای تبعی که تابع تابع هستند تبعیت می‌کند. به تعبیر دیگر این نظام کوچک در هر سه حتی در شریفترین منزلتش که منزلت ولایت است تبعیت از آنها می‌کند و تحت حوزه آنها می‌باشد. مثلاً قوانین نکاح و بوجود آمدن خانواده، هم نظامشان و هم محبتشان و هم اقتصادشان و هم الگوی مصرفشان همه از نظام بالاتر تبعیت می‌کنند.^۳ مکانیزم پیدایش نظام نسبیت یعنی حضور در نسبت بین ولایت و تولی

بنابراین یک نظام تولی و نظام تصرف داریم. اگر این نظام تولی فاعلیت تصرفی را نگاه کنیم، می‌بینیم که ابزارهایی را در سطوح مختلف داریم که ابزارهای تصرف می‌باشند. بنابراین با توجه به فاعلیت محوری، فاعلیت تصرفی و فاعلیت تبعی، همانگونه که یک «نظام ولایت» داریم و ابزارش هم مسئله حساسیتها هست یک نظام فاعلیت تصرفی و تصرف داریم، که این نظام، تولی به ولایت دارد و به نسبتی هم که تولی به ولایت دارد «نظام نسبیت» حاصل می‌شود، یعنی این حضور در نسبت بین ولایت و تولی، یک نظام نسبیتی می‌سازد. بنابراین به واسطه میزان نفوذ هر سطح از ولی، که به میزان تولی در نظام قید خورده نسبتی بین این دو تا ایجاد می‌شود که این نسبت در سطوح مختلف «فرهنگ» را درست می‌کند.

^۳ لذا اگر رهبری در یک جا شخص صالح، زاهد، فقیه و باورعی بود ولی نظام تولی به اهداف آن ولی پیدا نکرده باشد، اینگونه نیست که الگوی مصرف خانواده‌ها الگوی زهد بشود و یا اینکه الگوی باصلاح خانواده‌ها در مسئله تبعیت از شوهر و چرخش انتظارات در سطحی الگوئی متناسب با زهد رهبر بشود، زیرا ابزارهای تولی (ابزارهای ولایت تولی مجموعه بالاتر) که حاکم بر خانواده به عنوان یک مجموعه کوچکتر می‌باشد، شرایط دیگری را ایجاد کرده‌اند.

۱/۲- اولین مرحله پیدایش کیفیت (پیدایش جهت متقوم یا نظام حساسیت)

در اولین سطح فاعلیت تصرفی تعیین جهت به وسیله فاعلیت می‌باشد. یعنی متولی به ولایت می‌شود و در اولین مرحله در خود نظام حساسیت او «فاعلیت متقومی» پیدا می‌شود که حضور در نسبت بین ولایت و تولی می‌باشد. البته این حضور از سنخ «حضور در نظام» نمی‌باشد بلکه حضور در نسبت پیدایش جهت متقوم می‌باشد که جهت اولین خط رسم کیفیت است. به عبارت دیگر درست است که در اینجا «جهت متقوم»، «نظام اخلاق» را می‌سازد ولی «کیفیت» اولین گامی است که بین دو فاعل به وسیله فاعلیت پیدا شده است، یعنی کیفیت اولین حدش پیدایش جهت متقوم از دو فاعل است.

حجة الاسلام میرباقری: جهت‌گیری که متقوم به نظام نیست بلکه برای یک فاعل است.

(ج): با توجه به جهت فاعلیت فاعل آغاز، می‌شود و با امداد متقوما نظام حساسیت او در یک جهت ایجاد می‌شود. یعنی نه نظام حساسیتش بی‌جهت می‌باشد و نه جهت نظام حساسیتش تنها منسوب به خدا و یا تنها منسوب به مولا می‌باشد. بنابراین صحیح است که بگوئیم نظام حساسیت در یک جهت ایجاد شد و لذا جهت متقومی که نظام حساسیت حول او شکل گرفته پیدا شده است.

۱/۱/۲- جهت متقوم به منزله فاعلیت تبعی به کل نظام

(س): این جهت‌گیری اول و تقاضای اول و تولی اول که خودش کیفیت نیست.

(ج): این کیفیت هست و لکن کیفیت مؤثر در نظام، حتی در نظام درونی نمی‌باشد، یعنی نظام درونی هم حول او جهت‌گیری نمی‌کند. همچنانکه فاعل تصرفی، وقتی ایجاد می‌شود یک نحوه حرکت دارد، یعنی ظرفیتش متناسب با ایجادی که فاعل بالاتر نسبت به او انجام داده، حرکت دارد، ولی آن جهت، جهت تبعیت از کل نظام است و ما آن را جهت خود این نمی‌توانیم بدانیم. به تعبیر دیگر جهت تبعیت از کل نظام و جهتی که متقوم در آن جهت هست مثل نسبت فاعلیت تبعی به کل نظام، آن جهت، این جهت نمی‌باشد. از ابتدا سهم تأثیری برای این فاعل پیدا شده، یعنی مثلاً می‌تواند دعا کند و لکن دعایش اثری در نظام نکرده است. البته اگر به رتبه بالاتر برسد و متقوم بشود (متقوم شدن یعنی جهتی را پیدا کردن که بتوان حول

محور آن جهت نظامی را شکل داد) در آنجا نظام اخلاقی که برای او شکل می‌گیرد حتما در آن نظام سهم تأثیری دارد و جهت‌گیری او در شکل‌گیری آن نظام نقش دارد. البته باید توجه داشته باشید که این امر بسیار مهم می‌باشد، یعنی از آنجایی که جهت‌گیری متقوم را برانگیزه‌ها حاکم می‌دانید معنایش این است که ما تلائم بالذات نداریم بلکه تلائم به جهت متقوم داریم و یا اینکه تنافر بالذات نداریم، بلکه تنافر با جهت متقوم داریم (که این مطلب را قبلا بیان کرده بودیم)

۲/۲- مرحله دوم پیدایش تکیف، تبدل، تمثیل (مرحله پیدایش حد و مرز فاعل)

بعد از اینکه فاعل حساسیت پیدا می‌کند، با این حساسیت در نظام فاعلیت می‌آید. حال با فاعلیتی که می‌کند تمثیل، تبدل و تکیفی پیدا می‌کند، یعنی هم در نسبیت نظام ولایت و تولی سهیم می‌شود و هم فاعلیت خودش فرم می‌گیرد. فاعلیتش فرم می‌گیرد یعنی میزان پذیرش و حکومتش حد و مرز پیدا می‌کند و منزلت حاکمیتش و محکومیتش، مشخص می‌شود. به تعبیر دیگر نسبت بین ولایت و تولیش او را حول جهت‌گیری که در اخلاق داشته متکیف می‌کند.

۱/۲/۲- معنای حضور فاعل در نسبیت

بنابراین در اولین فرمی که فاعل می‌گیرد صحیح است که بگوئیم «کیف نفسانی» در نسبت بین ولایت و تولی برای او پیدا شده و همچنین صحیح هست که بگوئیم در یک دامنه‌ای نفوذ اراده پیدا کرده و با حضورش (آن هم با حضور تصرفی‌اش) در آن دامنه و در آن میدان عالم شده است.

(س): یعنی ولو قبل از تصرف باشد، یعنی آیا به عاملیت در این مرتبه، حضورش تمام می‌شود؟

(ج): حضورش تمام می‌شود در منصب ولو اینکه شیء‌ای را هم درست نکرده باشد.

(س): آیا حضورش در منصب یعنی حضور در اشیاء هم پیدا می‌کند؟

(ج): حضور به معنای اینکه تحت تسخیرش هستند.

(س): بله حضور است، عاملیت معنایش این است که حضور پیدا می‌کند.

(ج): حضور دارد یعنی مسخرش هستند، و در آنها حاضر است ولو اراده‌ای در تبدیل نکرده باشد.

(س): یعنی یک مرتبه از اراده در هماهنگی آنها در مرتبه عاملیت داشته است.

(ج): همان مرتبه‌ای که داشته معنایش این است که حضور پیدا کرده است. البته بعد هم اراده می‌کند و چیز دیگری را هم درست می‌کند.

بنابراین این معنای از حضور خیلی وسیعتر از آن معنای حضوری است که در آنجا گفته می‌شود. آنجا حضور به معنای کیف نفسانی برای خود نفس می‌باشد، البته در اینجا کیف نفسانی متکیف هم شده یعنی اینگونه نیست که در نسبیت که قرار می‌گیرد خود فاعلیت را... یعنی با توجه به نحوه ایجاد رابطه‌ای که بین خودش و مولا شده بود و با توجه به جهت مقوم می‌کند که پیدا کرده بود و حساسیتهایی شکل گرفته بود، می‌تواند فاعلیت در نظام بکند. فاعلیت در نظام یعنی متناسب با آن جهت‌گیری تولی پیدا کند، و تقاضای حضور مولا را کند و تولی به کیفیت سرپرستی او یعنی قانونهای او پیدا کند که در این صورت تصرف در مادون هم می‌تواند انجام بدهد. بنابراین در این رتبه تولی‌اش به مولا از طریق قوانین که کیفیت سرپرستی مولاست صورت می‌گیرد. یعنی در رتبه اول در تعلق خودش تصرف می‌کند ولی حالا در کیف تولی‌اش به ابزار ولایت مولا تصرف می‌کند.

(س): آیا این تصرف غیر از آن تصرف اولیه است؟

۳- تولی اولیه فاعل به محور است و تولی ثانویه به نظام

(ج): در این تصرفی که در نظام ولایت می‌کند دیگر صحبت از شخص محور نیست بلکه صحبت از پذیرش از نظام است، مثلاً ۵۰۰ نفر در رتبه‌های بالاتر از این در نظام واقع شده‌اند.

(س): چرا از اول هم تولی را به نظام نگیریم؟

(ج): عمیقترین تولی او به محوری‌ترین محورها در فاعلیت می‌باشد. پرستش در آنجا فقط واقع می‌شود و نه در مراحل دیگر، در نظام فاعلیت ۵۰۰ نفر بالا دست او هستند، اما او این ۵۰۰ نفر را نمی‌پرستد، زیرا پرستش تنها برای یکی واقع می‌شود، آن هم برای کسی که اخلاقیات را می‌سازد.

۱/۳- تفاوت شروع تولی به محور یا نظام

(س): پس تویی به محور هم نباید بگوئیم بلکه آن تویی فقط تویی به رحمت خدای متعال هست.

(ج): بله درست است، اما باید توجه داشت که در هر کجا که رحمت خدای متعال مطرح است مشکل است که بگوئید مستقل از نبی اکرم(ص) باشد، یعنی شما خدا را که می‌پرستید نمی‌توانید پیغمبر اکرم(ص) را کنار بگذارید زیرا در این صورت یا الله یا رب و هر توجهی که فرض بشود ذینفع نمی‌باشد.

(س): اگر اینطوری بشود نظام را هم نمی‌توانیم کنار بگذاریم.

(ج): خیر، فرق از زمین تا آسمان است.

(س): یعنی واقعا هر ادبیاتی را که بخواهیم در این پرستش بکار ببریم حتما باید متکی به نظام باشد.

(ج): یکجا ادبیات را می‌گوئید و یکجا فکر کردن و یکجا حالات روحی را می‌گوئید. من سؤال می‌کنم که مگر بدون شفاعت او آیا شما می‌توانید بوجود بیائید؟ «فاعل تصرفی» برای غیر نبی اکرم(ص) بوجود نمی‌آید اما «فاعل تبعی» اینگونه نیست یعنی برای غیر نبی(ص) هم می‌تواند بوجود بیاید، مثلا می‌شود برای جنابعالی یک چیزی مثل نوار درست بشود، ولی اینگونه نیست که برای هر کسی خلیفه بودن درست بشود، هر چه خلیفه درست بشود مختص پرتو مقام خلافت الهیه که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است می‌باشد. بنابراین جز در سایه تبعیت از نبی اکرم(ص) نمی‌توان خدا را پرستید. البته این تبعیت به انحاء مختلف می‌تواند واقع بشود که یکی از آنها تبعیت در مرحله تکوین می‌باشد. یعنی تعلق به «خداوند جلت عظمت» پرتو تعلق نبی اکرم(ص) به خدای متعال می‌باشد. یکبار انسان پشت سر کسی راه می‌رود و یکبار هم اصلا وجودش برای کس دیگری خلق شده است و این را گمان نمی‌کنم که عیبی داشته باشد. ما نمی‌گوئیم که نبی اکرم(ص) معبود ما است تا شرک بشود بلکه ما می‌گوئیم که طریق بودن ایشان هم هیچ ضرری ندارد. البته بر این مطلب دلیل دیگری می‌باشد که از ادله دیگر هم قویتر می‌باشد و آن اینکه در ایجاد که خدای متعال کرده ما تعلق به رحمت او پیدا کرده‌ایم که نبی اکرم(ص) هم واسطه در این ایجاد بوده است، یعنی برای او خلق شده و وقتی هم برای او خلق می‌شود معنا ندارد که واسطه بودنش در رسیدن رحمت به ما نادیده گرفته بشود. بنابراین نبی اکرم(ص) واسطه در شفاعت می‌باشد و ما چیزی نداریم که بدون شفاعت

نبی اکرم(ص) مستقیماً قبول شود. به عبارت دیگر اگر بنا هست که باصطلاح هم برای او خلق شده باشیم و هم به شفاعت او نائل به رحمت حق بشویم طبیعی است که از طریق محور می‌باشد.

بنابراین صحبت‌مان این است که «تولی و تعلق» سطوح مختلف دارد. یعنی همان‌گونه که محبت از پدر و مادر گرفته تا ولایت جامعه سطوح مختلف دارد، تعلق هم همین‌گونه می‌باشد، که به نظر ما مرحله اول تعلق باید به محوری‌ترین محور باشد و نه اینکه به نظام باشد و اصلاً براساس آن تعلق است که به سراغ نظام می‌آئیم. (س): یعنی آیا از اول هم نمی‌شود گفت: تعلق به نظام واقع شده است؟ به تعبیر دیگر چرا از اول تعلق به نظام واقع نشود؟ زیرا اگر تعلق به نظام واقع شود تعلق به محور هم درونش می‌باشد و دیگر تعلق بسیط هم نمی‌باشد.

(ج): در اول کار (قبل از تصرف) که ایشان تنها فاعل تبعی هست.

(س): صحبت در آن مرحله‌ای است که می‌خواهد فعل را انجام بدهد.

۱/۱/۳- خلق نظام به دلیل توسعه محور

(ج): حال که می‌خواهد فعل را انجام بدهد موضوع اولین فعلش چیست؟ آیا موضوعش نظام است (نظام درونی خودش) یا تصرف در نظام؟ شخص در تصرفی که در حقیقت خودش دارد محور نسبی آینده خودش می‌شود. یعنی در حقیقت می‌خواهد در خودش عمل ولایتی و عمل تصرفی بکند و خودش را سرپرستی کند که در این سرپرستی متقوما حاضر و موفق می‌شود. به تعبیر دیگر در اولین حوزه تصرف، ولایت را متصدی می‌شود. البته به نظر ما در قدرت تصرفش تدریجاً انبساط پیدا می‌کند، یعنی تدریجاً شخص دارای سعه پذیرش می‌شود و توسعه دامنه ولایت و تولی تدریجی واقع می‌شود. بنابراین اینگونه نیست که در اول کار آخر کار را هم داشته باشد.

(س): نه ما هم می‌گوییم تدریجی واقع می‌شود.

(ج): اگر تدریجی واقع می‌شود اولین مرحله‌اش متناسب با کدام قسمت نظام باید باشد؟ یعنی آیا باید اول

بیاید در حوزه‌ای را که تشکیل می‌دهد به پائین‌ترین ولی، تولی داشته باشد؟

(س): خیر، تولی اول به نظام باشد، ولی باید توجه داشت که تولی به خود نظام هم مراتبی دارد. به عبارت دیگر اینکه توسعه واقع می‌شود، اما تولی به نظام مراتبی دارد، یعنی از اول تا آخر کار متولی به نظام است اما تولی به نظام مراتب دارد. لذا توسعه معنایش این نیست که باید از یک فاعل آغاز بشود. از اول در نظام است و تولی به نظام هم دارد. چه اشکالی دارد که اینگونه بگوئیم؟ زیرا فرض ما هم این است که نمی‌شود بگوئیم در توسعه نظام، وقتی یک فاعلی خلق می‌شود فقط برای محور خلق شده است.

(ج): کدام فاعل، فاعل تصرفی یا تبعی؟

(س): اگر در توسعه نظام واقع می‌شود.

(ج): اگر توسعه نظام واقع می‌شود متصرف فقط برای متصرف خلق می‌شود، نه اینکه متصرف برای تابع خلق بشود.

(س): ولی متصرف در این فقط محور نیست. یعنی از اول قدم که نگاه کنیم، این مطلب صحیح است، ولی بعد از اینکه نظام توسعه پیدا کرد، هر فاعلی که خلق بشود متناسب با توسعه نظام خلق می‌شود.

(ج): متناسب با توسعه نظام حول محور.

(س): بله، معلوم است ولی نمی‌شود بگوئیم که تنها برای محور خلق شده و بقیه هیچ سهم تأثیری ندارند و اگر هم دارند نمی‌شود بگوییم که تولی به نظام ندارد، مگر اینکه بگوئیم فقط ربط به محور دارد و ربط به نظام ندارد.

(ج): خیر ربط به نظام حتماً دارد، یعنی اصل فاعلیت تبعی‌اش که حتماً ربط به نظام دارد، اما نسبت به فاعلیت تصرفی‌اش که منزلت خلافتش باشد، باید بررسی کرد که آیا اینگونه باید بگوئیم که منزلت خلافتش بلافاصله ولو در سطح کم از همه متأثر می‌شود و بر همه اثر می‌گذارند؟ و یا اینکه بگوئیم اول کار تولی به محور نظام دارد و تدریجاً در مراتب مختلف که فاعلیت می‌کند، ولایت و تولی و سلطه‌اش شکل می‌گیرد؟ به تعبیر دیگر اول کار نمی‌توانیم بگوئیم که این شخص عالم و متکیف به کیفیات می‌شود و یا حضور در کیفیات

پیدا می‌کند بلکه باید بررسی کنیم که اراده او در چه سطحی نافذ است؟ اگر اول کار بتواند تعلق و رابطه‌اش را با خدا معین کند می‌تواند رابطه‌اش را با خلق خدا معین بکند.

(س): اگر این مطلب به عنوان یک اصل موضوع مطرح است بحث دیگر می‌باشد ولی اینکه بگوئیم حتما باید اینگونه شروع شود، ما پیرامون آن بحث داریم. آنچه به نظر می‌رسد این است که تا به حال ما به عنوان یک اصل موضوع پذیرفته بودیم که انسان ابتدا تولی نسبت به خدای متعال پیدا می‌کند و سپس برایش حساسیت پیدا می‌شود که این حساسیت آنگونه که شما می‌فرمائید طریق تولی به نظام می‌باشد.

۲/۱/۳- قدرت حضور در نظام به دلیل تولی به محور

(ج): بله،...

(س): یعنی از این مرحله به بعد تولی به نظام پیدا می‌شود ولی تا قبل از این مرحله اصلا تأثیری از نظام ندارد.

(ج): تأثرش دیگر تأثر از قبیل فاعل تبعی می‌باشد، اما تصرفش، تأثر ندارد. به عبارت دیگر ما بین حضورش در نظام، با فاعلیت تبعی‌اش (که مثل گل و گچ و خاک و سنگ و این چیزها می‌باشد) و با اراده‌اش (که اراده‌اش از آن قبیل نیست) فرق می‌گذاریم. بنابراین در ابتدا ما می‌خواهیم ببینیم که حد اولیه نظام چیست؟ حد اولیه نظام «تقوم»، «جهت» و «اولین کیفیت» است که از «شدت» آن نظام «توسعه» پیدا می‌کند. اگر توسعه نظام به توسعه نسبت و به اشتداد و به توسعه تقوم است حد اولیه هر فاعلی هم باید عین همین باشد. به عبارت دیگر درست است که نظام به وسیله فاعلها ایجاد می‌شود و مؤخر از فاعلها هست ولی اولین فاعلیتی که سنگ اول نظام را می‌گذارد «تقوم» است. بنابراین سؤال این است که آیا این حد همیشه حد است یا اینکه حد یک دفعه است؟ آنچه که بنظر ما می‌آید این است که حد ورود فاعلیت تصرفی در توسعه نظام «تقوم» می‌باشد.

(س): مسئله مهم این است که چرا تقوم را از دو شروع کنیم والا درست است که تا فاعلیت متقوم به نظام نشود و نظام متقوم به این فاعلیت نشود، این فاعلیت وارد نظام نمی‌شود، اما سؤال ما این است که ورودش چرا از دو شروع بشود؟

(ج): ما می‌خواهیم بگوئیم که با تولی، به فاعلیت تصرفی و با تقوم به او قدرت حضور در نظام پیدا می‌کند.

(س): ما می‌گوئیم با تولی به نظام، قدرت حضور در نظام پیدا می‌کند. آیا این درست است؟

(ج): فرض این است که فاعلیت تصرفی‌اش، اگر در ابتدا تعلق به نظام داشته باشد متأثر از نظام می‌شود، اما اگر گفتید خیر، تعلقش به محور نظام است، در این صورت دیگر از طریق محور و تعلقش به محور، وارد در نظام می‌شود و نه از طریق تعلقش به کل نظام، یعنی به قدرت محور است (نه به زور خودش) که در نظام می‌تواند تصرف کند.

(س): اگر بگوئیم: به قدرت نظام است که می‌تواند در نظام تصرف کند، چه اشکالی دارد؟ یعنی نمی‌گوئیم به قدرت خودش و اصلاً معنای تولی به نظام این نیست که به قدرت خودش تصرف کند، بلکه معنای تولی به نظام این است که از طریق تولی به نظام و نه تولی به محور تصرف کند. البته اینکه نظام محور دارد صحبت دیگری است.

(ج): منطقی‌تر این است که به سه شکل می‌شود بررسی کرد. یکی اینکه بگوئیم ابتدا تولی به تک تک فاعلیتهایی که سابق بر نظام هستند پیدا می‌شود و سپس همراه با قدرت آنها نظام شکل بگیرد. یک فرض هم این است که بگوئیم به یک وحدتی، تعلق پیدا کند که آن وحدت سهم تأثیرهایی مختلفی دارد که از جمله سهم تأثیرها محور می‌باشد. فرض آخر هم این است که بگوئیم ابتدا به محور نظام تعلق پیدا می‌کند و سپس با قدرت محور نظام وارد در نظام می‌شود و جا پیدا می‌کند.

۳/۱/۳- منتهی بودن شفاعت به محور عالم

البته یک تایید ضمنی (چون دقیق بررسی نکرده‌ام نمی‌توانم صریح بگویم) نسبت به فرض سوم می‌باشد و آن این‌که در نقل داریم که شفاعت منتهی به نبی اکرم(ص) می‌شود کما اینکه خلقت هم منتهی به ایشان می‌شود و برای ایشان خلق شده و به شفاعت ایشان نائل می‌شود.

البته در اینجا یک بحث منطقی هم داریم و آن این‌که در صورتی که ایشان از ابتدا متولی به نظام باشد (نه در تصرف و از ابتدای تصرف) در اولین تغییر و تقومی که پیدا می‌کند «انگیزه» و «علم» هردو با هم پیدا می‌شوند، که این پیدا شدن معنای دفع را دارد و نه تدریج.

(س): چرا انگیزه و علم با هم پیدا شوند؟

(ج): وقتی تولی به نظام پیدا کرد و متقوما به نظام وارد نظام شد دیگر مرحله دومی واقع نمی‌شود که شما بگوئید در این مرحله دوم در نظام فعالیت می‌کند زیرا که او فعالیتش را کرده و نظام هم کار خودش را روی او انجام داده است.

(س): فعالیت غیر از تولی است.

(ج): مگر بنا نشد که در نسبت تعلقش فعالیت بکند؟ فرض هم اینست که در اینجا متعلق به نظام باشد و این فعالیتش را در نسبت تعلق انجام داده است.

(س): فعالیت در نسبت تعلق غیر از فعالیت در تعیین جایگاه است. فعالیت در نسبت تعلق مشروط به این نیست که ما طرفش را محور بگیریم تا دو رتبه پیدا بشود. به تعبیر دیگر فعالیت در کیف تعلق غیر از فعالیت بعد از تعلق است لذا اول در کیف تعلقش به نظام تصرف می‌کند و بعد با فاعلها درگیر می‌شود.

(ج): اگر متقوما در کیف تعلقش فعالیت کرد دیگر چه جایی برای موضوع دوم می‌باشد. فرض این است که در مرحله سوم، یک دعایی و یک تأییدی (البته تأیید باید از طرف نظام باشد) و یک تقومی داشت.

(س): اگر تقوم به نظام پیدا کرد چه اشکالی دارد؟

(ج): وقتی که «عاملیت» از طرف نظام پیدا می‌کند دیگر «منزلتش» در نظام تعیین شده است. بنابراین انگیزه و علم قطعاً متأخر و نیت سابق می‌باشد ولو نیت خودش یک عمل است.

(س): عرض من این است که اگر ما اینگونه هم نگوئیم و بگوئیم که ابتدا به حساسیت تولی پیدا می‌کند و سپس نسبتش به فاعلها در نظام معین می‌شود در این صورت باید بگوئیم انگیزه و علم یک دفعه با هم پیدا می‌شود.

(ج): چرا؟ اگر رابطه با مولا پیدا کند و متقوم بشود و درونش را تغییر دهد دیگر میزان وضعیت فطری‌اش معین می‌شود که در این صورت درست است که وضعیت فطری‌اش میزان تأثرش و قدرت برخوردش را نتیجه می‌دهد، ولی باز هم هنوز تولی در نظام پیدا نشده است.

(س): یعنی آیا حد تولیش به نظام معین می‌شود یا معین نمی‌شود؟ به عبارت دیگر در اینجا هم همین را می‌توانیم بگوئیم، یعنی بگوئیم تولی به نظام مراتبی دارد که در هر مرتبه‌ای یک نسبت تولی معین می‌شود. بنابراین چه فرقی می‌کند که ما بگوئیم تولی به نظام است یا به محور؟ در آنجا دو رتبه درست می‌کنیم و می‌گوئیم ابتدا «تولی به محور» پیدا می‌کند و سپس «نظام حساسیت» پیدا می‌شود. اصلاً نظام حساسیت یعنی چه؟ آیا نظام حساسیت یعنی نحوه تولیش به نظام؟

(ج): «نظام حساسیت» یعنی ایشان با این وضع و منزلتی که از قدرت و از اثرگذاری و اثرپذیری پیدا کرده حالا می‌تواند برود و در نظام فعالیت کند.

(س): اینجا هم همینگونه می‌خواهیم بگوئیم. ما می‌گوئیم ابتدا تولی به نظام پیدا می‌کند، یعنی مرتبه اثرگذاری و اثرپذیری‌اش از نظام معین می‌شود و سپس فعالیت می‌کند بنابراین چه اشکالی دارد که در مرتبه اول بگوئیم: حساسیت درست می‌شود؟ به عبارت دیگر چه فرقی دارد که بگوئیم با تولی به نظام، حساسیت درست می‌شود و یا بگوئیم با تولی به محور، حساسیت درست می‌شود؟ چرا نتوانیم بگوئیم که در تولی اولش به نظام، حساسیتش شکل می‌گیرد؟

(ج): ببینید من بحث را از زاویه دیگر خدمتتان عرض می‌کنم. این یک دانه هست که اضافه شده است به بقیه، یعنی یک کثرتی به کثرتها اضافه شده است. حال سؤال من این است که اصل در کثرت چه چیزی بوده؟ آیا شروع از محور بوده یا شروع از کل بوده است؟

(س): بله شروع از محور بوده ولی بعد که کل حاصل شد دیگر «توسعه کل» واقع می‌شود نه اینکه فقط توسعه محور واقع شود. یعنی اگر توسعه کل واقع شود، نمی‌توان فاعلها را ببریم و بگوئیم این فقط مال محور است و این هم فقط مال بقیه می‌باشد. بلکه دیگر توسعه کل است و از اول هم منصوب به نظام خلق می‌شود. یعنی نمی‌توانیم بگوئیم که فاعلهایی که برای محور خلق می‌شوند، جدا و اصلا سهم تأثیر ندارند.

(ج): خیر، فرض کنید اصل در توسعه «محور» باشد حال اگر توسعه از وحدت یعنی از محور آغاز بشود، این سؤال پیش می‌آید آیا بگوئیم...

(س): از هدف هم هیچوقت آغاز نمی‌شود بلکه از نظام آغاز می‌شود.

(ج): از محوری که دارای یک نظام است...

(س): نسبت به توسعه محور است والا خودش از اول نظام است...

(ج): خودش نظام است ولیکن نه نظامی که...

(س): بنابراین از محور آغاز نمی‌شود. بله از محوری که محور خود آن نظام است آغاز می‌شود ولی دیگر از یک نظام آغاز می‌شود.

(ج): از یک اراده حاکم آغاز می‌شود. حالا سؤال ما این است که این اولین چیزی که اضافه می‌شود با دومی و سومی و چهارمی فرقی دارند یا ندارند؟ یعنی آیا هر کثرتی که اضافه می‌شود در ابتدا متعلق به محور می‌شود؟ به عبارت دیگر آیا از شئون تکون فاعلیت تصرفی این است که اول تعلق به محور پیدا کند؟

(س): در اینجا ما اول زمانی نداریم، بلکه متعلق به نظام خلق می‌شود و سپس هم می‌تواند تولی به نظام داشته باشد.

(ج): آیا قدرت تصرف و خلافت این متولی به نظام خلافت است؟

(س): در نظام است و خلافت از نظام دارد. یعنی چطور در تصرفات خارجی‌اش می‌گوئیم: خلافت از نظام واقع می‌شود و تنها خلافت از محور نمی‌باشد در مورد تصرفات دیگرش هم همینگونه بگوئیم. به عبارت دیگر چرا نگوئیم که تصرفات روحی و ذهنی‌اش هم در تولی به نظام را خود شما هم می‌فرمائید که در تولی به نظام

پیدا می‌شود؟ البته تصرفات ذهنی‌اش را خود شما هم می‌فرمایید که در تولی به نظام پیدا می‌شود، یعنی اگر بخواهد نسبت خودش را هم معین می‌کند، در تولی به نظام معین می‌کند، پس چرا تصرفات دیگر اینگونه نباشند؟

۲/۳- تولی به نظام (بعد از مرتبه تولی به محور) منزلت پیدایش علم

(ج): حضور در نسبت بین تولی و ولایت باشد.

(س): یعنی می‌فرمائید در مرتبه علم هم تولی به نظام هنوز ندارد.

(ج): بله تولی دارد.

(س): آیا تولی به نظام دارد و با تولی به نظام فعالیت می‌کند؟ یا نه! تولیش به نظام را در این رتبه خودش ایجاد می‌کند؟

(ج): خیر، در این رتبه با فاعلیتی که می‌کند «تولی و ولایتش» را ایجاد می‌کند، یعنی «نسبتش» را به تولی و ولایت در نظام ولایت و تولی ایجاد می‌کند.

(س): پس آن مرتبه پیدایش حساسیت‌هاچه می‌باشد؟ آیا آنجا مرتبه پیدایش تولیش به نظام نیست؟

(ج): در آنجا می‌خواهیم بگوئیم که تولیش به محور است فرقی هم در همینجا می‌باشد.

(س): پیدایش حساسیت یک فعلی دارد که می‌فرمائید آن فعل «تولی به محور» است.

۳/۳- توصیفی پیرامون نظام درونی و نظام بیرونی

(ج): بعد تقوم پیدا می‌کند و نظام درونی خودش را شکل می‌دهد.

(س): نظام درونی! یعنی آیا حساسیتش از بیرون هم معین می‌شود؟

(ج): خیر، نکته مهم این است آیا موجد الان، موجد ارتباط با خارج است یا موجد ارتباط به داخل هست؟

البته هر چند ایجاد ارتباط داخلی معین می‌شود وضعیت در رابطه با خارجش هم معین می‌شود.

(س): این داخل و خارج خیلی تعریفش روشن نیست.

(ج): یکی از تعریفهایی که باید پیرامون آن صحبت کنیم این است که آنهایی که تولی مستقیم دارند «داخل» خوانده می‌شوند، و آنهایی که تولی غیر مستقیم دارند «خارج» خوانده می‌شوند.

(س): تولی مستقیم یعنی تولی به محور؟

(ج): نه، تولی مستقیم به اراده می‌باشد. یعنی دست شما یک نحوه تولی از شما دارد و ساعت حضرت‌عالی هم یک نحوه تولی دیگر از شما دارد.

(س): آن وقت مستقیم، هیچ جا ما نمی‌توانیم بمانیم. یعنی باید مرز مستقیم را معین کنیم زیرا بنا نیست که ما به یک جایی برسیم که دیگر واسطه نخورد.

(ج): یعنی شما نسبت به حضورتان و اراده‌تان فاعل محوری هستید. به عبارت دیگر در نظام روحی و ذهنی و عینی و شخصی خودتان به یک نسبت مستقیم می‌توانید عمل کنید، ولی روی کفش و کلاه و خانه و انگشتر و ماشین و الی‌آخر مجبور هستید با همراهی با جامعه عمل کنید. یعنی در حوزه ولایتی که شما سهم تأثیر حداکثری دارید در آن حداکثر مجبور نیستید ولی در آنجایی که حداکثر ندارید مجبور هستید حالا حداکثر تأثیر شما کجاست؟

(س): معنای آبا واسطه و بی واسطه با حداکثر و حداقل متفاوت است.

(ج): منظور و معنای «مستقیم» در اینجا همان حداکثر برای هر فاعل می‌باشد. یعنی هر فاعلی یک میدان حداکثر نسبت تأثیر دارد.

(س): حداکثر است یعنی بقیه فاعلها سهم تأثیرشان کمتر است؟

(ج): خیلی کمتر است، یعنی در سرپرستی بقیه فاعلها سهم تأثیرشان نسبت به نظام فاعلیت خیلی کمتر است.

(س): اینرا نسبت به هیچ مرتبه از توسعه، نسبت به محور نمی‌توانیم بگوئیم، یعنی سهم تأثیر هیچ فاعلی در هیچ مرتبه‌ای از محور بیشتر نمی‌باشد. به عبارت دیگر اگر برای محور خلق شده، سهم تأثیرش بالای محور نمی‌تواند باشد و در هیچ حوزه‌ای سهم تأثیرش تحقفاً بیشتر از محور نمی‌باشد.

(ج): حالا، بیشترین سهم تأثیر شما در کجاها و کمترینش در کجاها می‌باشد؟

(س): یک بار بین خود سهم تأثیرهای فاعل نسبت سنجی می‌کنیم و یک بار بین سهم تأثیر این فاعل و سهم تأثیر نظام در یک شیء نسبت سنجی می‌کنیم اگر اینگونه باشد هیچ فاعلی نسبت به محور سهم تأثیر بیشتری ندارد.

(ج): این مطلب واضح است که ایشان به عنوان یک فاعل در عالم سهم تأثیر دارد، ولی سهم تأثیر در کجاها بیشترین حد را دارا می‌باشد؟ یعنی در پرورش و افعال این شخص که نگاه کنید در یک جاهایی این فاعل حداکثر اثر را دارند و در یک جاهایی حداقل اثر را دارند.

(س): دیگر این مرز را نمی‌توان معین کرد، مثلاً بگوئیم تا کجا داخل و تا کجا خارج است زیرا به نسبت همینگونه جلو می‌رود، مگر اینکه قرار بگذاریم و بگوئیم تا اینجا را داخل می‌گوئیم تا آنجا را خارج می‌گوئیم، که این دیگر یک تعریف می‌شود. یعنی درست است که سهم تأثیر یک فعل در حوزه‌های مختلف متفاوت است اما اینکه یک جایی از هم ذاتا جدا بشوند...

(ج): حالا تک تک پائین بیائیم و مسائل را مطرح کنیم یک چیزهایی را که مستقیم تعلق به شخص شما دارد ولو در نظام...

(س): می‌خواهید تا اینجا بحث را جمع کنیم و این موضوع را به عنوان موضوع یک بحث مستقلا در آینده طرح کنیم.

(ج): عیبی ندارد که به عنوان یک موضوع در بحث مستقلی طرح شود.

(س): بنابراین ما به بحث جامعه‌شناسی هنوز نرسیدیم.

(ج): ابتدای بحث جامعه‌شناسی بحث نظام می‌باشد و لذا اگر بحث نظام را به جایی برسانیم به آسانی می‌توانیم به بحث جامعه‌شناسی بپردازیم.

(س): بنابراین من یک جمع‌بندی اجمالی از مباحثی که فرمودید انجام می‌دهم. فرمودید که تصرف از اینجا آغاز می‌شود که ابتدا یک تولی به فاعل پیدا می‌شود که اینجا تقوم فاعلیت این شخص تنها به مولا پیدا می‌شود. سپس محصول این تقوم...

(ج): یعنی عین پیدایش خود توسعه کثرت در نظام «توسعه ارتباط» این به فاعلها در عمل تصرف انجام می‌گیرد. یعنی در منزلت «خلافت و نیابت» عین توسعه‌ای که در اصل نظام واقع می‌شود در عمل تصرفی یک فاعل تصرفی هم واقع می‌شود تا به غایت کمال خودش برسد. البته شاید (این احتمال را به صورت خیلی جزئی کنارش بنویسید) پس از رسیدن به بلوغ تصرفاتش، از این عالم منتقل به عالم دیگر بشود. یعنی اگر این عالم دنیا را عالم توسعه خلافت اسم بگذاریم.^۴ در هر مرتبه‌ای (میزان فعالیت برای هر کسی مختلف است و بستگی به میزان تولی و ولایت شخص دارد) که سطوح و مراحل مختلف دارد اگر شخصی تا آخرین مرحله پیش برود و به بلوغ ظرفیت تصرفش برسد، دیگر از این عالم به عالم دیگر منتقل می‌شود.

(س): آیا این معنایش این است که ما دیگر توسعه بعدی برایش فرض نکنیم؟ یعنی آیا آن عالم دیگر عالم توسعه نیست؟

(ج): آن عالم یقیناً عالم دیگری باید باشد (الان من چیزی را که قبلاً نوشته بودم در خاطر من نیست)، در آن عالم این نحوه از توسعه، بالمره نیست. یعنی همین نرخ شتابی را که اینجا پیدا می‌کند آنجا در حال حرکت است و نرخ شتابش اینجا تمام می‌شود.

(س): حالا اگر بخواهیم جمع‌بندی کنیم اینگونه می‌گوئیم که ابتدا تولی به محور پیدا می‌کند و بعد حساسیت «تقوما» پیدا می‌کند که این حساسیت دارای «جهتی» است که این جهت هم متقوم می‌باشد و نحوه تأثرش را معین می‌کند.

^۴ قبلاً بیان کرده بودیم که ما سه عالم داریم یکی عالم زر که قبل از عالم دنیا می‌باشد و یکی هم عالم توسعه که این عالم می‌باشد و یکی هم عالم دیگر است. البته نوشته‌ایم هم اکنون اینجا نیست تا توضیحاتی مفصل پیرامون این سه عالم ارائه بدهم.

(ج): حساسیت حول محور تقوم می‌باشد.

(س): بله، بعد حساسیتی که پیدا کرد معنایش این است که دیگر می‌تواند متولی به نظام شود ولی کیف

تولی‌اش به نظام هنوز معین نیست.

(ج): بله، هنوز معین نیست.

(س): معنایش این است که می‌تواند فاعلیت در تولی به نظام داشته باشد.

(ج): درست است.

(س): یعنی تابحال، اصلاً فاعلیت در تولی به نظام برایش معنا نداشت، لذا نیابت از نظام هم تا حال برایش

وجهی پیدا نکرده نبود.

(ج): نخیر...

(س): یعنی با امداد می‌تواند به نسبتی فاعلیت در نظام پیدا بکند و معنای «علمش» هم این است که نحوه

تولی و ولایتش را به فاعلیت خودش به نظام معین کند و نه به محور.

(ج): درست است.

(س): رتبه تولی و ولایتش نسبت به نظام، بعد از تولیش به محور است.

(ج): درست است، نسبت به محور اوصافش معین می‌شود.

(س): یعنی معنایش این است که حتی تولیش به نظام هم به نیابت صورت می‌گیرد.

(ج): احسنت.

(س): یعنی اینگونه نیست که در تولی به نظام هم مستقل باشد.

(ج): «خلیفه» است، البته شکل خلیفه بودنش ممکن است حیوانی باشد ولی با این حال خلیفه است.

(س): یعنی خلاصه در داد و ستد و معامله‌گری که با نظام دارد در ظرفیتش متولی و خلیفه است.

(ج): احسنت.

(س): یعنی هم در نحوه تولیش به نظام و هم در نحوه نیابتش از نظام خلیفه است. بنابراین یک نیابتی از محور دارد که در آن «پرستش» معین می‌شود که آن نیابت اعم از تصرفاتش می‌باشد و تولیش را هم می‌پوشاند. بنابراین تولیش هم به نیابت صورت می‌گیرد و لذا خلافتش از نظام هم دیگر طبیعتا تابع آن خلافت است. اما اینکه چگونه از طرف نظام خلیفه بشود؟

(ج): (منطقا اشاره‌ای می‌کنم و رد می‌شوم) اگر غیر از این باشد پرستش موضوعش متعدد می‌شود، یعنی دیگر شما (استغفرالله) یک کلی را می‌پرستید و حال اینکه کل نه قابل پرستش و نه قابل طریق قرار گرفتن می‌باشد و لذا حکومت الكل فی الكل که آن بنده خدا گفت باطل می‌باشد. البته در اینجا یک بحثی هم هست که در آن نظامهایی هم که می‌گویند خود نظام اداره می‌کند حتما آن اداره منتهی به محور می‌شود. به عبارت دیگر شیطان در اینجا حقه‌بازی کرده است و این حرف و تفکرات را او به میان آورده است والا حکومت مردمی و دموکراسی ریشه درستی ندارد.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

جامعه‌شناسی علم (نسبیت یا علم اجتماعی)

جلسه چهارم و پنجم

۱۳۷۱/۹/۲۰ و ۱۳۷۱/۹/۱۸

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی (دفتر فرهنگستان علوم اسلامی)

عنوان جلسه: اساس شکل گیری و توسعه جامعه

فهرست:

۱ - نظام ولایت محور تمایلات... ۱

۱/۱ - موضوع تصرفات ولی در جامعه (تمایلات اجتماعی)... ۱

۱/۱/۱ - منزلت قانون در تصرفات ولی... ۲

۲/۱/۱ - جاری بودن میل در حالات - افکار - رفتار... ۳

۲ - نظام تولی محور جهت گیریها... ۵

۳ - توصیفی پیرامون مراحل پیدایش جامعه... ۷

۱/۳ - مرتبه پیدایش تصمیم... ۷

۲/۳ - مرتبه پیدایش حساسیتها... ۷

۳/۳ - مرتبه پیدایش نسبیت و علم... ۸

۱/۳/۳ - «تولی» و جهت، حدّ اولیه فرهنگ... ۹

۲/۳/۳ - ظرفیت، حدّ اولیه سیاست... ۹

۳/۳/۳ - عاملیت، حدّ اولیه اقتصاد... ۱۰

۴/۳ - معنا و مفهوم توسعه حبّ در محور... ۱۰

۱/۴/۳ - چگونگی توسعه جهت گیری به تبعیت توسعه ظرفیت... ۱۱

جلسه ۵ - - - - - ۱۳۷۱/۹/۲۰

۴ - توصیفی پیرامون مکانیزم توسعه... ۱۱

۱/۴ - مرحله پیدایش حساسیتها... ۱۱

۲/۴ - مرحله پیدایش علم... ۱۱

۱/۲/۴ - تعریف علم به حضور در نسبت بین تولی و ولایت... ۱۱

۲/۲/۴ - سهم فاعلهای متولی در رشد و توسعه علوم... ۱۲

۳/۲/۴ - تعمیم داشتن این تعریف از علم بر همه سطوح از انسانها... ۱۲

نام جزوه: جامعه‌شناسی علم (نسبیت یا علم اجتماعی) کد بایگانی کامپیوتری: ۰۱۰۲۵۰۰۴

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی تاریخ جلسه یا تدوین: ۱۸/۰۹/۷۱

عنوان گذار: محمد جعفر حسینیان تاریخ بایگانی: ۱۲/۰۶/۷۴

ویراستار: ابراهیم نیک منش تیراژ: ۱۰ نسخه

حروفچینی و تکثیر: بهینه‌سازان نشر. پاساژ قدس، پلاک ۱۴۶ نوبت تکثیر: اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱ - نظام ولایت محور تمایلات

برادر میرباقری: فرمودید که فاعل‌های تبعی دارای مراتبی بوده و محور، متصرف و تابع دارند و هر طبقه‌ای ملحق به یک فاعل است و در هر جامعه‌ای اوصافی که مربوط به حساسیت‌های آن جامعه میشوند روابطی هستند که فاعل‌های متصرف و تابع این جامعه با محور برقرار می‌کنند؛ یعنی ابزار تصرف محور هستند. لذا نتیجه می‌شود که روابطی که فاعل محور با نظام دارد روابط مختلفی است که سطوح مختلفی از رابطه‌ها را دارد که هر رابطه‌ای مربوط به یک سلسله امور است ولی همه این روابط نسبت به روابط متناسب با خودشان محورند؛ یعنی سیاست گذاریهای سیاسی فرهنگی و اقتصادی آن نسبت به سیاست گذاریهای کل نظام. بنابراین تصرفاتی که می‌کند تصرفات محوری نظام در هر بخشی است. لذا نسبت به سایر تصرفات آن مرتبه، محور است ولی بین خودش یک نظامی است که تصرفات سیاسی‌اش محور تصرفات فرهنگی و اقتصادی آن است. بنابر این نظام، هم بین افعال خود ولی هست که افعالش بصورت یک نظام متعلق به یکدیگرند و هم بین رفتار نظام است بگونه‌ای که رفتار نظام در هر بخشی، محور و تصرف و تابع دارد که محورش، تصرفات ولی در همان بخش است. خوب طبیعتاً اینکه فرمودید تمایلات هر جامعه‌ای به ولی خودش بر می‌گردد تنها اختصاص به این ندارد که فقط تمایلات روابط او با ولی باشد؛ یعنی میفرمائید اقتصادی یا سیاسی یا...

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: آنجا هم حساسیت و میل مطرح میشود که میلش مربوط به ولایت است.

۱/۱ - موضوع تصرفات ولی در جامعه (تمایلات اجتماعی)

(س): تصرفات ولی که تنها بمعنی ایجاد میل نیست! درست است که میل‌های یک نظام بر می‌گردد به...

(ج): یعنی سیاست فرهنگ، سیاست اقتصاد و کل میل‌ها (چنین وضعی دارد).

(س): روشن است! ولی خودتصرفات ولی که منحصر به تصرفات در تمایلات نیست؛ یعنی می‌فرمائید ولی، خود سطوحی دارد که هر سطحی از آن...

(ج): می‌خواهم بگویم وقتی شما اقتصاد را می‌گوئید، اقتصاد هم بدون میل محقق نمیشود که شما بخواهید به میل آن دست ببرید.

(س): یعنی تمایلات اقتصادی بدست ولی هست اما آیا تصرفات ولی، منحصر به همین تمایلات میشود؟

(ج): معنای منحصر شدن اینست که در هیچ جا نمیشود فعلی فرهنگی یا اقتصادی را دید که میل در آنجا وجود و حضور نداشته باشد ولو در یک نفس، یک کیفیت درست کردن باشد. در این صورت میل، محور ولایت است. (س): یعنی تصرفی که ولی می‌کند آیا فقط در ناحیه ایجاد تمایل است؟

(ج): بله! به عبارت دیگر در شکل دادن به کیفیت‌های مختلف میل است.

س: فرمودید سه مرتبه تصرف یعنی تصرفات سیاسی و فرهنگی و اقتصادی آن...

(ج): هر سه اینها یعنی سیاست سیاست، سیاست فرهنگ و سیاست اقتصاد، مربوط به ولی است که در سطوح مختلف خرد میشوند تا به یک چیز میرسند؛ یعنی می‌توان چنین گفت التذادی که انسان از قند میبرد این التذاد هم بخاطر متاثر شدن از ولایت است! مثل بیماری که طبیب به او امر به خوردن سوپ کرده است. خانواده بیمار هم زحمت می‌کشند و سوپ خوشمزه‌ای را برای او و دیگر اعضای خانواده درست می‌کنند. دیگران از این سوپ خوششان می‌آید ولی برای بیمار، بد مزه و صعب الهضم است، یعنی مزه‌ها هم حول محور ولایت است. خدا انشاء الله به آقای بهاء‌الدینی طول عمر بدهد! یکبار در مورد موضوعی صحبت می‌کردند که آن را تعمیم داده و فرمودند خدا اشتها بدهد چرا که آدم بیمار اشتها ندارد. وامام(ره) هم می‌فرمودند وقتی که دیدید در شما ولعی برای خواندن قرآن نیست بدانید که مریض هستید. یعنی اشتها خواندن ندارید. این اشتها در سطوح مختلفش بگونه‌ای است که نبودنش چیزی را میرساند. البته یک وقتی اشتهای بالاتر هست که مشغول می‌کند و اشتهایی برای پائین‌ترها نمی‌ماند که این مرتبه برای ما نیست! چه بسا افراد متمکنی....

(س): پس می‌فرمائید که التذاذ، به اشتها و میل بر می‌گردد.

(ج): هر میلی را که در نظام ولایت سراغ بگیرید ابزار تصرف ولی است و لذا صحیح است بگوئید نسبت تأثیر اصلی را در همه شئون دارد. البته سهم اساسی تولى هم بخاطر این است که سهم از اشتها و سهم از میل را معین کرده و جهت می‌گیرد لذا آن چیزی که متقوّمأ در آخر کار حاصل میشود خود این در «کیفیت» آن سهم است.

۱/۱/۱ - منزلت قانون در تصرفات ولی

برادر صدوق: این که فرمودید «بوسیله قانون در فرهنگ، تصرف می‌کند» آیا معنایش این است که بوسیله قانون، میل فرهنگی ایجاد می‌کند؟

(ج): بله! و اصلاً قانون برای تهذیب تمایل است؛ یعنی قانون، ابزار تهذیب تمایل است. مثلاً مسلمین و شیعیان دارای میلی بنام غریزه جنسی هستند که این میل بوسیله قانون، تهذیب شده و تبدیل به عاطفه می‌شود. یعنی اصلاً هویتش دگرگون می‌شود. جالب اینجاست که این غریزه بدل به عاطفه و بلکه عشق الهی و ایثار می‌گردد.

خوب است در اینجا یک مثال ساده‌ای بزنم: شما می‌بینید که ماده‌ای خام و بدبو همچون نفت تبدیل به عطری خوشبو می‌شود که می‌تواند قدرت مثلاً بنزین هواپیما را هم داشته باشد یعنی ابتدائاً از آن عطر درست می‌کنند و در عین حال قدرت تحرک آن هم بگونه‌ای است که هواپیماهای قوی را می‌تواند به حرکت وادارد.

پس این میل اول تبدیل به عاطفه میشود؛ یعنی این گرایش که به غیر بود الهی میشود و با این تهذیب به مرتبه بالاتر صعود می‌کند. به عبارت دیگر ادنی مرتبه‌ای که در عوام شیعه هم مطرح هست این است که میل غریزی تبدیل به عاطفه شده است. تازه این، ادنی مرتبه‌اش است! یعنی این قانون، در رتبه اول باعث می‌شود که میل حیوانی بصورت محبت و عاطفه در آید. و حال آنکه در اروپا این گونه نیست آنها آرزوی محبت دارند!

ریای به محبت می‌کنند. ظاهراً ۷۰ تا ۷۵ درصد از خانواده‌های آمریکا خانواده‌های تک والدینی هستند که این کاشف از عدم عاطفه در بین آنهاست.

البته بعد از این مرتبه عاطفه هم قوانین دیگر اخلاقی وجود دارند که آنها واجبات و محرمات عمومی نیستند؛ یعنی خواص به آنها متمسک میشوند که با آن قوانین، عاطفه تبدیل به یک مرتبه بالاتر می‌شود لذا کلّ قوانین اخلاقی که درباره حرمت الهی و در خصوص نکاح مطرحند غیر از قوانینی هستند که اصل حرمت و حلیّت را در باب «اعراض» ایجاد می‌کنند چرا که آنها در سطوح بالاترند. مثل اینکه شما از دیدن شخصی احساس لذّت می‌کنید ولی زمانی که در اخلاقیات او تأمل می‌کنید چه بسا او را باطل می‌دانید! لذا می‌بینید که این دو صورت با هم خیلی فرق دارند. حالا اگر زنش بداخلاقی کند آن را امتحان الهی میداند و اگر محبت کند آن را لطف خدا می‌داند. البته اینها بصورت حکم در نیامده است ولی در جای خود و در باب احکام توصیفی برای سطوحی یک حکم محسوب می‌شوند. مسلماً تردیدی نیست که دسته‌ای از عباد خداوند، مستقل دیدن امور را از حضرت حق، شرک بحساب می‌آورند و از آن اجتناب می‌ورزند. لذا برای چنین کسی که چنان درکی از جریان امور دارد احتمال اینکه حرمت تکلیفی هم وجود داشته باشد وجود دارد. بله برای آن کسی که چنین درکی را دارا نیست رعایت همان قوانین عمومی ضروری است اما برای خواص، رعایت «قانون خاص» لازم است. پس نمی‌توان برای کسی که درکش از آب در این حدّ است که خود آب را مؤثر می‌داند با کسی که چنین ادراکی ندارد به یک گونه تکلیف کرده و حکم داد.

۲/۱/۱ - جاری بودن میل در حالات - افکار - رفتار

(س): سؤالی که در رابطه با امر «ولایت» از حضرت عالی داشتم این است که آیا تصرف ولی فقط در تمایلات هست یا اینکه...

(ج): تمایلات در همه جا جاریست؛ یعنی هیچ جا (تصرف) بدون «فعل و انگیزه» و بدون «میل» صورت نمی‌گیرد.

(س): پس سهم تأثیر اصلی ولایت در تمایلات است اما سطوح دیگر از تصرفات را نیز دارند.

(ج): بله! البته گاهی تمایلات بگونه‌ای است که از طریق قانون گذاری در آنها تصرف می‌کنند. مثلاً گاهی شما تمایلات اجتماعی را مشاهده کرده و سپس یک خط استراتژی مهم را ترسیم می‌کنید و سپس حکم به مقابله با استکبار داده و آن را تندتر از هر اصل و قانونی بعنوان زیر بنای نظام قرار می‌دهید؛ یعنی اساساً آن را محور استراتژیکی حرکت خود قرار می‌دهید و می‌گوئید بین ما و استکبار، صلی نخواهد بود.

این یک سطح است اما در سطح دیگر چنین است که این را به قوانینی تبدیل می‌کنید که تناسب کامل با مقابله با استکبار داشته باشد. و بالاخره سطح سومی هم مطرح است به اینکه در آنجائی که قوانین امر و نهی و کلاً اوامر تکلیفی می‌کنید اینها ولایتی هستند. ولی در آن قوانینی که نسبت تأثیر را هم جلو می‌برند قضیه چگونه است؟ مثلاً شما نیازهای جامعه را می‌خواهید بوسیله قوانین تکلیفی و اخلاقی رفع کنید و جامعه هم در پی‌ریزی قوانین علمی شما را یاری می‌کند بگونه‌ای که ابزارهای تصرف در فاعل تبعی را درست می‌کند؛ یعنی شما ابزار تصرف در فاعل تصرفی را درست می‌کنید که «این کار را انجام بده یا از آن اجتناب کن» ولی او ابزار تصرف را در فاعل تبعی درست می‌کند. اما جای سؤالی است که آیا در آنها هم «سهم تأثیر» مربوط به «ولی» است و یا مربوط به «تولی» است و بدلیل تولی می‌خواهد این «نسبیت» را درست کند؟ البته برای «ولی تکوینی» در کل ایجادش سهم هستی وجود دارد که بنظرمان می‌آید این کار در خود عالم هم بوسیله «تمایل» انجام می‌شود؛ یعنی تصرف در میل ما یک جور قانون را ایجاد میکند و تصرف در امیالی که در فاعلیت‌های تبعی هم هست، آب و باران و خاک و هوا و... را درست می‌کند. پس اینها غیر از قوانینی است که شما بدان تولی پیدا کرده و آنها را برای درست کردن محصولات اجتماعی بوجود می‌آورید. لذا بایست فرق بگذارید بین قوانینی که بصورت تکوینی و در فطرت اولیه وجود دارند و قوانینی را که شما در محصولات اجتماعی درست می‌کنید.

(س): پس سطح اولی را که ولی تصرف می‌کند و در متصرف فیه آن، فاعل تصرفی هستند یک سطح از تصرفاتش در واقع تمایلات اینهاست و سطح دیگر از تصرفاتش هم رفتار اینهاست. یعنی می‌توان گفت

قوانینی را وضع می‌کند که رفتار اینها در سطح سوم شکل بگیرد یعنی (حکم) «این کار را انجام بده یا انجام نده» را درباره رفتار آنها می‌دهد.

(ج): بله این همان معنایی است که ما گفتیم که چه در رفتار قلبی آنها باشد و چه در رفتار ذهنی و یا حتی‌شان در هر صورت میتواند قانون تشریعی جعل کند.

(س): تأکید من بر این مطلب است که فقط تصرف در تمایلات نیست بلکه جهت‌گیری اولیه در تمایلات اینهاست که بعد به تبع آن، فکر اینها شکل‌های جدیدی پیدا می‌کند و سپس رفتارشان به اشکال دیگری در می‌آید؛ یعنی ولی میتواند بر اساس قاعده تصرف، در سه سطح، تصرف داشته باشد و نه اینکه تنها در یک سطح که سطح تمایلات اینهاست چنین تصرفی را دارا باشد.

(ج): این مطلب را ابتدائاً روشن بفرمائید که آیا رفتار میتواند خارج از میل باشد؛ حال رفتار کلی باشد یا عینی و یا قلبی؟

(س): خیر!

(ج): پس هر ۳ نوع رفتار بر اساس قوانینی متناسب، مورد تصرف ولی قرار می‌گیرد؛ حتی در اشیاء تبعی عالم و در امیال آنها که نظام جاذبه می‌باشد تصرف می‌کند.

(س): در رابطه با مسئله انسان‌شناسی که آقای میرباقری سوال می‌فرمودند مطلبی مطرح شد به اینکه ما یک نظام حساسیت برای فرد داریم که در همین رابطه یک میدان عملکرد ذهنی و یک تصرف عینی را برای آن معرفی کردیم...

(ج): که هیچکدام از آنها خارج از میل نیستند یعنی میل، هم در وقت حساسیت حضور دارد و هم در فاعلیت نظری‌اش؛ بدین معنی که بدون انگیزه نیست. البته توجه کنید که موضوع انگیزه، مختلف است یعنی یک «موضوع انگیزه» داریم که دارای نسبیتی است و یک «میلی» داریم که فاعل را تحریک به حرکت می‌کند.

(س): بله، نسبت به این سه موضوعی که فرمودید انگیزه یک مطلب است اما خود عمل هم مطلب دیگری است که بدون انگیزه هم نمی‌باشد. فرض کنید که الآن من در حال پیاده کردن نوار هستم. حال هر چند که این عمل، فعلی است که از من صادر می‌شود اما مسلماً انگیزه نیست! یعنی بدون انگیزه ممکن نیست نوار پیاده بکنم لذا میل و جاذبه‌ای در کارست که منجر به صدور فعلی مثل پیاده کردن نوار می‌شود.

(ج): یعنی برای نظام ولایتی که شما دارید باید یک تابلو و علامت قرار دهید. و نیز یک نظام تولی دارید که باید ببینید نظام تولی چه چیزی را خواهان است تا به آن بدهید. یعنی اصل در چه چیزی است؟ به عبارت دیگر نسبت اصلی تأثیر تولی در چه چیزی است؟ آیا موضوع تولی، نسبت تأثیر اصلی دارد یا خیر؟ می‌گوئید «نسبت تأثیر اصلی ولایت» بر روی «میل» است که در حقیقت، «ظرفیت» می‌باشد. و در مرتبه دوم می‌گوئید «سهم تأثیر اصلی تولی»، از اول تا آخر در «جهت گیری» است؛ یعنی چنین بگوئید که فاعلیت اولیه‌ای که فرد می‌کند بدین معنی است که انتخاب جهت می‌کند.

برادر میرباقری: غرض اینست که آیا شما سهم تأثیر «فرعی و تبعی» را هم برای «ولایت» ذکر می‌فرمائید یا خیر؟

(ج): بله، طبیعتاً! اگر نوار جلسه قبل را گوش کرده باشید می‌بینید که در بین آنها یک دسته از محبت‌ها نسبت به محبت‌های بعدی و بعدی، محبت‌های اصلی است؛ کما اینکه ما مثالی هم از محبت ولی‌ای که در یک خانه است آوردیم که اصلاً بر اساس تولی‌اش نسبت به یک دسته از قوانین است که میلش شکل می‌گیرد؛ یعنی «اصلی و فرعی» از این جهت را داراست. حال فرقی نمی‌کند که ولایت بر یک خانه باشد یا یک جامعه. (س): چند سؤال از حضرت عالی دارم:

۱ - آیا فرد، دارای حساسیت‌های مقدم بر جامعه، و تفکر و رفتار مقدم بر جامعه هست یا خیر؟ و اگر دارد کدام بخش از آن، مقدم بر جامعه است؟ یعنی کدام بخش از آن حول محور ولایت اجتماعی شکل نمی‌گیرد و سابق بر ملحق شدنش به جامعه است؟

۲ - این الحاق به جامعه که پیدا میشود در چه اوصافی پدید می‌آید؟ طبیعتاً به تبع او از این الحاق که مرکب میسازد، الحاق در اوصاف روحی، ذهنی و عینی هست. و یا در رتبه قبل از اینها این «ترکیب تصمیم‌ها» است که «ترکیب حساسیت‌ها» را بوجود می‌آورد و «هماهنگی تصمیم‌ها» است که «هماهنگی اوصاف روحی، ذهنی و عینی» را به ارمغان می‌آورد. یعنی تصمیم‌ها به «وحدت ترکیب» میرسند و بعد از تصمیم، حساسیت و فکر و عمل به هماهنگی میرسند لابد این را میفرمائید که «هماهنگی» در همه حوزه‌ها وجود دارد؟ یعنی جامعه، ترکیبی از تصمیم‌ها و اراده‌ها و تمایلات است.

حال در خصوص این تصمیم‌ها، این سؤال جای طرح دارد که کدام تصمیم، مقدم بر تشکّل جامعه است که باعث ساخته شدن جامعه می‌شود؟ و کدام تصمیم بعد از تشکّل جامعه می‌باشد که متناسب با سرپرستی ولی، توسعه تصمیم پدید می‌آید کما اینکه توسعه حساسیت پیدا میشود؟ خلاصه چه بخشی از توسعه قبل از الحاق به جامعه است؟ و چه بخشی از آن بعد از الحاق به جامعه است؟ واضح است که منظور از توسعه، اعم از تصمیم و حساسیت و تمایلات و فرهنگ و رفتار است.

۳ - بنابر فرمایش شما در هر سه بخش این جامعه، توسعه تمایلات بعهدہ ولی است حال سؤال من این است که پس «توسعه فرهنگ» بعهدہ کیست؟

۴ - ابزار تصرفات ولی در تمایلات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی چه چیزی است؟ البته قسمتی از جواب را چنین فرمودید که در «فرهنگ»، بوسیله «قوانین»، تصرف می‌کند ولی علی الظاهر در تمامی مراتب، بایستی تصرفات، بوسیله قانون صورت پذیرد چرا که فرمودید «فاعل‌های تبعی»، بمنزله قانون هستند. بنابر این سوال چهارم این شد که ابزار تصرفات ولی در هر مرحله‌ای چیست؟

۵ - اگر توسعه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی حول سیاست گذاریهای ولی باشد جای سؤال است که خود اینها بوسیله چه کسی صورت می‌گیرد؟ اگر ما صحبت از «فرهنگ و اقتصاد» می‌کنیم مسلماً تنها بمعنی «فرهنگ فرهنگ» نیست بلکه اعم از «فرهنگ سیاست - فرهنگ فرهنگ و فرهنگ اقتصاد»، و هکذا «اقتصاد سیاست

- اقتصاد فرهنگ و اقتصاد اقتصاد» می‌باشد. چرا که سیاست هر سه بخش به ولی بر می‌گردد اما سؤال من

این است که عهده داری دو بخش دیگر با چه کسی است؟

و هم چنین معین بفرمائید که ابزار توسعه فرهنگی در هر سه بخش آن چیست؟ و نیز ابزار توسعه سیاسی و اقتصادی آن کدام است؟ البته در یک تعریف عام می‌گوئیم: ابزار تصرف در هر سه بخش، همیشه «قانون» است. حال فرقی نمی‌کند کسی را که تصرف سیاسی - فرهنگی و اقتصادی می‌کند در نظر بگیریم و یا تصرفات هر سه بخش سیاست - فرهنگ و اقتصاد را؛ چرا که در هر صورت ابزار تصرف آنها را «قانون» می‌دانیم. اما ضروری است که معین شود «ولی فرهنگی» و «ولی اقتصادی» کیست؟ گرچه روشن است که هر دو، حول محور سیاسی‌اند. پس ابزار تصرف ولی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی نسبت به یکدیگر و نیز تصرف در سیاست، فرهنگ و اقتصاد با هم چه تفاوت‌هایی دارند؟ البته نمی‌دانم که جواب این سؤال در این مقام از بحث جای دارد یا خیر؟ علی‌ای حال اگر ممکن است روشن بفرمائید که چه بخشی از توسعه، قبل از جامعه است و چه بخشی بعد از آن؟

۳ - توصیفی پیرامون مراحل پیدایش جامعه

(ج): یکی از نکات مهم این است که میتوانیم بگوئیم «جامعه»، مؤخر است هر چند که بعداً در توسعه، نقش‌های مهمی برای آن قائل می‌شویم. ولی آیا آنچه را که از پیدایش اوصاف می‌خواهیم، چنین است که قبل از جامعه، فاعل تصرفی جدای از نظام می‌شود و یا صحیحش این است که برای آن سه مرحله ذکر کنیم؟

۱/۳ - مرحله پیدایش تصمیم

یک مرحله، فاعلیت فاعل از مرتبه فاعل تبعی است آنهم به انتقالش با فاعلیت خودش به فاعلیت تصرفی و به تصرف در خودش. البته قبل از این مرحله، حضور در نظام آفرینش و نظام تکوین دارد ولی از نوع حضوری است که فاعل تبعی دارد؛ بگونه‌ای که نازل‌منزله و متناظر با حضور فاعل تبعی است هر چند که تصرف او خلق شده است ولی مادامی که تصرف نکرده باشد خودش، سهمیم و مسئول در منزلت خود نیست. پس

متصرف در چیزی نشده است تا به آن بگوئیم فاعلیتش حاصل تصرف خودش است! یعنی چنین نیست که حاصل تقوّم فاعلیتش بوسیله‌ی فاعلیت مولی بدست آمده باشد.

۲/۳ - مرتبه پیدایش حساسیتها

و اما مرحله دوم، مرتبه‌ای است که در نظام خودش متقوماً با مولی تصرف کرده و در تغییر اوصافش سهیم شده است ولی حالا شیء متقوم، در نظام حاضر است؛ یعنی «فاعلیت تصرفی» او در نظام حاضر است. البته اینکه می‌گوئید شیء حاضر است بدین معنی است که آنچه که حاضر است دیگر بدون حضور تصرف او نیست. (س): یعنی می‌فرمائید این مرتبه، «مرتبه پیدایش حساسیتها» است.

(ج): ابتدائاً شما در همین مرتبه پیدایش حساسیتها تأملی روی این جمله داشته باشید.

(س): مرتبه قبل، مرتبه تصمیم بود.

(ج): بله! حال در همین حضورش گاهی است که می‌گوئیم فاعلیت و درخواست کرده است ولی گاهی هم صحبت از درخواست نیست بلکه اکنون چنین است که شیء‌ای در نظام، حاضر است که متصرف در خودش است یعنی فاعل متصرف در توسعه، در نظام آمده است، و به تعبیر دیگر زمانی بتصرف خودش بصورت یک شیء متقوم آمده است.

حال با این حساسیت، قبل از ورود در راه شروع به فعالیت کرده و منزلتی در نظام تکوین پیدا می‌کند، یعنی از سردی و گرمی عالم و نیز از رفتار پدر و مادر و جامعه درکی دارد ولی اینطور نیست که «فاعلیت اجتماعی» کرده باشد. به عبارت دیگر فاعلیت در نظام کرده است ولی فاعلیت در جامعه خیر. البته تا آخر کار هم این سیری را که می‌گوئیم مرتباً توسعه پیدا می‌کند.

۳/۳ - مرتبه پیدایش نسبیت و علم

و اما یک مرتبه دیگر از فعلش ورود به نظام است که همانا پذیرفتن یا نپذیرفتن و تولی پیدا کردن یا نکردن در جامعه است؛ یعنی یک فعالیت دیگری می‌کند. پس حضور در نسبیتی را که قبلاً در نظام پیدا کرده است با حضور نسبیتی که در نظام اجتماعی پیدا می‌کند...

(س): مسئله پیدایش «نسبیت» و «علم» است.

(ج): البته مسئله پیدایش علم به قبل باز می‌گردد که در نسبیت ورود شما در نظام پیدا شده است.

م: آیا مقصود از «علم» یعنی حساسیت؟

ح: خیر! حساسیت‌ها از کوه و دشت گرفته تا بخاری و کولر و سایر مصنوعات اجتماعی روی شما اثر گذاشته‌اند و شما در برابر همگی آنها فعالیت داشته‌اید. این یک مطلب! و اما مطلب دیگر آمدن و صحبت کردن در جامعه است، یعنی بوسیله ابزار جامعه با جامعه برخورد کردن.

(س): قبل از ورود به این مرحله هم یک سلسله ادراکات که پیدا میشود مربوط به فاعلیت جامعه روی انسان است.

(ج): البته به عنوان یک شیء خارج از خودش.

(س): بالاخره محصولات تکنولوژی از زمانی که یک کودک دارای قدرت تمیز شده و اطراف خود را می‌نگرد قبل از آنکه محصولات طبیعی باشد، «بالنسبه» محصولات مصنوع بشر است. البته منظور من سهم تأثیر به لحاظ کمی نیست.

(ج): خیر چه اینکه مثلاً بچه‌ای در زمستان و در اتاق سرما می‌خورد اما چند تا کولر می‌خواهد تا کار زمستان را بکند؟! می‌گویند آفتاب زد و هوا روشن شد اما چند تا چراغ می‌خواهد تا کار آفتاب را بکند؟!

(س): ولی ادراکی هم از اطاق و درب و پنجره و ...

(ج): و یا مثلاً تابستان آمد و هوا گرم شد حالا چند تا بخاری می‌خواهد که کار گرما را بکند؟! پس او یک سلسله ادراکات غالبی را می‌بیند؛ یعنی می‌بیند که مجبور است از فضای آزاد به درون اتاق بیاید. به عبارت دیگر به اجبار او را در جامعه می‌فرستد. حال اگر اجباری در کار نبود و هوای زمین مثل هوای بهشت بود آیا باز کسی راضی می‌شد بیاید و در اطاق بنشیند؟! هر چه می‌گفتند هوای اطاق هوای معتدل و خوبی است باز کسی رضایت به حضور در اینجا نمی‌داد.

و اصلاً علت اینکه شما رو به مصنوعات اجتماعی می‌آورید بدلیل قوه قوانینی است که در عالم جاری می‌باشد. حال اگر شما آن قوه‌ها را کم کنید خواهید دید که از تمایلات شما بطرف این مصنوعات نیز کاسته خواهد شد. البته بعداً خواهیم گفت که بخاطر اثرهای خاصی که در آنجا وجود دارد برای ساختن مثلاً یک میکروفون حتماً یک تولی به قوانین طبیعی و یک تولی دیگر به قوانین اجتماعی ضروری است. و انصافاً قوانین زیادی هم برای ساخت این امور وجود دارد هرچند که انسانی ممکن است خیلی از این قوانین را به حساب نیاورده و از آنها غفلت کند. چه اینکه شما می‌بینید یک آهنگر مجبور است که از قوانین کسی که در امر استخراج آهن کار می‌کند پیروی کند و هکذا این مستخرج از کسی که مثلاً در شناخت مولکولها و متالوژی فعالیت دارد تبعیت کرده و ترکیب شناسی را رعایت کند. و یا این متالوژیست مجبور است قوانین ریاضی را رعایت کند و او نیز مجبور است قوانین منطقی را بکار گیرد. بنابر این خیلی قانون وجود دارد؛ و چون سطوح مختلفی از قانون وجود دارد شما نمی‌توانید بگوئید کسی که به امری فنی همچون درست کردن یک چیز کوچک اشتغال دارد نسبت به کسی که کارهای عمیقی در امور فکری دارد بی‌ربط و بیگانه است! البته چه بسا خودش هم متوجه نباشد که به کجا تولی دارد. چه اینکه قطعاً یک نفر کارگر ساده بطور تقلیدی، تولی به تکنسین دارد و حال آنکه خود، از این تولی آگاهی ندارد. و هکذا تکنسین، تولی به متخصص داشته و متخصص هم تولی به متخصص بالاتر از خود دارد ولی هیچکدام نمی‌دانند این تولی‌ها را نسبت به مافوق خود دارند و از درک این سلسله تولی عاجزند؛ ولی واقعش این است که تولی‌های زیادی را دارند می‌پیمایند.

(س): یعنی می‌فرمائید نیاز به همکاری اجتماعی، منشأ پیدایش جامعه است؟ آیا منشأ ورود به جامعه، نیاز مشترک است؟

(ج): خیر! در مورد این مسئله که منشأ پیدایش جامعه چیست مباحثی خواهیم داشت اما فعلاً در مقام بیان سه سطح از نظام هستیم. بدین صورت که در یک سطح، یک نظام کوچک داریم که حساسیت‌های خود فرد است. و سپس سطحی است که ابتدائاً در نظام تکوینی وارد شده و بعد از آن وارد نظام اجتماعی می‌شود.

(س): پس مرتبه اول همان «مرتبه حضور تقوومی در نظام» است؛ یعنی مرتبه پیدایش حساسیت‌ها.
 (ج): بله! و اما مرتبه دوم همان «فاعلیت کردن پیدایش حساسیت بزرگتر و نیز قانونمندی بزرگتر است». یعنی در مرحله اول، قانون همان چیزی بود که متقوماً برای شما حاصل شد بگونه‌ای که جهت‌گیری کردید و متقوم شد. لذا آن جهت، محور شد و حساسیت‌ها حول آن تنظیم گردید.

۱/۳/۳ - «تولی» و جهت، حدّ اولیه فرهنگ

پس اگر «حد اولیه قانون» را بخواهید همانا حد اولیه فرهنگ «تولی، جهت و جهت‌گیری» است.
 و از همین جاست که با ارتقاء جهت، ارتقاء فرهنگ پیدا می‌شود. نهایت اینکه ارتقاء جهت که ارتقاء فرهنگ را می‌آورد...

(س): پس خود تمایلات به چه چیزی ساخته می‌شوند؟

(ج): این «فاعل بالاتر» است که میل را ایجاد کرده است. و در آینده هم خواهیم گفت که ظرفیت اولیه‌تان هم به همین صورت ایجاد می‌شود.

۲/۳/۳ - ظرفیت، حدّ اولیه سیاست

(س): منظور من این است که اگر اساس فرهنگ به «جهت» بر می‌گردد پس «سیاست» بر چه اساسی استوار است؟

(ج): پای سیاست به «ظرفیت» بر می‌گردد که همان ایجاد است که مولی از اول کرده است.

(س): این امر چه چیزی را می‌سازد؟

(ج): سیاست را می‌سازد.

(س): آخر، تمایلات که شاخص سیاست می‌باشند حول همان...

(ج): یعنی سازمان، یافته است؛ جهت و فرهنگ، گرفته است.

(س): پس اصل تمایل به چه چیزی بازگشت پیدا می‌کند؟ آیا در آن «تصمیم» دخیل نیست؟

(ج): خیر! تصمیم در توسعه‌اش دخیل است. شما آن را در خلافتش دارید می‌بینید.

۳/۳/۳ - عاملیت، حدّ اولیه اقتصاد

لذا شما سه رتبه را قائل باشید و بگوئید که «ظرفیت»، حد اولیه «سیاست» است و «جهت گیری»، حد اولیه «فرهنگ» است و «عاملیت»، حد اولیه «اقتصاد» می‌باشد. و از همین روست که اگر می‌بینید آخر کار، عاملیت پیدا شده است در واقع اقتصادش ظهور پیدا کرده است. به عبارت بهتر اقتصاد آن سیاست، پیدا شده است. آیا جز این است که شما اقتصاد را به وحدت و کثرت جدید تفسیر می‌کنید؟

(س): اما ما که در تمامی مراتب صحبت از وحدت و کثرت جدید می‌کنیم!

(ج): بعبارت دیگر شما کارآئی یک چیز را به عاملیت، نیابت و خلافتی که می‌کند و خود را هماهنگ با آن چیزی که به او اعطاء شده است و آن را هم با خود می‌پذیرد و نهایتاً یک مجموعه بزرگتر می‌شوند، تفسیر می‌کنید که در این صورت به آن «اقتصاد» می‌گوئید.

(س): باز این نکته برای من روشن نشد! علی ای حال قبل از آنکه این مطلب را بحث کنیم که سیاست به ظرفیت بر می‌گردد و چه می‌شود مطلبی کلی در اینجا وجود دارد که...

(ج): مثلاً شما می‌گوئید: منزلت فلانی بالاتر رفته است و چون منزلت او ارتقاء یافته است می‌توانید جهت گیری به این بلندی بکند؛ یعنی همیشه جهت گیری را رهین سعه ظرفیت میدانید و حال آنکه سعه ظرفیت یعنی سعه حبّ. پس در واقع وحدت و کثرت حبّ بالاتر رفته است.

۴/۳ - معنا و مفهوم توسعه حب در محور

لذا اگر بگوئید «حبّی» در کنار او ایجاد شده است که سبب بزرگتر شدن او شده است خواهیم گفت این حبّ را قبلاً معنی کرده‌ایم به اینکه در واقع فاعلی برای او خلق شده است.

(س): یعنی توسعه تصمیم در واقع پیدا شده است.

(ج): بله! توسعه حبّ، توسعه تصمیم، توسعه تعلّق و توسعه فاعلیّت ایجاد شده است.

(س): آیا توسعه تصمیم در اول امر از «توسعه میل» پیدا میشود؟ چرا که جبر در اراده و تصمیم بی‌معنی است. یعنی می‌گوئید این طیفی از قدرت است که متناسب با ظرفیت میلش میتواند تصمیم گیری کند.

(ج): بله! لذا شما متناسب با قدرت لشکر که در اختیار دارید میتوانید جنگ کنید. شما بی‌تناسب با قدرت لشگرتان که نمیتوانید جنگ کنید. فرضاً اگر خدا می‌خواست که یک میلیارد از نفوس بشر در اختیار شما می‌بود و قدرت اداره آنها را هم به شما می‌داد مسلماً توی دهان آمریکا می‌زدید و نمی‌گذاشتید که این غلطها را بکند! ولی خداوند این تکلیف را از شما نمی‌خواهد چرا که «لا یكلف الله نفساً الاّ وسعها». خداوند درجات عالی امام را متعالی کند مسلماً اگر قدرت بیشتری به او داده بود خیلی کارها میکرد.

۱/۴/۳ - چگونگی توسعه جهت گیری به تبعیت توسعه ظرفیت

پس هر قدر توسعه میل و پیدا شدن وحدت و کثرت فزونی یابد ظرفیت اشتداد نیز بیشتر میشود؛ یعنی امکان ارتقاء جهت گیری، بیشتر می‌شود.

(س): شما فرمودید که جهت، شاخصه فرهنگ است؛ یعنی فرهنگ اعم از «نظام» است.

(ج): خداوند «رعب» را بیاری وجود مقدس حضرت حجت (عج) میفرستد. وقتی که چنین شد دیگر جرأت از کفار در دل بستن به هدفشان گرفته می‌شود. یعنی با همین رعب، شکست کفار و انسجامی که در آنها بود حتمی می‌شود. نمونه کوچک آن را در شکست شاه و اذناش دیدید که بخاطر حاکمیت رعبی که بر او و لشکرش بود حتی جرأت استفاده از امکاناتی هم که در اختیار داشتند را نداشتند. اما از آنطرف می‌بینیم که پس از جنگ ۸ ساله، هر چند کشور عراق مصیبت دیده و ویران است اما بخاطر اینکه هنوز بر صدام ملعون، رعب الهی حاکم نشده است کماکان به تهدید و خشونت متوسل است. لذا باز در عین اینکه متحدین، کشورش را اشغال کرده‌اند و در حال ذلت است لکن هنوز در مصدر کار است و با وسایلی که در اختیار دارد بر ملت خود حاکم است.

جلسه ۵

تعریف علم به حضور در نسبت بین تولی و ولایت

۴ - توصیفی پیرامون مکانیزم توسعه

حجة الاسلام میرباقری: بحث جلسات گذشته در رابطه با این موضوع بود که چه مرحله‌ای از توسعه قبل از ورود به جامعه و چه مرحله‌ای از آن بعد از ورود به جامعه می‌باشد؟ و همچنین آن مرحله‌ای از توسعه، که بعد از ورود به جامعه است در هر مرتبه‌اش نسبت به تمایلات متولی آن چه کسانی هستند؟ البته در اینکه ولایتش با رهبر می‌باشد بحثی نیست اما نسبت به سایر مراتب، ولایتش چگونه صورت می‌پذیرد؟

۱/۴ - مرحله پیدایش حساسیتها

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: در جلسات پیش بیان شد که فاعل مرتباً حساسیتش ارتقاء و «توسعه» پیدا می‌کند و متناسب با حساسیت جدید، خواسته‌های جدید پیدا می‌کند.

۲/۴ - مرحله پیدایش علم

سپس با تولی و ولایتش، (تولی به ابزارهایی و تصرف در ابزارهایی) برخورد با نظام فاعلیت می‌کند. «علم» از این مرحله به بعد شکل می‌گیرد.

۱/۲/۴ - تعریف علم به حضور در نسبت بین تولی و ولایت

یعنی بعد از تولی به ولایت (یعنی به ابزار) و تصرف در ابزار (یعنی حضور در نسبت بین تولی و ولایت در روابط نظام) علم حاصل می‌شود.

(س): آیا معنای تصرف در ابزار این است که خودش در پیدایش کیفیت جدیدی از ابزار سهیم باشد؟

(ج): نفوذ اراده و ایجاد باشد.

(س): یعنی تبعیت کند.

(ج): بله، رابطه‌ای را ایجاد کند.

(س): فاعلیت تبعی هم ممکن است که نسبت به مادون خودش ایجاد کند.

(ج): خیر، برای نظام ایجاد کند یعنی سهیم در توسعه باشد.

(س): عرض من این است که آنجایی که به تبعیت از فاعل بالاتر تصرف می‌کند ممکن است که در نظام

چیزی را ایجاد کند ولی این ایجاد ایجاد به تبع می‌باشد، که خودش سهمی در کیفیت جدید ندارد.

(ج): یعنی تصرفی را نکرده و چیزی را نیاورده است. ولی اگر هرگونه تصرفی - ولو کوچک - باشد تولی پیدا می‌شود. مثلاً یک نجار از قواعد نجاری متر، چکش و... استفاده می‌کند و دائم در حال تولی می‌باشد.

(س): تا اینجا به آن علم نمی‌گوئیم؟

(ج): به وسیله «تولیش» به او لقب عالم بودن می‌دهیم. یعنی این ملحق به یک عالم شده، نه اینکه خودش عالم شده باشد. به تعبیر دیگر نسبت به یک عالمی تابع شده و مانند یک عالم، فرم گرفته است، و لذا فرم گرفتن به تبعیت و تولی از یک عالم، غیر از متصرف شدن در آن است (حال در هر سطحی از تصرف که واقع شود) مثلاً به این چوبها یک فرمی می‌دهد کمد درست می‌کند و یا این مفاهیم را یک دسته‌بندی می‌کند و به آن‌ها نظم می‌دهد و یا مطلبی را شکل هنری می‌دهد تا بتواند کارایش را در نظام بیشتر کند، که در این قسمت‌ها شخص ولایت می‌کند و دیگر تولی ندارد.

۲/۲/۴ - سهم فاعلهای متولی در رشد و توسعه علوم

(س): ولو اینکه ولایت او در تولی پیدا شده باشد؟

(ج): این مطلب عیبی ندارد. بنابراین به اینجا ما علم می‌گوئیم، البته باید توجه داشته باشید که کل متصرفها بگونه‌ای تصرف در موضوع تولیشان دارند و اینگونه نیست که هیچ تصرفی نداشته باشند و حتی به نظر می‌رسد که تقریباً محال می‌باشد. مثال خیلی روشن این مطلب فرق نوار ضبط صوت با شاگردی می‌باشد که عین تقریرات استاد را می‌نویسد. در نوار اگر طرف سرفه یا عطسه‌ای هم بکند، صدای آن را هم ضبط می‌کند ولی آن کسی که نشسته و مطالبی را تقریر می‌کند، ادیت هم می‌کند. یعنی مطلبی را شخص مقابل می‌گوید و مقرر مطلب را با یک دسته‌بندی ذکر می‌کند که برای خود استاد خیلی قابل استفاده می‌شود و گاه می‌شود که مطلبی را استاد می‌گوید ولی او یک نمونه دیگری را ذکر می‌کند که اصلاً ذهن استاد با دیدن آن نمونه در موضوع تصرفش تغییر پیدا می‌کند، مثلاً یک سؤال تبیینی در یک مطلبی می‌کند و ذهن استاد به یک جهت جدیدی التفات پیدا می‌کند، که در حقیقت با این سؤال آن شخص فاعلیتی می‌کند و ایجاد می‌انجام می‌دهد و استاد هم متولی به ولایت شاگرد در تغییر اصل تأسیسش می‌شود. البته در علوم که عن الله

تبارک و تعالی برای ولاء امر می‌باشد حصول چنین چیزی ممتنع می‌باشد، زیرا آنها تعلق زمانی به حضرت حق (جلت عظمته) و رحمت او دارند و هرگز تولی به غیر حضرت حق پیدا نمی‌کنند که این هم بدین خاطر است که منزلت تصرفاتشان در عالم، منزلت محوری می‌باشد یعنی برابری محض با رشد را دارند.

۳/۲/۴ - تعمیم داشتن این تعریف از علم بر همه سطوح از انسانها

بنابراین ما علم را به «حضور در نسبت بین ولایت و تولی» تعریف می‌کنیم که این علم حتی برای بچه غیر ممیز در یک سطوحی پیدا می‌شود. یعنی این تعریف از علم هم برای ممیز و هم برای مکلف و هم برای غیر ممیز در یک سطوحی قابل فرض می‌باشد. بنابراین با توجه به این تعریف سطحی از علم شروعش با قابلیت تکلیف همراه می‌باشد. البته گاه می‌شود که رشد بعضی از افراد قبل از رسیدن به تکلیف، حتی از کسانی که چند سالی از تکلیفشان گذشته است بیشتر باشد، مثلاً بچه یکی از روحانیون را می‌شناسم که هنوز دبیرستان نمی‌رود اما وقتی بحث فرهنگستان را به او می‌گویم به راحتی مطلب را درک می‌کند، در یک ذره از بحث را به او بگویم تا بفهمد. بعد که با پدر و مادرشان صحبت کردم بیان کردند که ایشان جزء تیزهوشان شناخته شده است.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

جامعه‌شناسی علم (نسبیت یا علم اجتماعی)

جلسه ششم

۱۳۷۱/۱۰/۲

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی (دفتر فرهنگستان علوم اسلامی)

عنوان جلسه: مراحل تشکیل جامعه

فهرست

- ۱- واقعیت داشتن جامعه ... ۱
- ۲- منشأ پیدایش جامعه ... ۱
- ۳- مراتب نظام ولایت (ولایت تکوینی، تاریخی، اجتماعی) ... ۲
- ۱/۳- تفاوت مراتب مختلفه نظام ... ۲
- ۱/۱/۳- تولى نظام ولایت اجتماعی به نظام ولایت تکوینی ... ۲
- ۲/۳- توصیفی پیرامون اولین مرحله تشکیل نظام ... ۳
- ۱/۲/۳- تفاوت تصرف فاعل قبل از تقاضای امداد از مولا و بعد از تقاضا ... ۳
- ۱/۱/۲/۳- محدوده تصرفات فاعل تصرفی ... ۴
- ۲/۱/۲/۳- تفاوت فاعل تصرفی و تبعی در تعیین جهت ... ۶

نام جزوه: جامعه‌شناسی علم (نسبیت یا علم اجتماعی) کد بایگانی کامپیوتری: ۰۱۰۲۵۰۰۶
استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی تاریخ جلسه یا تدوین: ۲/۱۰/۷۱
عنوان گذار: محمد جعفر حسینیان تاریخ انتشار: ۲۲/۰۲/۷۴
ویراستار: مصطفی جمالی تاریخ بایگانی: ۲۲/۰۲/۷۴
حروفچینی: واحد انتشارات تیراژ: ۱۰ نسخه
تکثیر از: واحد انتشارات نوبت تکثیر: اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- واقعیت داشتن جامعه

حجة الاسلام میرباقری: بحث جلسات پیش پیرامون حقیقت «جامعه» بود. بحث اولی که در این زمینه مطرح هست این است که آیا جامعه واقعی دارد یا ندارد؟ براساس بینش «اصالت فاعلیت» حتی اگر با اصالت ربط هم بررسی کنیم جامعه واقعی پیدا می کند.

۲- منشأ پیدایش جامعه

واقعیت جامعه براساس بینش «اصالت فاعلیت» از ارتباط افعال فاعلها به هم پیدا می شود والا اگر افعال با هم ترکیب نشوند تقوم افعال فاعلها صورت نگیرد و «وحدت ترکیبی» از این فاعلها حاصل نمی شود. البته افعال فاعلها یا افعال روحی، یا افعال ذهنی و عینی هستند. بنابراین از تقوم این اوصاف سه گانه، سه نوع وحدت ترکیبی، «وحدت ترکیبی اوصاف روحی» و تمایلات «وحدت ترکیبی اوصاف ذهنی» و نسبتهای فاعلها (فرهنگ جامعه) و «وحدت ترکیبی اوصاف عینی»، یعنی افعال و کارائیهای فاعلها شکل می گیرد. بنابراین در سه رتبه وحدت ترکیبی حاصل می شود. حال در اینجا باید یک بحث کلی مطرح شود و آن اینکه چه فرقی است میان ارتباط افعال و وحدتی که ما برای اثبات جامعه آن را مطرح می کنیم با ارتباطها و وحدتهای دیگری که مطرح است؟ مثلاً فرض کنید دو عنصر که با هم ترکیب می شوند، اینها از طریق ارتباط افعالشان هست که با همدیگر ترکیب می شوند. بنابراین مفهوم ارتباط یک مفهوم عامی است که همه ارتباطها را می پوشاند، حال سؤال ما این است که این ارتباطها و وحدتها چه فرقی با هم دارند؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: به عبارت دیگر این معنای از ارتباط، کل ارتباطهای تکوینی را می پوشاند. بنابراین جامعه یکی از بخشهای این ارتباط می باشد.

(س): به تعبیر دیگر افعال انسان با اشیاء هم ترکیب می‌شود، ولی این ترکیب که منشأ پیدایش جامعه نیست. یعنی ممکن است که یک نوعی از تصرفات اجتماعی باشد ولی آن تصرفات غیر اجتماعی هم نوعی ترکیب با اشیاء می‌باشد...

(ج): فرضا کسی هم که در بیابان تنها زندگی می‌کند تصرفاتی را انجام می‌دهد مثلاً برگ درخت می‌چیند و یا میوه‌ای می‌خورد و یا شاخه درخت را می‌شکند و می‌سوزاند.

(س): ولی محصول این تصرفات و ارتباطات جامعه نمی‌باشد و جامعه هم از این ترکیب این افعال پیدا نمی‌شود. بنابراین سؤال ما این است که اولاً کدام افعال منشأ پیدایش جامعه می‌شود؟ و چه خصوصیت خاصی باید این روابط و ترکیبات داشته باشند تا جامعه پدید آید؟ به عبارت دیگر نظام جامعه با نظامهای دیگری که از ترکیب افعال بدست می‌آیند چه فرقی دارد؟

ثانیا اینکه این طبقه‌بندی «اخلاق»، «فرهنگ» و «عمل اجتماعی» که می‌فرمائید از تقوم فاعلیتها پیدا می‌شود منشأ آن چه می‌باشد؟ یعنی منشأ پیدایش «اخلاق اجتماعی»، «فرهنگ اجتماعی» و «عمل اجتماعی» چه می‌باشد؟

۳- مراتب نظام ولایت (ولایت تکوینی، تاریخی، اجتماعی)

(ج): سؤال اول سؤال اصلی و ریشه‌ای می‌باشد و لذا سؤالهای بعدی بر این سؤال استوار می‌باشد. در جواب سؤال اول اینگونه باید پاسخ دهیم که «نظام خلافت الهی» در نازلترین مرتبه تجسد، خلافت در ارض می‌شود. البته خلافت در جاهای دیگر هم می‌باشد و اینگونه نیست که خلافت تعطیل بردار باشد. نازلترین مرتبه خلافت در نظام تکوین خلافت در ارض و نظام اجتماعی می‌باشد. به عبارت دیگر «نظام ولایت» در نازلترین مرتبه تجسد که «تبعی، تبعی، تبعی»، در کل تکوین می‌باشد به صورت «نظام ولایت اجتماعی» نمود می‌کند و لذا ما هرگز منزلت ائمه را به سرپرستی نظام ولایت اجتماعی نمی‌شناسیم زیرا منزلتشان خیلی بالاتر از این مطالب می‌باشد. اگر نظامهای دیگری هم غیر از نظام این عالم فرض داشته باشد، که قطعاً

هم نظامهای دیگری می‌باشد، در عالیترین نظامها مثلاً نظام ولایت در فوق ملکوت باز هم سرپرستی و منزلت ائمه مطرح می‌باشد.^۵

۱/۳- تفاوت مراتب مختلفه نظام

بنابراین نازلترین مرتبه نظام خلافت و ولایت، «خلافت اجتماعی» می‌باشد که در عالم تجسد و تکاسب و عالم ارض و دنیا می‌باشد.

۱/۱/۳- تولی نظام ولایت اجتماعی به نظام ولایت تکوینی

اولین فرق این نظام با نظامهای دیگر این است که این مرتبه از نظام ولایت مجبور است که در «قوانین تکوینی» به مراتب بالاتر نظام ولایت، تولی داشته باشد، زیرا این نظام در منزلت تبعی، تبعی، تبعی، نظام ولایت می‌باشد. این قسمت از مطلب روشن شد یا اینکه توضیح بیشتری می‌خواهد؟

(س): این تبعی، تبعی، تبعی که می‌فرمائید، تابع چیست؟

(ج): یعنی این عالم با همه هویات مادیش نسبت به نظام بالاتر تابع است.

(س): آیا نظام اجتماعی اینگونه است یا عالم تکوین ماده اینگونه می‌باشد؟

(ج): یعنی نمود نظام ولایت در این عالم، نظام اجتماعی است و لذا این عالم تبعی تبعی تبعی می‌باشد. به عبارت دیگر نظام اجتماعی، نظام ولایت در ارض و دنیا می‌باشد. بنابراین جهان ماده‌ای را هم که می‌بینید همینگونه می‌باشد.

(س): یعنی آیا خودش نظام تبعی، تبعی، تبعی است؟

^۵ البته چنین نظامی را در لسان اخبار من ندیده‌ام و اطلاعی بر آن ندارم، ولی آنچه که باید توجه داشت این است که در چنین مطالبی باید تولی به وحی پیدا کنیم. البته باید توجه داشت که در این عالم میزان ادراکات و میزان فاعلیت و ابزار تصرفات ما و میزان خلافت ما محدود به همین عالم می‌باشند. لذا اگر در مراحل دیگری اشتداد وجودی برای ما پیدا شود یعنی رشد کرده باشیم و انتقال از عالم ارض و دنیا به عالمی بالاتر مثل برزخ و قیامت و جنت و نار پیدا کنیم و (که در آنجا هم فرمانبری و فرمانروایی فرض می‌شود) این انتقال بدین معناییست که بعد از رسیدن ما به آن عالم، آن عالم پیدا شده باشد، بلکه قبل از رسیدن ما هم وجود داشته است، یعنی یک نظامهایی غیر از این نظام هم اکنون موجود می‌باشد.

(ج): باز هم بستگی به شرایطی دارد که درونش می‌باشد. به عبارت دیگر منزلت عالم تکاسب و تجسد و عالم مادی، منزلت «تبعی، تبعی، تبعی» می‌باشد و نظام ولایت اجتماعی هم چه الحادی و چه اسلامی نظام ولایت تبعی، تبعی، تبعی می‌باشد.

(س): یعنی آیا از همان مراتبی که خود ارض دارد و از آنها تبعیت می‌کند، نظام ولایت اجتماعی هم تبعیت می‌کند یا اینگونه نیست؟

(ج): خیر، ممثلاً شما برای مرتبه دنیا شماره بیست را قرار می‌دهید، این رتبه بیست تبعی تبعی تبعی می‌باشد و لذا ولایتی را هم که برای این مرتبه قرار داده می‌شود شماره بیست می‌خورد و هکذا کوه و صحرا هم شماره می‌خورند. بنابراین هم در این مرتبه تجسد می‌باشد و هم در مراتب بالاتر، اما تجسدهای این مرتبه، تجسدها و تکاسبهای مادی می‌باشد ولی تجسدهای مراتب بالاتر دیگر از این سنخ از تجسد نمی‌باشند، بلکه «تجسد مشرف» می‌باشند.

۲/۳- توصیفی پیرامون اولین مرحله تشکیل نظام

حال به بررسی سؤال دوم شما می‌پردازیم. سؤال فرمودید که آیا هر ارتباطی بین فاعلها و افعال آنها تحویل نظام می‌دهد؟ در جواب باید بگوئیم که خیر اینگونه نمی‌باشد، یعنی هر ارتباطی نظام تحویل نمی‌دهد بلکه هر ارتباطی از فاعلها «تقوم» را نشان می‌دهد، تقومی که در آن یکی محور و یکی تابع و یکی متصرف می‌باشد و لذا اولین مرتبه نظام اینگونه می‌باشد.

(س): باز این مطلب مشکل را حل نمی‌کند، زیرا ما نظامهای مختلفی داریم. به عبارت دیگر اگر یک پدیده طبیعی را هم که نگاه کنیم مثلاً یک سیب نظامی خاص دارد. بنابراین باز این سؤال تکرار می‌شود که...

(ج): آیا این سیب از سه تا تبعی پیدا شده که آن تبعی‌ها نسبت به همدیگر اختلاف دارند یا اینکه از یک تصرفی در نظام توسعه پیدا شده است؟ جواب این سؤال بازگشت به پاسخ سؤالی می‌کند که دیشب شما فرمودید، که آیا واقعا وقتی تمام عالم را تبعی می‌گوئیم آیا در آنجا دیگر هیچ چیزی ایجاد نمی‌کنند یا اینکه

ایجاد کنند ولی آن ایجاد ایجاد درونی می‌باشد؟ (ایجاد درونی یعنی قدرت حل و فصل تعلقات را در یک سقف خاصی داشتن ولی از آن سقف بالاتر، دیگر ایجاد نمی‌کند).

(س): باز هم سؤال تکرار می‌شود که این حکم عامی است که همه فاعلهای عالم دارند و دیگر تقسیم به تبعی و تصرفی و...

(ج): بله این حکم اولیه عام می‌باشد، یعنی نسبت به منزلت ایجاد اضافه نسبت به خود، همه متقاضی هستند. به عبارت دیگر این حکم یک حکم عامی است که هر کسی چه تقاضایش قبل و چه بعد باشد مادامی که چیزی اضافه برای او خلق نشده باشد تصرفات و ایجادهایی را که دارد «ایجادهایی درونی» می‌باشد. یعنی می‌تواند از یک جایی کم و به یک جای دیگری اضافه کند و یا می‌تواند تبدیل کند، که این تصرفات را هم تنها به دلیل اینکه فاعل است می‌تواند صورت دهد و لذا اگر از این مرتبه تنزل بکند دیگر فاعل نیست. (س): بنابراین دیگر بعد از تقاضا و قبل از تقاضا معنا ندارد زیرا تصرف می‌تواند بعد از تقاضا هم باشد.

۱/۲/۳- تفاوت تصرف فاعل تبعی از تقاضای امداد از مولا و بعد از تقاضا

(ج): تصرف هم می‌تواند قبل باشد و هم می‌تواند بعد باشد، تصرفاتی که قبل باشند اسمشان تصرفی می‌باشد. بنابراین یک دسته خاصشان می‌توانند تقاضای قبل داشته باشند ولی با این حال همه تبعی هستند یعنی فاعلیتشان درونی می‌باشد.

(س): یعنی بنابراین اینکه ما بگوئیم تصرف می‌کند، تصرف بی‌معناست زیرا در آخر کار هم تصرفی در غیر نیست بلکه همه‌اش درونی است و فقط همانگونه که می‌فرمائید قبل از تقاضا و بعد از تقاضا می‌باشد.

(ج): یا بفرمائید تقاضای قبل از تصرف و بعد از تصرف و یا قبل از ایجاد کردن چیزی و بعد از ایجاد شدن چیزی، زیرا خود تقاضا را دارید توضیح می‌دهید. یعنی در فاعلیت قبل از تقاضا و بعد از تقاضا خود «تقاضا» موضوع بحث است.

(س): ولی در هر صورت اینکه ما بگوئیم همه فاعلها تبعی هستند، یعنی همه فاعلها فقط در درون خودشان می‌توانند تصرف کنند...

(ج): یعنی هیچ یک از فاعلها از ابتدا در هیچ زمانی بیش از حیطه درون خودشان نمی‌توانند تصرف کنند که این یک اصل عام می‌باشد.

(س): اگر معنای تبعیت چنین شد، پس یک معنای تبعی بودن این است که فاعل متصرف در درون خود باشد. البته بعد می‌فرمائید که این یا بعد از تقاضا و یا قبل از تقاضا می‌باشد.

(ج): بنابراین این تقسیم می‌شود که عده‌ای نمی‌توانند قبل از تصرف تقاضا داشته باشند و عده‌ای می‌توانند. البته باز در توانستنشان شدید و ضعیف دارند یعنی عده‌ای تقاضاهای محوری می‌توانند داشته باشند.

(س): اگر اینگونه بشود تا آخر تصرف از درون آن در نمی‌آید، یعنی اگر ما حد فاعل را اینگونه گرفتیم که فاعل می‌تواند در درون خودش تصرف بکند تا آخر کار تصرفاتش تنها درونی می‌شود.

(ج): اگر تصرفات قبل از تقاضا و بعد از تقاضا را فرق نگذارید...

(س): فرض این است که فاعل تبعی نوع دوم، آن چنانکه می‌فرمائید همه تصرفاتش بعد از تقاضا می‌باشد.

(ج): اینکه یکی را می‌گوئید بعد از تقاضا و یکی را می‌گوئید قبل از تقاضا می‌باشد چه فرقی دارند؟

(س): هر دو آنها در این مطلب شریکند که هر دو تصرف در درون خود می‌کنند.

(ج): و در چه چیزی شریک نیستند؟

(س): این قبل از تصرف در غیر و آن بعد از تصرف در غیر می‌باشد.

(ج): من سؤال دیگری را حق دارم طرح کنم و آن اینکه، فاعلی که قبل از تصرف غیر است، آیا نسبت به

موضوع تصرف «تقاضای قبلش» هم اثری دارد یا هیچ اثری ندارد؟

(س): آنکه تقاضایش بعد هست این اثر را هم دارد. یعنی بالاخره نحوه تصرف او متقوم به تبعیت این واقع

می‌شود، و لذا قبل و بعد بودن در این جهت تعارضی ایجاد نمی‌کند بلکه هر دو در نتیجه مؤثر می‌باشند.

(ج): میزان و سقف تأثیرشان در موضوع تصرف چه مقدار می‌باشد؟ یعنی آنکه تابع است در یک سقفی که

می‌رسد مجبور می‌باشد. به عبارت دیگر فاعل تبعی نوع دوم که مثلاً محدود بین عدد یک تا بیست می‌باشد

نمی‌تواند بالمره بگوید که هیچ تبعیت نمی‌کند زیرا فرضمان این است که ذاتا فاعلیتش متعلق به فاعل بالاتر می‌باشد. بله می‌تواند یکی از این مراتب تبعیت را...

(س): در فاعل تصرفی هم ما می‌گوئیم که متعلق به فاعل بالاتر است.

(ج): بله این دو تا با هم در این جهت هیچ فرقی ندارند...

(س): بنابراین او هم فاعلیتش مطلق نیست.

۱/۱/۲/۳ - محدوده تصرفات فاعل تصرفی

(ج): حالا عرض می‌کنم. بنابراین این فاعل تبعی در یک تا بیست می‌تواند تحرک داشته باشد اما زیر بیست و بالای بیست مجبور است. یعنی در بیست و یک مجبور است و پائین‌تر از یک هم نمی‌تواند باشد. ولی آن فاعلی را که می‌گوئید تصرفی است در سقف محدودیت شریک می‌باشد. یعنی سقف محدودیت نوع دوم بدون شرکت خودش هست اما سقف محدودیت نوع اول با شرکت خودش می‌باشد.

(س): خیر، او هم ظرفیتش محدود است.

(ج): خیر منظور سقفش می‌باشد، زیرا بنا هست که در درون آن ظرفیت هم بتوانید یک سقف بزنید. به عبارت دیگر آیا وقتی می‌گوئیم چیزی را برای تصرفی متناسب با تصرفش و نه عین هم خلق می‌کنند که نسبتی به تصرفش دارد...

(س): حالا اگر نسبت نداشته باشد چه می‌شود؟ می‌فرمائید ترکیب نمی‌شوند، من هم عرضم این است که اگر برابر هم نباشند ترکیب نمی‌شوند.

(ج): خیر ما عرضمان این است که اگر فرض شود که اصلا متناسب قرار نداده باشد، در این صورت معنایش این است که در وضع این فاعل در این تقاضا، خلافت و نیابت انجام نگرفته است و نائب در تصرف نمی‌باشد و بلکه مجبور به تصرف می‌باشد، مثل موت و حیوة و امور تکوینی و امثال ذلک، که نسبت به یک دسته از امور تبعی هستند. بنابراین آنجائی که می‌خواهد نائب شود اختیارتی دارد و لذا اگر اختیارات نیابتی مفروض نباشد نائب نیست. یعنی اگر هر جا به تقاضایش اثر بدهند به نسبتی که اثر داده‌اند نائب و نماینده است.

حال من مثالش را در وضع عادی می‌زنم گاه شما یک جهتی را انتخاب می‌کنید و سپس در آن جهت اقدامی می‌کنید ولی عین همانی که می‌خواستید نمی‌شود، البته به یک نسبتی می‌شود. مثلاً نیت می‌کنید که اگر صبح مشرف به حرم برای زیارت شوم ابتدا یک زیارت ششم می‌خوانم و بعد از شش رکعت نماز که هنگام حاجت خواستن است از حضرت امیرالمؤمنین(ع) زیارت حضرت صدیقه را می‌خواهم و به شفاعت ایشان حضرت را زیارت می‌کنم و سپس بعد از سلام کوتاه یک سطری حضرت امیرالمؤمنین(ع) را زیارت می‌کنم و بعد زیارت عاشورا را همراه با صد لعن و سلام می‌خوانم و بعد دعای علقمه را هم می‌خوانم. بنابراین با این نیتها به حرم مشرف می‌شوید ولی همین که مشغول خواندن زیارت ششم شدید ناگهان میهمانی به شما میرسد در این وقت نه دوست دارید از جامعه عمل پوشاندن به نیتهای خود دست بردارید مخصوصاً اگر شب مبعث باشد و نه دوست دارید میهمان موقتتان را مثلاً تا ظهر یا تمام شدن اعمالتان منتظر بگذارید، مخصوصاً اگر با خانواده‌اش باشد. لذا دیگر سلام مختصری می‌کنید و یا اگر شش رکعت را خوانده باشید به یک دعای کوچکی اکتفاء می‌کنید و عوض زیارت حضرت صدیقه هم صلوات مختصری را انتخاب می‌کنید و بجای زیارت عاشورا و دعای علقمه هم اکتفا به یک سلام می‌کنید و سپس با میهمانتان از حرم بیرون می‌آئید و با خود می‌گوئید: امروز که نشد زیارات را آنگونه که می‌خواستم بخوانم. اما یکبار برعکس می‌باشد یعنی شما از ابتدا اینگونه نیت می‌کنید که وقتی به حرم رفتم فقط زیارت مختصری را انجام می‌دهم، ولی وقتی به حرم مشرف شدید و مفاتیح را باز کردید، ناگهان زیارت ششم می‌آید و دلتان نمی‌آید که از آن بگذارید، و لذا شروع به خواندن آن می‌کنید سپس بعد از خواندن آن به ذهنتان می‌آید که زیارت حضرت صدیقه را هم بخوانید مخصوصاً اگر کاری هم نداشته باشید. سپس حال خوبی برای شما پیدا می‌شود و همین حال، شما را به جاهای دیگر می‌برد، گفت: ای خوش آنکه ناگه رسد ناگهان بر دل آگاه رسد، و یا بقول بعضی دولت آن است که بی‌خون دل آید بکنار.

بنابراین گاهی یک توفیقاتی پشت سر هم نصیب انسان می‌شود. البته این بدین معنا نیست که هر دو (آنجایی که با نیت رفته‌اید و آنجایی که بدون نیت رفته‌اید) متناسب با هم باشند. بلکه در هر دو دفعه شما

می‌خواستید بروید و زیارت بکنید ولی در یک دفعه کم و در دفعه دیگر زیاد توانستید اعمال انجام دهید. لذا اینگونه نیست که شما ترکیب نشوید و بگوئید خیر ما نمی‌خواهیم که ترکیب شویم. البته یک چیزهایی هم هست که انسان بدون اینکه بخواهد باصطلاح اسمش را بگذارید تبعی صرف مثل موت، حیوه، مرض و یا احیانا بعضی از امور دیگر برای او قهرا واقع می‌شود. بنابراین ما عرضمان این است که اگر در سقف خواست شما تأثیر داشته باشید و یا تأثیر نداشته باشید فرق دارد. به عبارت دیگر «ظرفیت اول» جزء امور تبعی است ولی ظرفیت دوم که خواست شما در آن مؤثر است دیگر تبعی نمی‌باشد. به تعبیر دیگر فرق بین ظرفیت اول و ظرفیت دوم این است که در «فاعل تبعی نوع دوم» ظرفیت اول و دومش هیچگونه فرقی ندارند. یعنی هم اولی تبعی و هم دومی تبعی می‌باشد، ولی در «فاعل تصرفی» حتما ظرفیت اولی و دومی با هم فرق دارند و لذا صحیح است که در ظرفیت دوم خود شخص سهمیم باشد، البته فقط در سقف تحرکش و نه در خود تحرک...

۲/۱/۲/۳- تفاوت فاعل تصرفی و تبعی در تعیین جهت

(س): فاعل تبعی هم همینگونه می‌باشد، یعنی فاعل تبعی هم بالاخره در الحاقش به فاعل بالاتر فاعلیت می‌کند. بنابراین فاعلیتش در ظرفیت دومش اثر دارد و نمی‌شود که بگوئیم اثر ندارد.

(ج): ولی در سقفش حتما فاعل تبعی نوع دوم چنین اثری را ندارد زیرا سقفش را خودش مهیا نکرده است. به عبارت دیگر فاعل تصرفی علاوه بر اینکه سقفش ظرفیتی داشته، به وسیله طلبش هم «ظرفیت جهت» را درست کرده است و در آن فعالیت سومش (یعنی عاملیتش) انجام گرفته است، ولی فاعل تبعی را شما فقط در منزلت عاملیت مشاهده می‌کنید و جهتش را به جهت فاعل بالاتر ملحق می‌کنید. به تعبیر دیگر جهت‌داری فاعلیت تبعی «جهت‌داری تبعی» می‌باشد. یعنی به تبع جامعه و مصنوعات جامعه و قوانینش تبعی می‌شوند و نه اینکه بواسطه تصرفات اینگونه شود و این تفاوت هم بنظر ما تفاوت کمی نیست.

(س): جهت یعنی ظرفیت دوم؟

(ج): خیر ظرفیت اولش، خود «ظرفیت» است و ظرفیت بعدی آن «ظرفیت جهت» و سپس «ظرفیت عاملیت» می‌باشد. در ظرفیت عاملیت و جهت عاملیت فاعل تبعی دوم هم شریک می‌باشد و لذا در عاملیت شبیه عمل می‌کند ولی در جهت شبیه عمل نمی‌کند. یعنی اگر جهت را «جهت عاملیت» بگیرید شبیه هستند ولی اگر جهت را «جهت جهت» بگیرید شبیه نیستند.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

جامعه‌شناسی علم (نسبیت یا علم اجتماعی)

جلسه هفتم

۱۳۷۱/۱۰/۲۲

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبانی (دفتر فرهنگستان علوم اسلامی)

عنوان جلسه: اثبات ضرورت جامعه و تاریخ در نظام ولایت

فهرست

- ۱ - تلخیص مباحث گذشته پیرامون اساس پیدایش جامعه...۱
- ۲ - اجمالی پیرامون شیوه تعریف در نظام...۱
- ۳ - تفاوت فاعل محوری - تصرفی - تبعی در نظام...۲
- ۱/۳ - فاعل تبعی بمعنای فاعلیت در چهارچوبه یک جهت...۲
- ۲/۳ - فاعل تصرفی بمعنای فاعلیت در ارتقاء جهت...۲
- ۳/۳ - فاعل محوری بمعنای فاعلیت در توسعه مقیاس در جهت...۲
- ۱/۳/۳ - معنای توسعه مقیاس در جهت...۲
- ۴ - بحثی پیرامون توسعه تکلیف برای فاعل محوری و تصرفی...۳
- ۱/۴ - توسعه تکلیف در مورد جامعه...۴
- ۲/۴ - ملاحظه کل جامعه در تاریخ...۴
- ۱/۲/۴ - فلسفه تاریخ مفسر اصلی در شناخت وضعیت...۴

- ۵ - بحثی پیرامون توسعه الهی و حیوانی و تفاوت آنها...۵
- ۶ - بحثی پیرامون ضرورت توسعه تعبد در استنباط و استناد امور جزئی حکومت به شرع...۷
- ۷ - تولی همه انبیاء و ادیان به محور...۷
- ۸ - مباحثه‌ای پیرامون تعریف علم...۸
- ۱/۸ - آیا علم متکلیف شدن به کیف اراده غیر است (نفس تبعیت)؟...۸
- ۲/۸ - تفاوت بین علم و حضور...۸

نام جزوه: جامعه‌شناسی علم (نسبیت یا علم اجتماعی) کد بایگانی کامپیوتری: ۰۱۰۲۵۰۰۷

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی تاریخ جلسه یا تدوین: ۲۲/۱۰/۷۱

عنوان گذار: محمد جعفر حسینیان تاریخ انتشار: ۰۴/۰۴/۷۴

ویراستار: مصطفی جمالی تاریخ بایگانی: ۰۴/۰۴/۷۴

حروفچینی: واحد انتشارات تیراژ: ۱۰ نسخه

تکثیر از: واحد انتشارات نوبت تکثیر: اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱ - تلخیص مباحث گذشته پیرامون اساس پیدایش جامعه

حجة الاسلام میرباقری: بحث جلسه گذشته در رابطه با تعریف جامعه بود. حاصل آن بحث این شد که ابتدا در تعریف جامعه فرمودید که جامعه عبارت است از «توسعه اختیار» و پرستش در منزلت خلافت. سپس طبیعتاً این سوال پیش آمد که توسعه چه نیازی به جامعه دارد؟ در پاسخ فرمودید که توسعه موضوع تصرف و موضوع خلافت، مقدور نیست الا به اینکه توسعه در تصرف پیدا شود و توسعه در تصرف هم ممکن نیست الا به واسطه نظام فاعلیت تصرفی. سپس این سوال پیش آمد که چرا ترکیب فاعلیت تصرفی و تبعی مفسر توسعه در خلافت نباشد؟ البته به تبع این سوال این بحث پیش آمد که آیا اصولاً فاعل تبعی ضرورت دارد یا خیر؟ و آیا فاعل تبعی برای تحقق نظام کافی است یا کافی نیست؟ و اینکه تعریف فاعل تبعی چیست؟ تعریفی در باب فاعل تبعی فرمودید و آن اینکه فرمودید «فاعل تبعی» موجد است اما «موجد بعد از تقاضا» می باشد. به تعبیر دیگر فاعل تبعی فاعلیت در جهت و نسبت و ربط ندارد و تنها فاعلیت در خصوصیت و کیفیت دارد اما «فاعل تصرفی» فاعلی است که فاعلیت در جهتگیری و تقاضا دارد، یعنی ولو اینکه در اصل «ظرفیت» فاعلیت ندارد اما در «ارتقاء جهت» فاعلیت دارد. بنابر این تفکیکی بود که پیرامون این دو فاعل فرمودید. سپس فرمودید که فاعل تبعی تنها ارتباط دهنده بین فاعلهای تصرفی می باشد و نه اینکه خودش باضافه فاعل تصرفی نظام را تحویل دهد. بلکه «نظام» از فاعلهای تصرفی شکل می گیرد که رابطه بین آن فاعلهای تصرفی از طریق فاعلهای تبعی واقع می شود. حاصل مطلب اینکه فاعلهای تبعی دارای اراده تصرفی نیستند و از این نظر که دارای اراده نیستند با خلق فاعل تبعی، «موضوع تصرف» توسعه پیدا نمی کند.

سپس این سوال پیش آمد که با این تعریف از فاعلهای تبعی دیگر نمی شود تبعیت را به کل نظام سرایت بدهیم و بگوئیم همه نظام - به نسبتی - فاعل تبعی هستند.

در پاسخ به این سؤال یک بحث منطقی مطرح شد که اصلاً شیوه تعریف چیست؟ فرمودید که اگر ارکان یک نظام بهم متقوم باشند باید «تعریف» ساری در کل نظام باشد. سپس پیرامون این بیان سؤالاتی مطرح شد.

۲ - اجمالی پیرامون شیوه تعریف در نظام

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی «تبعیت در نفس جهت» و «تبعیت در توسعه جهت» و «تبعیت در کیفیت»، سه مرحله از تبعیت هستند. به عبارت دیگر در حقیقت باید هر مفهومی را که در این جا تحویل می‌دهیم، بجای تحویل دادن یک خصوصیت عام خصوصیتی متناسب با تقوم و متناسب با مراتب تحویل بدهیم.

۳ - تفاوت فاعل محوری - تصرفی - تبعی در نظام

۱/۳ - فاعل تبعی بمعنای فاعلیت در چهارچوب یک جهت

مثلاً پیرامون فاعلیت و موجد بودن گاهی گفته می‌شود که فاعل در چهارچوبه یک کیفیت موجد است که آن کیفیت در یک جهت واقع شده است و گاهی تبعیت فاعل از چهار چوبه یک کیفیت بیرون می‌زند و می‌گوئیم: فاعل در «ارتقاء جهت کیفیت» موجد است. که طبیعتاً اگر ارتقاء جهت گفتیم، باید متناسب با ارتقاء، کیفیتهای یک منزلت تبعیت داشته باشند والا اگر فرض شود که فاعلی در ارتقاء جهت، فاعلیت داشته باشند ولیکن در آن جهت ارتقاء یافته، کیفیتها ارتقاء نیافته باشند معنایش این است که خود آن جهت ارتقاء یافته، تحقق نیافته است.

۲/۳ - فاعل تصرفی بمعنای فاعلیت در ارتقاء جهت

بنابر این فاعلیت بمعنی موجد و ایجاد کننده، که در چهارچوبه کیفیت است، نمی‌تواند «متصرف در ارتقاء» جهت باشد، بلکه باید «تابع در ارتقاء جهت» باشد. ولی آن کسی که در ارتقاء جهت فاعلیت دارد، تبعیتش دیگر از سنخ تبعیت آنکه در چهارچوبه یک کیفیت است، نمی‌باشد، بلکه کسی که در ارتقاء جهت متصرف است در نفس ربط و اشتداد ربط مجبور است که تابع باشد، یعنی ارتقاء در جهت حول آن واقع می‌شود.

۳/۳ - فاعل محوری بمعنای فاعلیت در توسعه مقیاس در جهت

به عبارت دیگر محور در ارتقاء فاعل در اشتداد است، یعنی خود ارتقاء هم به نفسه قابل لحاظ است (ارتقاء به اشتداد در نسبت گفته می‌شود) که فاعل در اشتداد هم «محور» است که ارتقاء جهت مجبور است از او تبعیت بکند. یعنی اگر برای وحدت و کثرت سه مرتبه قائل شوید یکی مرتبه اشتداد در ارتباط و یکی هم مرتبه ارتقاء در جهت می‌باشد. لذا بین «ارتقاء در جهت کل» که بمعنی اشتداد و پیدا شدن موضوع جدید در توسعه است و «ارتقاء جهت» که سهیم شدن در توسعه است و نه تغییر دادن موضوع توسعه، فرق می‌باشد. به عبارت دیگر ارتقاء در جهت امر زمانی می‌باشد ولی مغیر مقیاس زمان نیست، اما اشتداد در ربط مغیر زمان می‌باشد. بنابر این ارتقاء در جهت باید محور کل باشد و نه محور بخش، یعنی قرب و بُعد به محور در کل، ارتقاء در جهت و سهیم بودن در توسعه را در یک مقیاس می‌آورد.

(س): یعنی در زمان موثر است ولی در زمان کل موثر نیست.

۱/۳/۳ - معنای توسعه مقیاس در جهت

حالا من یک مثال ساده‌ای در رابطه مقیاس می‌آورم و سپس معنای آن را بازگو می‌کنم. یک وقت می‌گوئید که مقیاس بر مبنای یک وسیله سنجش است که معیار صحتش همان معیار صحت قبلی می‌باشد، که بر اساس آن یک فلسفه جدید، یک علم جدید درست می‌شود. و یا یک علم درست نمی‌شود، بلکه یکی از مسائل مغفول عنه یک علم اضافه و یا کم می‌شود.

بنابراین در جزئیت هم منطق و هم فلسفه حفظ می‌شود. بعبارت دیگر با آن منطق و فلسفه گاه یک علم و یک دستگاه جدید و تعاریف جدید مانند علم ریاضی و گاه مسئله یک علم درست می‌شود. اما گاهی مقیاس عوض شود، یعنی در وسیله سنجش صحت و عدم صحت تصرف شود، نه اینکه یک علم را ایجاد شود. بنابر این با توجه به این مثال اگر فاعل توسعه در کل صورت دهد «فاعلی محوری» و موجد در کل می‌شود و اگر موجد در بخش و ارتقاء جهت در بخش را بیاورد «فاعل تصرفی» می‌شود و اگر هم، درون یک کیفیت باشد و دیگر نتواند ارتقاء بیاورد یعنی تنها بتواند در درون یک کیفیت تحرکی داشته باشد «فاعل تبعی» می‌شود،

زیرا ما گفتیم که بدون مطلق تحرک حرکت محال است. بنابراین ما حتماً نیازمند به فاعلیت هستیم و در هر سه رتبه از فاعلیت تعلق به فاعل بالاتر هست، ولی این تعلق هم در سه رتبه می‌باشد.

۴ - بحثی پیرامون توسعه تکلیف برای فاعل محوری و تصرفی

(س): حاج آقا اجازه بفرمائید اول من سوالات را مطرح کنم و بعد بصورت اصل موضوعی جلو برویم. به نظر می‌آید که در همه رتبه‌های بحث سوال مطرح می‌باشد. ابتدا در مورد فاعل تبعی فرمودید که توسعه نظام بدون فاعل تصرفی و توسعه تصرف واقع نمی‌شود. حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا توسعه تکلیف برای هر مکلفی می‌باشد و یا اینکه توسعه تکلیف فقط برای محور می‌باشد؟ با توجه به این تحلیلی که حضرتعالی پیرامون مفسر توسعه تکلیف می‌فرمائید، که توسعه تکلیف به خلق فاعل تصرفی است باید فقط برای محور فاعل تصرفی خلق شود اما دیگر برای فاعلهای تصرفی فاعل تصرفی خلق نمی‌شود و لذا دیگر توسعه در تکلیف برای مکلفهای معمولی نباید واقع نمی‌شود و حال اینکه آنچه که ما از شرع داریم، توسعه تکلیف است، یعنی اگر فرض شود که این عالم عالم توسعه تکلیف است و توسعه تکلیف هم به خلق فاعل تصرفی است پس باید برای همه، فاعل تصرفی خلق شود. به عبارت دیگر اگر «توسعه خلافت» واقع نمی‌شود الا به خلق فاعل تصرفی، فرض هم اینست که توسعه خلافت مخصوص یک نفر نیست پس برای کل فاعلهای تصرفی باید فاعل تصرفی خلق شود.

(ج): چند ابتدا موضوعاً باید ببینیم که آیا هر خصوصیتی که در هر جای از نظام فرض شود، اگر بخواهد آن خصوصیت - منطقاً - توسعه پیدا کند باید وحدت و کثرت پیدا کند؟ یعنی آیا باید از همان نوع و همان صنف تعدد پیدا کند؟ مثلاً عرض می‌کنم اگر گفتیم که باید فاعل تبعی توسعه پیدا کند، مثلاً رنگ زرد زیاد یا شدید شود - اشتداد رنگ زرد - آیا باید وحدت و کثرت پیدا کند تا تعدادش و یا تقوّمش بیشتر شود؟، به عبارت دیگر آیا در توسعه در تصرف، باید وحدت و کثرت خود موضوع تصرف زیاد شود؟ بنظر ما حتماً زیاد می‌شود. یعنی شما در جامعه در افعال همه فاعلهای تصرفی سهیم هستید و آنها هم در تصرفات شما سهیم هستند.

(س): یعنی می‌فرمائید نظام برای همه توسعه اختیار می‌آورد ولو این‌که برای آن‌ها فاعل تصرفی خلق نشده باشد؟

(ج): بله، چون ارتباط و تقوم دارند مثلاً الان حضرت‌عالی که در اینجا زحمت می‌کشید و کار می‌کنید، محققاً برای توسعه حضرت آیت‌الله خامنه‌ای موثر هستید و انشاء‌الله تعالی دست دشمنان اسلام را هم می‌بندید و اگر خدای نخواست یک سستی مسلمین بکنند و کفار هم یک شدتی بکنند، آنها دست مسلمین را می‌بندند.

۱/۴ - توسعه تکلیف در مورد جامعه

بنابراین وحدت و کثرت پیدا کردن فاعلهای تبعی یعنی پیدایش فاعلهای تصرفی زیادی که در عمل فاعلیت تصرفیشان به وحدت می‌رسند و جامعه درست می‌شود. به عبارت دیگر وقتی در عمل تصرفی به وحدت رسیدند و جامعه درست شد دیگر فاعل تصرفی بزرگی بنام «جامعه» داریم که تصرف می‌کند.

۲/۴ - ملاحظه کل جامعه در تاریخ

البته یک وقت می‌بینید که کل جامعه هم در تاریخ شناخته می‌شود، یعنی می‌بینید که شخصی مثل وجود مبارک حضرت علی بن ابی طالب (ع) که شایستگی اداره کل جامعه را دارند، جامعه از آن حضرت رو بر می‌گرداند که معنای این مطلب این است که جامعه وحدت و کثرت دارد و می‌تواند سعه تکلیف پیدا می‌کند ولیکن در ارتقاء جهتش و در موضوع ارتقاء که غیر از «موضوع تصرف در جهت» است باید از مراحل از تاریخ بگذرد تا به اشتداد قرب برسد. به عبارت عوامانه، جامعه باید تو سری بخورد، و از تصرف حیوانیش، آنچه را که باید بچشد، بچشد تا به مراحل بعدی برسد. بنابراین خود فاعل تصرفی هم در موضوع ارتقاء نیازمند به یک حرکتی است و لذا غیر از اینکه جامعه لازم است مراحل تاریخ هم لازم می‌باشد که در مراحل تاریخ هم محوری برای موضوع ارتقاء و برای «توسعه در موضوع ارتقاء جهت» یعنی اشتداد یا قرب لازم می‌باشد. یعنی محور در قرب و اشتداد تاریخی، فاعلیت محوری کل را دارا می‌باشد.

۱/۲/۴ - فلسفه تاریخ مفسر اصلی در شناخت وضعیت

بنابراین هرگاه ما توانستیم «فلسفه تاریخ» را حول «فاعلیت محوری کل» ترسیم کنیم (بحول... و قوته) و متناسب با هر مرحله از جامعه تحلیل داشته باشیم، آنوقت می‌توانیم در مورد «تصرف در نحوه تقوم» یا حرکتِ جامعه، صحبت کنیم. بنابراین آن اشکالی که حضرتعالی فرمودید که اگر بخواهد توسعه در اختیار واقع شود باید برای هر فردی، انسانهایی خلق شود، خیر اینگونه نمی‌باشد، بلکه وقتی انسانها خلق می‌شوند باید تصرفاتشان هم متقوم باشد و همینگونه هم می‌باشد، یعنی «تقوم اختیارات» جامعه را می‌سازد.

(س): یعنی «توسعه تکلیف» از طریق توسعه تصرف و «توسعه تصرف» از طریق تقوم اراده‌های فاعلهای تصرفی واقع می‌شود.

(ج): که جامعه را تحویل می‌دهد و توسعه در «موضوع ارتقاء جهت» که توسعه در تاریخ می‌باشد مخصوص معصومین (صلوات... علیهم اجمعین) و محور کل می‌باشد.

۵- بحثی پیرامون توسعه الهی و حیوانی و تفاوت آنها

(س): معنای موضوع ارتقاء جهت خیلی روشن نیست.

(ج): یعنی پس از اینکه متصرفها به وحدت رسیدند و نظام خلافت و جامعه شکل گرفت، اگر حیوانیت را انتخاب کنند، با این انتخاب، توسعه در جهت پیدا می‌کنند و لکن این توسعه توسعه‌ای منفی می‌باشد و لذا آنقدر در این توسعه جلو می‌روند تا به اضطراب در تصرف، یعنی ظلم و عدم امکان تقوم بهم می‌رسند. به عبارت دیگر متصرفها اگر تصرف خلاف قرب را برگزیده باشند این همکاری و تقومشان آنها را به طرفی می‌برد که بر خلاف جهت توسعه فطرتِ اختیار می‌باشد. «فطرتِ اختیار» متصرف شدن در فاعل تبعی است نه تحت تصرف در آمدن نسبت به فاعل تبعی و لذا آن کسی که مشتهیات دنیا را برگزیده است تحت تصرف فاعل تبعی واقع می‌شود.

(س): حاج آقا، این مطلب که تابع فاعل تبعی بشود، اصلاً معقول نیست.

(ج): نه بدین معنا که تابع فاعل تبعی بشود، بلکه خودش را به نحوه‌ای قرار دهد که توسعه را در آن جهت بدست آورد. من این مثلاً وقتی می‌گوئید: کسی نمی‌تواند جلوی دلش را بگیرد معنای این حرف اینست که

این شخص نسبت به خاصیتی که از یک شی‌ای برای او می‌رسد تسلیم است، یعنی حاکم بر او نیست و بلکه محکوم او می‌باشد البته این شخص خدا را پرستش می‌کند و نه اینکه پرستش نکند ولی بنحوه پرستش حیوانی خود را توسعه می‌دهد و لذا الان هم می‌بینیم که انصافاً بشر خیلی توسعه پیدا کرده به این‌که فاعل‌های تبعی را در شکلهای مختلف توسعه داده است مثلاً انواع رنگها و بوها و مزه‌ها و... یعنی از ترکیب فاعلهای تبعی خیلی چیزها درست کرده ولی نتیجه این زحمات این شده که تنها اینها را زیاد بکند و نه اینکه اینها را به تبع بالا بردن ارتقاء خودش زیاد بکند. به عبارت عوامانه دنیا را برای خود دنیا خواستن معنایش اینست که آدم، خر دنیا شود و نه اینکه دنیا خر او شود!

(س): با این حال معنی ندارد که فاعل تصرفی مسخر فاعل تبعی شود بلکه حداقل می‌تواند مسخر فاعل تصرفی دیگری بشود.

(ج): مسخر فاعل تصرفی دیگری می‌شود که آن فاعل تصرفی، تصرفاتش تصرفات حیوانی است. نظام آن هم نظام حیوانی می‌شود. به عبارت دیگر فرق بین نظام حیوانی و نظام ملکوتی در این مطلب نیست که نظام ملکوتی می‌تواند توسعه پیدا می‌کند و نظام حیوانی نمی‌تواند توسعه پیدا کند، بلکه در اینکه هر دو می‌توانند توسعه پیدا کنند شکی نیست. گفته‌اند که یک نفر در اصفهان یک حرفی زده به اینکه گفته است که بین دانشگاه و حوزه بدین لحاظ که در هر دو علوم بشری فرا گرفته می‌شود فرقی نمی‌باشد. من عرض می‌کنم که یک فرق کوچک می‌باشد و آن اینکه ما در نهایت کار مدعی هستیم که التذاذات مادی فدای التذاذات روحی و التذاذات روحی فدای التذاذات اخروی می‌شوند. یعنی هم ما بهجت می‌گوئیم و هم آنها، هم ما سرور می‌گوئیم و هم آنها، اما ما می‌گوئیم «استغفرک لکل سرورِ دون قُربک» ولی دانشگاه چنین چیزی نمی‌گوید. به عبارت دیگر هم ما رفاه می‌خواهیم و هم آنها، ولی رفاهی که ما می‌گوئیم، اینست که «أَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بِغَيْرِ أُنْسٍ» ولی آنها چنین حرفی نمی‌زنند، آنها رفاه و التذاذ به ماده را خواهان هستند.

(س): خلاصه اگر عشق حاکم بر علم است، در انتخاب معشوق ما دو کاره هستیم.

(ج): بله اصلاً من بنظرم می‌آید که «موضوعاً» نباید وارد چنین دعواهایی بشویم. ما ادعا می‌کنیم که مبین یک پیش فرضهایی هستیم که با آن علوم اسلامی درست شود و لذا علوم دانشگاهها همه باید اسلامی شود. بنابراین دیگر نباید سراغ این بیائیم که چگونه وحدت ایجاد کنیم. بنابراین فاعلهای تصرفی از طریق افعال به یکدیگر مربوط می‌شوند و موضوع تصرفشان وحدت و کثرت پیدا می‌کند و نظام خلافت (و نه شخص خلیفه) شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر افعال فاعلهای تصرفی از طریق فاعلهای تبعی، ارتباط و تقویم پیدا می‌کنند و موضوع تصرفاتشان تبدیل به نظام تصرف و نظام خلافت می‌شود.

(س): موضوع تصرف یا متصرف؟

(ج): موضوع تصرفی که از اوصاف می‌باشد، یعنی یک وصف داشتیم بنام فاعلیت تصرفی...

(س): یعنی متصرف.

(ج): بله متصرف، که نظام اختیار و نظام خلافت می‌شود.

(س): آیا افعالی که جامعه را بهم مرتبط می‌کنند اعم از تصمیم گیری اولیشان می‌باشند یا خیر؟

(ج): بذهنمان می‌آید که اعم از تمایلات می‌باشند.

(س): یعنی از تمایلات و نظام حساسیت‌ها شروع می‌شود؟

(ج): بله از نظام حساسیت‌های جامعه که بهم متقومند.

(س): یعنی نظام اراده‌ها به همدیگر متقوم نیستند زیرا جبر می‌شود.

(ج): بله، از میلها که پائینتر از اراده می‌باشند بهمدیگر متقوم می‌شوند و لذا می‌بینیم که همین میلها بودند

که بهم متقوم شدند و وجود حضرت علی بن ابی طالب را مجبور کردند.

(س): آیا باید اینرا بعنوان اصل موضوع بپذیریم که توسعه در اختیار و توسعه در تکلیف وجود داشته باشد؟

اصلاً چه لزومی دارد که توسعه در تکلیف را به این شکل در عالم بخواهیم؟

(ج): هر کدام از این سه مرتبه را باز هم متقوم کنید. (نهایت در یک تقوم خیلی بزرگ و نه کوچک) اولاً: توسعه در اشتداد ضروری است یعنی اشتداد و قرب ضروره دارد، و ثانیاً قرب متقوم به توسعه در موضوع ارتقاء جهت است، یعنی تاریخ ضروره پیدا می کند.

(س): مقصود از موضوع ارتقاء جهت چیست؟

(ج): یعنی کلاً عوض شدن معنی زمان و مقیاس زمان

(س): می فرمائید قرب متقوم به توسعه در موضوع ارتقاء جهت، موضوع ارتقاء جهت یعنی

(ج): تغییر مقیاس زمان (مراحل تاریخ).

(س): قرب به چه معنا می باشد؟

(ج): قُرب به معنی اشتداد است و وحدت و کثرت متناسب هم می خواهد.

(س): بنابراین آیا از وحدت و کثرت و شدت در جهت باطل تعبیر به قرب می شود؟!

(ج): این بحثی است که چند بار انجام شده است. این سؤال را در مراحل تاریخ باید جواب بدهیم. مثلاً اگر سؤال شود که آیا به هر جامعه ای و در هر جا، جامعه برانزده گفته می شود؟ در جواب می گویم: خیر، جامعه زمان حضرت ولی عصر و یا مثلاً...

(س): حاج آقا برانزده بودن یا نبودن غیر از این است که بگوئیم اصلاً قُربی واقع نشده است.

(ج): خیر، مهم همین است که آیا قرب به توسعه اختیار واقع شده یا اینکه یک اختیار از یک جا بالاتر رفته ولكن نظام اختیار توسعه پیدا نکرده است؟

۶ - بحثی پیرامون ضرورت توسعه تعبد در استنباط و استناد امور جزئی حکومت به شرع

(س): یعنی بتوانیم اصول تعبدیمان را به شکل نظام تعاریفی در بیاوریم که.....

(ج): بتوانیم با آن نظام تعاریف تصرف کنیم و تصرفات جزئی را به شرع نسبت بدهیم. این مطلب در «نظام فکری» بسیار مهم می باشد، یعنی تا چنین کاری نتوانید بکنید، نه نظام سیاسی و نه نظام اقتصادی و نه نظام فرهنگی را نمی توانید اداره کنید و همچنین نمی توانید یک نظام فکری برای پرورش ارائه بدهید. به عبارت

دیگر هرگاه کسی امیدوار باشد ولی نداند که چه کاری متناسب با این امید است از ثمرات این امید نمی‌تواند استفاده‌ای بکند. مثلاً یقینی است که عرفاء یقین دارند و ذره‌ای هم تردید ندارند که در آخر کار پیروزی برای کلمه توحید هست ولی این یقینها (بلا نسبت) مثل یقینهای کمونیستهای می‌باشد که بر اساس مغالطه برای حکومت کارگران درست کرده بودند، که این یقینها هیچ اثری در پرورش افراد و موضعگیری اجتماعی نداشتند، زیرا ربط موضعگیری اجتماعی با این یقینها، قطع بود. بلکه فوقش می‌گفتند ما می‌خواهیم عمل به تکلیف و امر به معروف و نهی از منکر بکنیم، ولی اینکه اینگونه امر به معروف برای این مرحله و این کار باید انجام بگیرد و اینکه ما خدمه هستیم برای این کاری که باید واقع شود، خیر چنین مطالبی مد نظرشان نبوده است.

۷ - تولى همه انبياء و اديان به محور

بنابر این اگر جامعه به معنای نظام خلافت شد و نظام خلافت هم حول محور توسعه در موضوع ارتقاء جهت قرار گرفت و محور هم ولایت معصومین (صلوات...علیهم اجمعین) شد دیگر ولایت تاریخی مخصوص معصومین می‌شود و لذا دیگر واضح می‌شود که ادیان برای حکومت بر تاریخ می‌باشند و با رهبری اجتماعی فرق دارند. همچنین واضح می‌شود که حکومت بر تاریخ هم در خودش محور می‌خواهد. لذا از اعتقادات یقینی ما اینست که همه انبیاء متولی به ولایت وجود مبارک علی بن ابی طالب و ائمه معصومین (صلوات...علیهم اجمعین) بودند و اصلاً ممکن است که ادعا شود و بلکه واضح است که تولى اديان سابق به این محور فقط منحصر به مرحله تولى ساده انسان نمی‌باشد بلکه به یک نسبتی هم باید احکامشان مرتبه نازل احکام اسلام باشند. یعنی احکام اسلام را متناسب با مرحله تاریخی خودشان ترویج دهند. مثلاً اگر برای احکام اسلام پانصد مرحله قائل شویم، انبیاء سابق باید متناسب با مرحله تاریخی خودشان به مراتبی از احکام اسلام عمل کنند و تحت آن ضوابط و معادلات قرار بگیرند. من بنظر می‌آید که سوال حضرتعالی که پیرامون، اصل جامعه بود، پاسخ داده شد به اینکه نظام خلافت اجتماعی مراتبی از نظام خلافت الهی می‌باشد و توسعه‌اش هم توسعه الهی و حول محور ولایت تاریخی معصومین می‌باشد. بنابراین طبیعی است که معنای «علم» که

«حضور در نسبت بین ولایت تولی» می‌شود، متناسب با هر مرحله تاریخی حول محور ولایت مراتبی پیدا می‌کند و رشد می‌کند.

۸ - مباحثه‌ای پیرامون تعریف علم

۱/۸ - آیا علم متکلیف شدن به کیف اراده غیر است (نفس تبعیت)

در اینجا مطلب کوچک هم عرض کنم که روی آن برای جلسه بعد تأمل نمائید و آن اینکه آیا به تولی ما، (یعنی حضور تصرف غیر) عاملیت و نیابت در آنگونه تصرف کردن، «علم» می‌گوئیم؟ یعنی آیا به متکلیف شدن به کیف اراده غیر و حضور غیر در دیگری یا حضور تصرف غیر در دیگری و ابزار در تصرف شدن، علم می‌گویند؟ عبارت دیگر اگر متصرف ابزار در تصرف شد آیا در این هنگام نسبت علم به او می‌دهیم؟ و یا اینکه به پیدایش نسبت‌هایی بین قدرتها علم گفته می‌شود؟ در توضیح اینکه از «نسبت‌های بین قدرتها» «قانونها» شکل می‌گیرند که همه متصرفها، به حسب مراتبشان به این قانونها متکلیف هستند و لذا می‌گوئیم عالم هستند. بنابر این تصرفاتی که در فاعل تبعی می‌کنند، متناسب با منزلتشان در نظام خلافت و نظام تصرف می‌باشند. (این بحث، بحث علم و جامعه است که انشاء... بعداً به آن اشاره‌ای می‌کنیم).

(س): این فرض همان فرض قبلی است که می‌گوئیم: علم از نسبت حاصل می‌شود ولی فرض دیگرش این بود که بگوئیم: علم نفس تبعیت است.

(ج): بله، یک فرضش هم این بود که بگوئیم: نفس تبعیت، است. یعنی «علم» همیشه نسبت به مافوق، «اراده» و نسبت به مادون، «علم» است. «آراد» یعنی یک کیفیتی را ایجاد کرد و «عِلْم» یعنی به آن کیفیتی که او اراده کرده بود، متکلیف شد.

۲/۸ - تفاوت بین علم و حضور

(س): حاج آقا این حرف شما نزدیک به حرف آن آقایانی می‌باشد که می‌گویند: علم باید از بالا اضافه شود و معنایش هم اینست که او تصرفی می‌کند و این متکلیف می‌شود. منتهی می‌گویند: ابتدا باید قابلیت پیدا کند و قابلیت هم به تولی تعریف می‌شود.

(ج): خیر این دو حرف فرقه‌هایی دارند، یکی اینست که او علم را ایجاد می‌کند و دیگر صحیح نیست که به او بگوئیم عالم است....

(س): او که عالم نیست بلکه او موجد این علم مادون است.

(ج): موجد است و حاضر در آنجا می‌باشد.

(س): مگر اینکه نسبت به کسی هم که موجد آثار خودش می‌باشد هم عالم بگوئیم.

(ج): خیر، در آنجا دیگر حاضر است، نه اینکه عالم باشد. یعنی در آنجا دیگر علم نیست، بلکه حضور مطرح می‌باشد.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

جامعه‌شناسی علم (نسبیت یا علم اجتماعی)

جلسه هشتم

۷۱/۱۰/۲۵

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی (دفتر فرهنگستان علوم اسلامی)

عنوان جلسه: تعریف علم براساس تولی

فهرست

- ۱- منشأ پیدایش مخلوقات... ۱
- ۲- علم به معنای تکلیف فاعل به میزان تولی... ۱
- ۳- منصب ولایت به میزان قدرت تولی فاعل... ۱
- ۴ - قدرت و ولایت اجتماعی متناسب با میزان تولی تاریخی ... ۲
- ۱/۴- قدرت تصرف در عینیت با پشتوانه نظام منوط به تولی به نظام است... ۲
- ۵- علم به معنای تکلیف فرد به میزان تولی اجتماعی یا تاریخی... ۳
- ۱/۵- منزلت تبعیت فاعل در جامعه قبل از متصرف شدن (تولی‌های تبعی)... ۳
- ۲/۵- علم در منزلت تبعیت فاعل (در مرحله یادگیری) و تفاوت آن با ابزار... ۴
- ۱/۲/۵- ضرورت وجود حداقل تصرف در مرحله یادگیری... ۵

نام جزوه: جامعه‌شناسی علم (نسبیت یا علم اجتماعی) کد بایگانی کامپیوتری: ۰۱۰۲۵۰۰۸
استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی تاریخ جلسه یا تدوین: ۲۵/۱۰/۷۱
عنوان گذار: محمد جعفر حسینیان تاریخ انتشار: ۳۱/۰۳/۷۴
ویراستار: مصطفی جمالی تاریخ بایگانی: ۳۱/۰۳/۷۴
حروفچینی: واحد انتشارات تیراژ: ۱۰ نسخه
تکثیر از: واحد انتشارات نوبت تکثیر: اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- منشأ پیدایش مخلوقات

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: در جلسات پیش بیان شد که فاعل تبعی، و تصرفی و محوری بسیط نمی‌باشند و لذا نظامی هم که از این فاعلها شکل می‌گیرد طبیعتاً یک مجموعه غیر بسیط بزرگی می‌باشد. بنابراین نظام خلافت که در گسترش یا پیدایش توسعه موضوعیت دارد به صورت «مقوم» منشأ فاعلیت جدید می‌باشد.

حجة الاسلام میرباقری: فاعلیت جدید است یعنی چه؟ یعنی منشأ خلق است؟

(ج): بله، یعنی در ابتدا متناسب با خواست آنها فاعلها و فاعلیتهای خلق و ایجاد می‌شوند که با ایجاد آنها زمینه ایجاد فاعل دیگری متقوماً حاصل می‌شود. یعنی فاعل بعدی که به کل اضافه می‌شود اولاً حتماً مقوم است و ثانیاً زمینه‌اش قبلاً ایجاد شده، آن هم نه به نحو مُعَد بلکه به نحو زمینه سهیم در تقوم بعدی و در توسعه بعدی.

۲- علم به معنای تکلیف فاعل به میزان تولی

بنابراین «خواست نظام خلافت» (و نه خواست تک تک فاعلیتهای تصرفی) ایجاد ارتباط جدید و فاعلیتهای تبعی و «قانون» می‌باشد. لذا عالم به کسی می‌گوئید که به میزان تولی، متکلیف شده است.

۳- منصب ولایت به میزان قدرت تولی فاعل

(س): قبلاً می‌فرمودید که فاعل یک تولی دارد که منشأ پیدایش اوصاف روحی می‌شود که با این اوصاف روحی شروع به فعالیت در تولی و ولایت در نظام می‌کند.

(ج): وقتی در نظام می‌آید باز هم تولی و ولایت دارد. یعنی یک منصبی دارد که اسمش منصب تولی می‌باشد که به قدرت همان منصب تولی، درون نظام ولایت پیدا می‌کند. یعنی نخست‌وزیر باید ابتدا قانون اساسی را بپذیرد تا بعد به او منصب نخست‌وزیری و اختیاراتی را تفویض کنند، اما اگر کسی قانون اساسی و ضوابط

کشور را نپذیرد و متولی به ولایت سیاسی جامعه نباشد، نمی‌تواند از حوزه اختیارت نخست‌وزیری برخوردار باشد، که این مطلب غیر از مرتبه اولی که به معنای شکل گرفتن حساسیت است می‌باشد، یعنی در این صورت جامعه این اختیارات را به او نمی‌دهد.

(س): پس اینکه گفته می‌شود فلان شخص نظام سیاسی جامعه و قانون اساسی جامعه را عوض کرده است، معنایش چیست؟

(ج): پیرامون این مطلب در مرتبه بعد صحبت می‌کنیم.

(س): آیا این در تولى پیدا می‌شود.

(ج): خیر دیگران به او تولى پیدا می‌کنند.

(س): آن وقت اگر این منصب اجتماعی در تولى پیدا بشود...

۴- قدرت ولایت اجتماعی متناسب با میزان تولى تاریخی

(ج): یعنی اگر کسی رئیس ایجاد یک جامعه‌ای بود باید معنای تولى تاریخی‌اش را مشخص کنید، به اینکه آیا به محور نور تمسک پیدا کرده است یا به محور ظلمت؟ به عبارت دیگر حرفه‌ایی که این رئیس می‌زند و ملت هم به واسطه این حرفه‌ها دور او جمع می‌شوند و به او تولى پیدا می‌کنند و او قدرت پیدا می‌کند، یا باید حرفه‌ای عمده نور باشند و یا حرفه‌ای عمده ظلمت که جاری می‌شوند. بنابراین همانگونه که مثلا حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) می‌توانست چند میلیون انسان را جمع کند، در دستگاه کفار هم اشخاصی مانند مائو یا هیتلر هم می‌توانند چندین میلیون جمع کنند، که این جمع کردنها از این اشخاص ممکن نیست الا اینکه تولى به ولایت تاریخی پیدا کنند. یعنی باید یک جایی دست بگذارند که تعلقات بطرفشان بیایند و لذا اگر کسی بگوید که من اصلا دست روی تمایلات عمومی نمی‌گذارم معلوم است که کسی دورش جمع نمی‌شود. به عبارت دیگر رئیس جامعه باید یک جایی را دست بگذارد که مردم به او تعلق پیدا کنند. یعنی در حقیقت مردم به چیزی تعلق دارند که باید این تعلق یک تعیین و یک تبلور و تجسمی پیدا کنند. بنابراین به میزان

تولیش در این قسمت «اختیارات اجتماعی» پیدا می‌کند. یعنی در «تولی» اولش «حساسیت» خودش شکل می‌گیرد و در تولی بعدی «قدرت عملکرد عینی»، یعنی قدرت تصرفات اجتماعی پیدا می‌کند.

(س): آیا این تولی دوم به معنای میل نیست؟

(ج): که در جایی دیگر آن میل نظام یافته و پیدا شده است.

(س): فاعلیتش در تولی در این مرتبه به چه معنا می‌باشد؟

۱/۴- قدرت تصرف در عینیت با پشتوانه نظام منوط به تولی به نظام است

(ج): یادمان نرود که شخص با حساسیتهای خاصی که دارد در فاعلیتهای اجتماعی بگونه خاصی عمل می‌کند. لذا اگر رهبر، بخواهد رهبری تاریخی بر یک جامعه داشته باشد، تولی به آن تاریخ پیدا می‌کند، و یا اگر تنها رهبر درونی یک جامعه باشد و کارش کار تاریخی و تأسیس یک جامعه نباشد، باید نظامی را بپذیرد. یعنی اگر بخواهد قدرت تصرف در عینیت را با قدرت نظام داشته باشد حتما باید نظامی را بپذیرد. البته باید توجه داشت که نمی‌توان شخصی را فرض کرد که در هیچ مرتبه‌ای تولی اجتماعی نداشته باشد، بلکه حتی آن کسی هم که منزوی منزوی هست یک نحوه استفاده را از جامعه قبول دارد مثلا از یک برگ کاغذ استفاده کند. مگر اینکه معنای انزوا در شخصی تا آنجا فرض شود که از هیچ یک از محصولات جامعه و تصرفات و چیزهایی که جامعه درست کرده (محصولات اجتماعی) و مقدورات اجتماعی استفاده نکند. (البته اگر چنین شخصی فرض داشته باشد) بنابراین اگر کسی از مقدورات جامعه استفاده کند حتما به همان میزان تولی به جامعه پیدا می‌کند و متأثر از جامعه می‌شود و منصب هم به همان نسبت پیدا می‌کند. البته ممکن است که در مجموعه کارهایش این منصب خیلی ناچیز باشد.

۵- علم به معنای تکلیف فرد به میزان تولی اجتماعی یا تاریخی

حال به نظر ما اشخاص به نسبت تولیشان به جامعه یا تاریخ متکلیف به کیفی می‌شوند و قدرت تصرف و ولایت پیدا کنید، که در این صورت «علم» برای آنها شکل می‌گیرد.

(س): این تولی اجتماعی که منشأ پیدایش علم می‌شود کدام تولی می‌باشد؟ آیا از نوع تولی اول است یا...

(ج): «تولی در توسعه» است. «تولی اول» خط اولتان را مشخص می‌کند. یعنی بواسطه آن «نظام حساسیتان» و جامعه‌ای که باید با آن رابطه برقرار کنید معین می‌شود و لذا آن تولی اول به منزله ریشه می‌باشد.

۱/۵- منزلت تبعیت فاعل در جامعه قبل از متصرف شدن (تصرفهای تبعی)

(س): آیا آن تولی مخصوص رتبه قبل از پیدایش جامعه است؟

(ج): قبل از اینکه وارد در تصرف در جامعه نشود. یعنی جامعه و نظام تکوین وجود دارد، ولی ورود فاعلیت و فعل این فاعل در جامعه صورت نگرفته است. به عبارت دیگر قدرت تصرفی او به جامعه تحویل داده نشده است. البته شاید قدرت تبعی‌اش آمده باشد ولی قدرت تصرفی‌اش هنوز نیامده است.

(س): چگونه قدرت تبعی‌اش آمده است؟

(ج): به نفس اینکه یک مصرف کننده می‌باشد. مثلاً طفلی بدنیا آمده، با توجه به مصرف کننده بودنش قدرت تبعی دارد ولی قدرت تصرفی ندارد و متصرف در جامعه نیست. حال اگر کسی در رتبه‌ی اول معین کرد که مثلاً چه میوه‌ای و یا چه فلزی استفاده کند، در رتبه دوم اگر بخواهد کارائی‌اش را معین کند باید این معین کردن به تولی ولایت انجام بگیرد. به عبارت دیگر در آنجایی که قدرت پیدا می‌کند نفس قدرت و میزانی قدرت و قدرت تصرفش، متکیف شدن به علم و جاری شدن اراده نظام در او می‌باشد.

(س): یعنی آیا این فرد همه علمهایش علم اجتماعی است؟

(ج): همه علمهایش به تولی برمی‌گردد، یعنی همه تکلیفی را که دارد بازگشت به تولی می‌کند و لذا با این منزلت است که می‌تواند تصرف کند. البته در خیلی از جاها تنها «تولی‌های تبعی» می‌باشد، یعنی بالمره در آنجا علم موجود نمی‌باشد. به عبارت دیگر ما یک نسبت تأثیری در پیدایش تولی خودمان داریم که به آن نسبت تأثیر عالم هستیم ولی هزاران هزار حادثه در این اطاق می‌گذرد که تأثیر بر ما می‌گذارند اما ما به نسبت تأثیر آنها عالم نیستیم. مثلاً امواج رادیو و تلویزیون و یا امواج ماهواره‌ای که در این اطاق پخش می‌باشد که چه بسا در این اطاق از ما عکسبرداری هم کنند. یعنی در این اطاق ممکن است که ما از جوانب

مختلف متأثر بشومیم ولی بعضی از این تأثراتمان تأثرات تبعی می‌باشند. بنابراین در حضورهای تبعی که در تولی برای ما پیدا میشوند، حالا چه تولی، تولی تکوینی و چه تاریخی و چه اجتماعی باشد در آنهایی که ما سهم تأثیر آنها را نمی‌دانیم در تصرف در آنها هم به نحو تصرفی ما سهم نیستیم.

(س): یعنی تولی هست ولی در اصل تولی فاعلیت ندارد.

(ج): بله، تلوی تبعی مانند فاعلهای تبعی دارد اما دیگر تولی تصرفی نیست به عبارت دیگر فاعلیت قبل از تقاضا ندارد و لکن متصرفیه و غیره واقع می‌شود. بنابراین یک سهمی داریم که در آن سهم، خودمان در حضور سهم هستیم، یعنی در آن سهمی که داریم به قدرت خودمان «حضور در تصرف» و حضور در تولی داریم و در این بخشش هم حتماً ما عالم و متکیف هستیم و کیفیتش هم بدست خودمان درست شده و پس از مرتبه ایمان هم می‌باشد.

۲/۵- علم در منزلت تبعیت فاعل (در مرحله یادگیری) و تفاوت آن با ابزار

به عبارت دیگر پس از مرحله اخلاق متناسب با زوری که پیدا کرده‌ایم در محصولات اجتماعی قدرت تصرف پیدا می‌کنیم. مثلاً یک عالمی علم فیزیک یا علم شیمی می‌داند که به میزان...

(س): آیا به آن تولی علم می‌گوئیم و یا به آن تکلفی که از تولی پیدا شده است؟

(ج): به وسیله قدرتی که دارد تکلفی پیدا می‌کند و جریان اراده اجتماعی در او، او را شکل و در نسبتی قرار می‌دهد. یعنی ایشان تولی پیدا می‌کند و شکلی برای او بوجود می‌آید که خود او در این متشکل شدنش سهم می‌باشد و لذا کارائی هم پیدا می‌کند. مثلاً استاد فیزیکی که سرکلاس درس می‌دهد هر چند علم فیزیک را فراگرفته است ولی اصلاً تصرفی در علم فیزیک نکرده است و یا مغازه‌داری که کالایی را تهیه می‌کند و به معرض فروش می‌گذارد، طبیعی است که این استاد و مغازه‌دار سهمشان در تصرفات اجتماعی خیلی کم می‌باشد حتی کسی هم که می‌آید مقایسه می‌کند و یک نسبت جدیدی را نشان می‌دهد همینگونه می‌باشد. یعنی این آقایان تولیدشان در تصرفات اجتماعی تولی تبعی می‌باشد. البته باید توجه داشت که تصرفاتشان مانند تصرفات فاعلیت تبعی و آن فاعلیتهایی که بدون هیچگونه واسطه بودن انجام می‌گیرند

نمی‌باشد. یعنی اینان وسیله توسعه قرار می‌گیرند و مانند کسی هم نیستند که به هیچ مطلبی آگاه نیست و حتی نمی‌تواند ابزار فاعل تصرفی هم قرار بگیرد. به عبارت دیگر اینان یک مرتبه از ابزار بودن را در جامعه دارا می‌باشند مثلاً در کلاس درس صحبت می‌کند و لکن ابزار با قدرتی نیست. به تعبیر دیگر این شخص از یک ضبط صوت حتماً بالاتر است زیرا او می‌تواند متناسب با تحرکی که دانش‌آموزش میکند تحرکی داشته باشد و تصرفی بکند بشود ولی یک نوار یا یک برنامه کامپیوتری هرگز نمی‌تواند متناسب با تحرک دانش‌آموز تحرکی داشته باشد و فقط دانش‌آموز از برنامه‌ای که به آن داده‌اند می‌تواند استفاده کند. یعنی این استاد می‌تواند با تبدلهایی که دانش‌آموز در فاعلیت تصرفی‌اش دارد مثلاً القاء احتمالات کوچک و اشکالات، مقابله کند با او تا اینکه او به این علم تولی پیدا کند. یا مثلاً یک نجار با حفظ قوانین و ابزارهای نجاری یک ابتکارهایی در درست کردن صندلی یا کمد یا میز انجام می‌دهد که این ابتکارات و تصرفات متناسب با تقاضاهایی که از او می‌شود می‌باشند. یعنی می‌تواند یک نحو تحرکی بیشتر از فاعلیت تبعی درونش در درجه‌ی نازل تصرف انجام دهد. بنابراین این شخص با تولی که دارد می‌تواند در بکارگیری هر علمی از فاعل تصرفی یک نحوه تصرف جزئی را واقع کند. پس برای همه افراد جامعه یک «مرتبه» از تصرف ضرورتاً موجود می‌باشد و لذا در توسعه و تولیدات اجتماعی و تصرفاتی که دارند (که به وسیله این تصرفات فاعلهای تبعی را ملحق به خود می‌کنند) به همان نسبت مؤثر خواهند بود. همچنین به هر میزانی که تحرک تصرفی شخص توسعه پیدا کند و نفوذ اجتماعیش بیشتر شود و قدرت اجتماعی بالاتری را بدست بگیرد، منصب اجتماعی او بالاتر خواهد رفت. به عبارت دیگر از آنجا که حضور افراد در تولی و ولایت و نسبت تأثیرشان در نظام خلافت اجتماعی متفاوت می‌باشد، مناصب اجتماعی آنها هم متفاوت خواهد بود و لذا به هر مقدار که در تولی مجرای اراده سطح بالاتری واقع بشود علمش و توان تصرفش و نسبت تأثیرش بیشتر خواهد شد.

(س): طبیعتاً در آن مقداری که خودش مؤسس نیست دیگر از آن تعبیر به علم نمی‌کنیم.

(ج): یعنی به میزانی که تصرف در آن ندارد یاد می‌گیرد.

(س): معنا ندارد که تصرف نداشته باشد زیرا بالاخره منعکس کردن...

(ج): یک نحوه تصرف حتما هست.

(س): صحبت بر سر این نیست که بگوید یا نگوید ولی بالاخره چیزی را یاد گرفته است.

(ج): فرض این است که یاد گرفته و به جامعه هم نمی‌گوید و خودش هم بکار نمی‌بندد، یعنی تولی و حضور در تولی پیدا کرده و متکلیف شده ولی متصرف نیست یعنی در نظام خلافت تولی انجام داده و لکن خلافت ولایت انجام نمی‌دهد زیرا اگر خلافت بکند معنایش این است که مؤثر در توسعه باشد و حال اینکه او اینگونه نیست. حال سؤال ما این است که آیا چنین شخصی از نظر منزلت اجتماعی منزلتش هیچ تغییری پیدا نکرده است؟! اینکه گفته می‌شود این شخص هیچ اثری ندارد، به نظر ما اشکال دارد. آیا اگر انسان چیزی را نداند یا بداند، حداقل در مقام حجیت فرق نمی‌کند؟! بله جاهل و فاعل تبعی محض هیچ تکلیفی ندارد، یعنی کسی که قدرتی پیدا نکرده کاری هم نمی‌تواند بکند، ولی شخص عالم حتما تکلیف دارد. یا مثلا در جامعه اگر کسی طلا پیدا بکند و یا کسب کند و مرتبا هم یک زمینه‌های درست کند و آن طلاها را در زیرزمین مخفی کند و عشقش هم تنها این باشد که طلاهای جامعه را جمع می‌کند و زیر خاک پنهان می‌کند، طبیعی است که سطح ولایت این شخص خیلی ضعیف می‌باشد.

۱/۲/۵- ضرورت وجود حداقل تصرف در مرحله یادگیری

(س): آیا خود یادگیری و فراگیری قبل از بکارگیری آن علم هست یا علم نیست؟

(ج): اگر فراگیری شخص را به شکل فاعل تبعی مطرح می‌کنید که مثلا مثل یک نوار مطالبی رویش ضبط بشود، این فاعل دیگر ملحق به یک فاعل تصرفی بالاتر می‌شود.

(س): اصلا آیا می‌شود که یادگیری به آن معنا را در یک فاعل تصرفی فرض کرد؟ یعنی آیا می‌شود که فاعلیت خودش در نحوه فهمش مؤثر نباشد؟

(ج): این نحوه فاعل تبعی که ولو هیچ انگیزه فعالیت از ناحیه او نباشد ظاهرا وجود آن محال می‌باشد.

(س): یعنی آیا می‌توان گفت که کار او تنها قبول محض است؟

(ج): خیر، قبول محض نمی‌تواند باشد.

(س): یعنی تنها در خود یادگیری سهم تأثیر دارد، اما نسبت به نحوه تولی که به جامعه پیدا می‌کند و اینکه چگونه تکلیف پیدا کند، سهم تأثیر ندارد.

(ج): در ولایت بر خودش که سهم تأثیر دارد، یعنی ولو اینکه انزوا را اختیار کند و هیچ چیزی را هم بکار نگیرد ولی با این حال بر درون خودش حتما ولایتی دارد. یعنی بقول معروف تا دل ندهد گوش نکند و تولی پیدا نکند و تصرف خودش نکند، یاد نمی‌گیرد و متکلیف نمی‌شود. به تعبیر دیگر به فاعل تبعی صرف اطلاق عالم نمی‌شود، یعنی همانگونه که صحیح نیست به ضبط صوت عالم گفته شود، به چنین شخصی هم اطلاق عالم نمی‌کنند. البته باید توجه داشته باشید که یک نسبت تأثیرهای اجتماعی وجود دارد که انسان در شبانه روز قهرا در آنها واقع می‌شود ولو اینکه التفات هم نداشته باشد. مثلاً اگر از کسی سؤال شود که شما در وضعیت ارزی ایران چقدر مؤثر واقع شده‌اید؟ در جواب خواهد گفت: که این چه سؤالی است که از من می‌کنید، یعنی حتی خود شخص هم ملتفت به تأثیرات نمی‌باشد، ولی ممکن است که شخص دیگری (اگر به محاسبه‌اش اشراف داشته باشد) که در تولیدات فرهنگی فعالیت می‌کند اینگونه جواب دهد که ما با این کار فرهنگی قیمت ارز را در شیب شدیدی بالا می‌بریم و موازنه ارزی را تغییر می‌دهیم. بنابراین این دو شخص تنها در التفات داشتن و نداشتن فرق دارند ولی در اینکه هر دو در تأثیرات اجتماعی سهیم هستند هیچ فرقی ندارند.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

جامعه‌شناسی علم (نسبیت یا علم اجتماعی)

جلسه نهم

۱۳۷۱/۱۰/۲۶

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی (دفتر فرهنگستان علوم اسلامی)

عنوان جلسه: مکانیزم پیدایش علم در دیدگاه اصالت ولایت

فهرست

- ۱- جمع‌بندی اجمالی مباحث بیان شده در مورد جامعه...۱
- ۲- تعریف علم به کارائی اجتماعی متناسب با منزلت تولی...۲
- ۱/۲- تصرف در منزلت فارق فاعلیت تصرفی و تبعی...۲
- ۲/۲- تعریف از علم در دیدگاه تجریدی...۳
- ۳/۲- تعریف از علم متناسب با منزلت تولی و مکانیزم پیدایش آن (تکیف، تبدل، تمثّل)...۳
- ۱/۳/۲- تأثیر فاعلیت فرد در پیدایش تکیف...۳
- ۲/۳/۲- نفی تلائم و تنافر با لذات در پیدایش صورت...۴
- ۴/۲- امکان عدم هماهنگی در اعمال فاعلیت به دلیل وجود فاعلیت و اراده...۴
- ۱/۴/۲- بروز شدت تولی فرد در نحوه تبدل او...۵
- ۲/۴/۲- ضرورت دقت در امور اجتماعی و اصطلاحات کاربردی...۵
- ۳/۴/۲- ضرورت بررسی مسئله زهد سازمانی...۶

۵/۲- پیدایش صورت علمی در دیدگاه فلاسفه...۶

۶/۲- مکانیزم پیدایش علم در دیدگاه اصالت ولایت...۷

۱/۶/۲- مراحل پیدایش علم (تکلیف، تبدل، تمثّل) و نحوه حضور اراده و تصمیم در مراحل پیدایش آن...۸

۷/۲- بررسی تفاوت دو دیدگاه از علم...۹

۸/۲- بررسی سهم تأثیر عبد و مولا در پیدایش علم...۱۰

۹/۲- تفاوت علم و اخلاق...۱۱

۱۰/۲- مکانیزم پیدایش علم جامعه...۱۲

۱/۱۰/۲- نقش ولایت تاریخی در پیدایش علم اجتماعی...۱۲

۱۱/۲- تفاوت بحث علم با روانشناسی...۱۳

نام جزوه: جامعه‌شناسی علم (نسبیت یا علم اجتماعی) کد بایگانی کامپیوتری: ۰۱۰۲۵۰۰۹

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی تاریخ جلسه یا تدوین: ۲۶/۱۰/۷۱

عنوان‌گذار: محمد جعفر حسینیان تاریخ انتشار: ۳۱/۰۳/۷۴

ویراستار: مصطفی جمالی تاریخ بایگانی: ۳۱/۰۳/۷۴

حروفچینی: واحد انتشارات تیراژ: ۱۰ نسخه

تکثیر از: واحد انتشارات نوبت تکثیر: اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱ - جمع بندی اجمالی مباحث بیان شده در مورد جامعه

حجة الاسلام میرباقری: حاصل بحث جلسات پیش این شد که فرمودید: ما سه دسته فاعل داریم، فاعل محوری، فاعل تصرفی و فاعل تبعی که فاعل محوری قدرت ایجاد در کل نظام را دارد و فاعل تصرفی قدرت در ارتقاء جهت را دارد، یعنی متصرف در رابطه زمانی خودش هست و فاعل تبعی در ارتباط زمانی خودش متصرف نیست و فقط در کیفیت، قدرت ایجاد و تصرف را دارد.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی اولی «تاریخ» و دومی «توسعه در وضع» یعنی ربط بین تاریخ و وضع و سومی در چارچوبه درون وضع می‌باشد.

(س): بله، و سپس فرمودید: فاعلهای تبعی مقام خلافت ندارند و تنها فاعلهای تصرفی مقام خلافت دارند و «توسعه خلافت» هم جزء از طریق جمع ممکن نیست. یعنی از طریق تقوم اراده‌ها با هم، امکان ظهور و توسعه یک سلسله افعال و تصمیم‌ها واقع می‌شود که منهای «تقوم فاعلهای تصرفی» به همدیگر چنین توسعه‌ای برای اختیار و خلافت واقع نمی‌شود و اصلاً ممکن نیست واقع شود. بنابراین جامعه عبارت است از «نظام توسعه خلافت» که از به وحدت رسیدن فاعلهای تصرفی حول یک محور حاصل می‌شود. به عبارت دیگر «نظام خلافت الهی» از تقوم حساسیتها و اخلاق فاعلها و نسبتها و تصرفاتشان به یکدیگر شکل می‌گیرد، که به چنین نظامی «جامعه» گفته می‌شود. لذا توسعه در فاعلیت و خلافت هم تنها از طریق همین جامعه می‌باشد، یعنی تنها متناسب با تقاضای جامعه، «توسعه خلافت» می‌شود. به تعبیر دیگر هر چند جامعه مراتب مختلفی دارد (محور، متصرف، تابع) ولی «توسعه نظام» متناسب با تقاضای کل و برابر با فاعلیت کل می‌باشد. البته ممکن است که «توسعه جامعه» در جهت قرب و یا در جهت بعد باشد، ولی «توسعه تاریخی» حتماً در جهت قرب می‌باشد. بنابراین ما یک جامعه تاریخی داریم که از تقوم کل تاریخ حاصل می‌شود و یک وحدت حقیقی هم دارد. به عبارت دیگر ما یک محور کل تاریخ و یک جامعه‌های

کوچکی داریم که این جامعه‌ها در زمانهای مختلف متناسب با مراحل مختلف توسعه، وجود پیدا می‌کنند، که در درون این جامعه‌ها ممکن است که خلافت‌های باطلی هم برقرار شود ولی مسیر کل تاریخ به عنوان یک واحد حقیقی در جهت قرب و ارتقاء جهت توسعه می‌باشد. لذا بنابراین «ولی کل تاریخ» هم حتما معصوم است، ولی اولیاء جوامع مختلف ضرورتی ندارد که حتما معصوم و یا نحوه ولایتشان ولایت الهی باشد. این اجمالی بود که در جلسات گذشته فرمودید تا اینکه به بحث علم از نظر جامعه‌شناسی رسیدیم.

۲- تعریف علم به کارائی اجتماعی متناسب با منزلت تولى

حال اگر مطالب گذشته را به عنوان اصل موضوعه بپذیریم و همچنین بپذیریم که هر فاعلی از طریق ارتباطش با فاعلهای تصرفی دیگر وارد جامعه می‌شود و از طریق تولى به جامعه منصبی پیدا می‌کند و متناسب با منصب اجتماعی که پیدا می‌کند قدرت تصرف و کارائی پیدا می‌کند، آیا می‌توان به این کارایی علم بگوئیم؟

(ج): بله در رتبه تولیش به همان کارایی پیدا کردن یا نسبیت پیدا کردن یا تکلیف شدنش علم می‌گوئیم، ولی باید این را هم به تعریف اضافه کنید که این نسبیت به وسیله فاعلیت خودش برایش ایجاد می‌شود یعنی بخلاف نسبیت‌های فاعلیتهای تبعی که به وسیله فاعلیت خودشان برایشان ایجاد نمی‌شود و آنها را می‌برند.

۱/۲- تصرف در منزلت فارق فاعلیت تصرفی و تبعی

در اینجا به وسیله فاعلیت خودشان این نسبیت ایجاد می‌شود. مثلا شما این میکروفون را اینطرفتر می‌گذارید، ولی یک موجود متصرف در رفتنش خودش سهمی دارد. البته باز هم باید توجه داشته باشید که تصرفات فاعل تصرفی «مقوماً» واقع می‌شود، یعنی خودش به مقدار سهم تصرفش در جایگاه و نسبیت و ترتیبش متصرف می‌باشد و همین هم فارق بین فاعل تصرفی و فاعل تبعی می‌باشد، یعنی به فاعل تبعی نمی‌توان گفت «انه عالم» ولو در نسبیت باشد.

(س): نسبیتی که پیدا می‌کند، عبارت است از یک سلسله روابطی که پیدا می‌کند.

(ج): یک سلسله روابطی که در پیدا کردنش سهیم می‌باشد.

(س): این روابط، روابط تولی هستند یا روابط تصرفی؟

(ج): این روابط از آن زاویه که روابط تولی هستند لقب «علم» می‌گیرند و از آن زاویه که روابط تصرفی هستند لقب «خلافت» می‌گیرند. به عبارت دیگر از آن زاویه که عامل است خلیفه می‌باشد و از زاویه که تصرف می‌کند و خواست اجتماعی^۶ پیدا می‌کند عالم می‌باشد، یعنی «خواست اجتماعی» علم است.

(س): اینکه قبلا فرد را تحلیل می‌کردید به اینکه حساسیتهایی دارد و بعد از حساسیتهایش وارد جامعه می‌شود و نسبیتش معین می‌شود آیا آن نسبیت با این نسبیت فرقی دارد؟ آیا آن نسبیت همان نسبیت بود که در درگیری با فاعلیتهای تصرفی پیدا می‌کرد؟

(ج): با یک فرق کوچک که اگر در آنجا تصریح به این مطلب نبود که فاعل به تصرف خودش در این منزلت آمده (که این قید فاعل تبعی خارج می‌شود) ولی در اینجا تصریح به این مطلب می‌شود. لذا فاعل تبعی ملحق به این تصرف می‌شود و او با تصرف خودش (به نسبیتی که سهم دارد) در تبدل و تمثل (متکیف شدن) و نسبیت خودش سهیم می‌شود.

(س): آیا منظور از تبدل همان تولی است؟

(ج): بله، ولی تولی هر کسی را هم قبول نمی‌کند. یعنی همه نظام می‌خواهند او را تسخیر کنند ولی او با تولی و قدرتی که قبلا در حساسیتش پیدا شده به مقابله برمی‌خیزد. مقابله می‌کند یعنی تولی نسبت به بعضی پیدا می‌کند و نسبت به بعض دیگر پیدا نمی‌کند. به عبارت دیگر بگونه‌ای خاص تولی پیدا می‌کند که در این تولی، که خودش و حساسیتهایش در آن سهیم هستند دارای یک «روابطی» می‌شود و لذا «حدود اختیارات وی» و «قدرت تصرف» وی منصوب به منصبش در همین تولی می‌باشد.

^۶ گاهی خواست در مرحله حساسیتهای فردی می‌باشد که به شکل دعا ظهور پیدا می‌کند و گاهی هم خواست، خواست اجتماعی می‌باشد، یعنی شخص در جامعه ابتدا تبدل و تصرفی پیدا می‌کند و سپس در جایگاه و خواست اجتماعی سهیم می‌شود.

بنابراین آن چنانکه در «نسبیت» می‌گویند اوصاف هر چیز به این است که در چه منصبی از حرکت قرار دارد در اینجا هم می‌گوئیم: اوصاف هر فرد (علم،...) منصوب به این است که چه منصبی از تولى را احراز نموده باشد.

۲/۲- تعریف از علم در دیدگاه تجریدی

(س): در فلسفه رایج در تعریف علم اینگونه گفته می‌شود که از یک طرف قابلیت هست و اگر هم فاعلیتی داشته باشد صرفاً جنبه اعدادی دارد، مثل اینکه چشمش را برمی‌گرداند و یک عمل احساسی حسی انجام می‌دهد و یا شروع به ضمیمه کردن صغری و کبری می‌کند و یا مفاهیم را کنار هم می‌چیند و یک عمل ذهنی انجام بدهد که همه اینها معادات هستند سپس یک افاضه‌ای صورت می‌گیرد، که به آن علم گفته میشود. ولی، دیگر در تعریف علم اعداد و افاضه نمی‌گوئیم، حال سؤال ما این است که تفسیر علم چگونه صورت می‌گیرد؟

۳/۲. تعریف از علم متناسب با منزلت تولى، مکانیزم پیدایش آن (تکیف، تبدل، تمثل)

(ج): در اینجا شخص ابتدا به منصب تولیش تولى پیدا می‌کند و اراده فوق یا اراده مجموعه در او به میزان تولیش جریان پیدا می‌کند و سپس «نسبیت و علم» برای او حاصل می‌شود. به عبارت دیگر متقوماً از ناحیه تولى او و ولایت جمع و ولایت کل و فاعل بالاتر برای او تمثل و نسبیت و علم حاصل می‌شود. البته طبیعی است که از این حالت به «عاملیت» هم می‌توان تعبیر کرد. یعنی در درون خودش به میزان تولیش عامل می‌باشد.

۱/۳/۲- تأثیر فاعلیت فرد در پیدایش تکیف

البته هرگونه اثری را هم از فاعلها نمی‌پذیرد. یعنی در مقابل مجموعه که می‌خواهد بر روی او اثر بگذارد و تکیفی برای او حاصل کنند، او هم به میزان وضعیت حساسیت و فاعلیتی که دارد هرگونه ورودی و تأثیری را نمی‌پذیرد. به تعبیر دیگر نسبت به خیلی چیزها اعراض می‌کند و تولى پیدا نمی‌کند.

(س): یعنی اصلاً تکیفی درش پیدا نمی‌شود.

(ج): نسبت به آنهایی هم که تکلیف پیدا می‌کند یک مقدارش را قبول نمی‌کند و براساس حساسیتش از آنها اعراض می‌کند. به عبارت دیگر به دلیل نظام حساسیتش از یک دسته از خطورات اعراض می‌کند، یعنی یک تبدلی برایش پیدا می‌شود که در این تبدیل بعضی را می‌پذیرد و بعضی را نمی‌پذیرد.

البته در اینجا مطلب دیگری را باید اضافه کنم و آن اینکه با قدرت و کیفیتی که در نظام حساسیتش پیدا شده، حتی می‌تواند به نسبتی بعضی از خطورات را جواب دهد و قبول نکند. به عبارت دیگر لوخلی و تبعه نمی‌توانست مثلاً خطورات شیطنانی را برطرف کند ولی به دلیل آن «حساسیت الهی» که پیدا کرده، می‌تواند متقوماً و در حالی که به محور تولی پیدا کرده، آن خطورات را رد بکند. یعنی با امدادی که شده و با حساسیتی که پیدا کرده، حالا می‌تواند یک عده‌ای را رد و یک عده‌ای را قبول و یک عده‌ای را اصلاح کند. به تعبیر دیگر در تبدیل می‌تواند حرکت داشته باشد و بعد از تبدیل هم به آنجایی برسد که بتواند براساس حساسیتش پسند و ناپسند کند.

۲/۳-۲- نفی تلائم و تنافر بالذات در پیدایش صورت

بنابراین دیگر در اینجا «تلائم و تنافر بالذات» مطرح نمی‌باشد بلکه «تلائم و تنافر به حساسیتهایی» که خودش در کیفیت پیدایش یا عدم پیدایش آنها سهیم بوده مطرح می‌باشد. لذا پس از این حرکت تلائمی و تنافری (به اینکه از بعضی‌ها رو برمی‌گرداند و به طرف بعضی‌ها رو می‌کند) که مبرز نحوه تولیدش می‌باشد میزان حساسیت و کیفیت حساسیتش مشخص می‌شود.

(س): یعنی نمی‌شود که فاعلیت یک فاعل در رتبه‌ای متناسب با حساسیتش در همان رتبه نباشد.

(ج): بله، ممتنع است.

(س): مگر اینکه رجوع کند و نظام حساسیتش را اصلاح کند.

(ج): بله، یعنی بخواهد رابطه‌اش را با خدای متعال تغییر بدهد.

(س): یعنی اگر بخواهد به همان نحوه پرستش کند، فاعلیتش متناسب با نحوه پرستش می‌باشد، ولی اینگونه نیست که جبراً تنها یک نظام حساسیت در او جریان پیدا کند.

(ج): بله، جبر مطرح نیست، بلکه صحبت از فاعلیت و اختیار می‌باشد، یعنی شخص می‌تواند هم بر تغییر حساسیتها و هم در اعمالشان سستی کند.

۴/۲- امکان عدم هماهنگی در اعمال فاعلیت به دلیل وجود فاعلیت و اراده

(س): آیا شخص می‌تواند از نظر روحی شدید باشد ولی در عمل سستی کند؟

(ج): این نکته ظریفی است که فرمودید به اینکه باید ببینیم آیا می‌شود که شخص در عمل روحی و حساسیت قوی باشد اما در عمل ذهنی ضعیف باشد؟ در جواب باید بگویم که ما وقتی به بعضی از امور مثل امورات اجتماعی می‌رسیم، به آنها واقعی نمی‌گذاریم، یعنی اعتنائی به آن امور نداریم، و حال اینکه صحیح نیست که اینگونه عمل کنیم زیرا ما نباید نسبت به ادنی مرتبه چیزی احساس تکبر داشته باشیم و این عمل خیلی بد می‌باشد. (معذرت می‌خواهم که با این عبارت بیان می‌کنم) ما به احسان خدای متعال در تمام چیزها حتی در آن چیزی که اصلاً به نظرمان نمی‌آید محتاج هستیم. یک نفر بیمار شده بود و دفعش دچار مشکل شده بود و مرتباً هم دکتر می‌رفت اما با این حال ماهیچه‌ها نمی‌توانستند عمل کنند و ایشان به گونه‌ای به اضطراب افتاده بودند که من هرگز یادم نمی‌رود. مرتباً راه می‌رفت و توسل پیدا می‌کرد. انسان اصلاً به ذهنش نمی‌آید که برای راحت شدن دفعش توسل کند حتی برای این فرد رنجور و ناراحت هم وقتی می‌خواستند التماس دعا کنند خجالت می‌کشید نه که بگویند و با هزار زور می‌گفتند: آقا در دفعش دچار مضیقه شدید شده است. بهر حال خدای متعال به موسی فرمود که نمک طعمت را هم از ما بخواه و مگر می‌شود که ما احتیاج به همان نمک طعام نداشته باشیم. بنابراین ما در همه اموراتمان^۷ چه کوچک و چه بزرگ محتاج هستیم.

۱/۴/۲- بروز شدت تولی فرد در نحوه تبدل او

^۷ البته باید توجه داشت که تمام امورات چه بزرگ و چه کوچک در جای خودشان مناسبتی دارند و حسابی روی آنها باز شده است. به عبارت دیگر امورات ما خود نظامی هستند که اگر هر کدام از آنها نباشند این نظام کارائی خاص خود را دیگر ندارد، مانند اتومبیل که اگر هر کدام از قطعاتش را بردارید تمام ماشین می‌خوابد.

حال اگر ما بپذیریم که نحوه تولیمان در تبدل معین می‌شود، همچنین باید بپذیریم که «شدت» این تولی هم در تبدل صورت می‌گیرد. به عبارت دیگر یک بار نظام حساسیت به نحوه تبدل دخالت می‌کند در اینکه روی چه چیزها حساس باشیم، ولی یک بار دیگر همان نظام حساسیت به نحو تبدل تأکیدش شدیدتر می‌شود.

۲/۴/۲- ضرورت دقت در امور اجتماعی و اصطلاحات کاربردی

با توجه به این مطلب اینکه آقایان می‌گویند ما کاری به اصطلاحات نداریم، معنا ندارد، مگر این اصطلاحات مخلوق خدای متعال نیستند؟ یعنی چه کاری به اصطلاحات و به این امور اعتباری و امور جامعه نداریم؟ این حرف یا غفلت و یا تعارف می‌باشد. شما نمی‌توانید در جامعه مرتبه‌ای از تولی را داشته باشید ولی بگوئید ما هیچکاری نداریم، خیر حتما کار دارید. اما اینکه چرا انسان بها نمی‌دهد و سبک می‌شمارد؟ بخاطر علت‌هایی می‌باشد. به حضرت موسی «علی نبینا و آله و علیه السلام» وقتی که مریض شد امر شد که برو دکتر، گفت: خدایا مرض را تو می‌دهی و شفا را هم تو می‌دهی، خطاب شد که «من الذی جعل الحکمة فی العقارید» چه کسی خاصیت را در دوا گذاشته، گفت: خدایا تو گذاشتی ولكن تو هم حالا می‌توانی از همین راه ما را خوب کنی، خطاب شد که «ارید ان تبطلت حکمتی» تو می‌خواهی حکمت مرا به هم بزنی؟ بنابراین عالم یک نظامی دارد. بله ممکن است که کسی در امور تکوینی با اسماء یا حالات یا نفوذ اراده تصرف کند ولكن آیا بنا هست که همه همین کار را بکنند و حکمت بهم بخورد؟ و آیا نظام جامعه بهم بخورد؟ اگر بگوئید خیر، چنین بنایی نداریم پس باید در این قسمت دوم هم (فعالیت‌های ذهنی) سست نباشیم، کما اینکه در قسمت سوم (فعالیت‌های عینی) هم نمی‌شود سست آمد. انبیاء به هر سه بهاء می‌دادند و هر سه را ترویج می‌کردند و نمی‌گفتند: ای مردم از فعالیت‌های عینی یا فعالیت‌های ذهنیان دست بردارید. در فعالیت‌های ذهنی که خیلی حرف می‌باشد که آیا واقعا می‌توان این فعالیت‌ها را منحصر به تفکر درباره عذاب و عقاب دانست، یا اینکه باید ثواب و گناه را در همه شئون جاری دانست؟ بهر حال از این نکته بگذاریم، بنابراین می‌شود فرد به این رتبه که می‌رسد سست بیاید، (احیانا به ذهن می‌رسد که حتی در اخلاق فردی در این قسمت سست می‌آید) یعنی در قسمت ذهنی و عینی در شکل اجتماعیش سست عمل کند.

۳/۴/۲- ضرورت بررسی مسئله زهد سازمانی

علماء اعلام کتب اخلاقی زیاد نوشته‌اند و انصافاً هم در حد خودشان تحلیلها و استنباطهای بسیار خوبی هم کرده‌اند ولی زهد سازمانی را هنوز هم که هنوز است به آن نپرداخته‌اند. (من بنظر می‌آید که جا دارد روی این مطلب هم در اینجا و هم در فصل جامعه دقت کنیم) به عبارت دیگر ما همیشه دلمان می‌خواهد که زهد سازمانی و زهد اجتماعی را به زهد فردی تفسیر کنیم و حال اینکه اگر الگوی توزیع قدرت و ثروت و اعتبار عوض شود تهذیب جامعه و شرایط جامعه عوض می‌شود. مثلاً فرض کنید (فرض محال که محال نیست) در جامعه به کسی که تحصیل در فیزیک یا ریاضی یا شیمی می‌کند بیشتر از درجه دیپلم یا معادل دیپلم ندهند و برعکس به کسی که در معارف تحصیل می‌کند فوق دکترا بدهند و همچنین کسی هم که علوم فیزیک و شیمی و موارد دیگر را می‌خواند حق وارد شدن در دانشگاه را ندهند و مبتنی بر آن حق عهده‌داری مناصب را هم ندهند و قدرت و ثروت و اعتبار تنها مختص عالمان دینی باشد و حتی مهر دیپلم آن آقایان هم تا امضای حوزه در آن نباشد اعتباری نداشته باشد و علمیت آنان منوط باشد به اینکه آقایان امضا کنند، در این صورت چنین ساختاری چه جامعه‌ای را تحویل می‌دهد؟ چنین جامعه‌ای را مقایسه کنید با جامعه‌ای که در آن کار برعکس باشد و به حوزیان، معادل بدهند و مهر علمی نبودن را به آنها بزنند و اینها هم بخواهند به زور اثبات کنند که ما حرفه‌ایمان معادل شما می‌ارزد. بنابراین تصمیم و تولی و ولایت و نفوذ، هم شکل فردی و هم شکل اجتماعی دارد. به عبارت دیگر مطالبی را که شرع می‌فرماید هم در شکل فردیش و در شکل اجتماعیش قابل لحاظ می‌باشد. لذا آنچه که به ذهن می‌رسد این است که زهد اجتماعی در این زمان مورد غفلت است و شاهد آن این است که کتابی پیرامون مناسک چنین اخلاقی تا حال نوشته نشده است، یعنی به پرورش اجتماعی عنایت نشده است. بهر حال اگر ما در قسمت اول (زهد فردی) خیلی شدید باشیم ولی در قسمت دوم (زهد اجتماعی) ضعیف باشیم نظام ولایت اجتماعی بدست دشمنان و مستکبرین می‌افتد.

۵/۲- پیدایش صورت علمی در دیدگاه فلاسفه

(س): برگردیم و راجع به علم بحث را ادامه دهیم. بالاخره علم در دستگاه آقایان، غلط یا صحیح تقریباً تفسیر روشنی دارد، که از یک طرف می‌گویند قابلیت است زیرا به او اضافه می‌شود و احتیاج به افاضه دارد و از طرفی هم می‌گویند باید به او افاضه شود.

البته ممکن است نسبت به بعضی صور قدرت فاعلیت و ایجاد قائل باشند، یعنی بگویند نفس موجد صور است و قدرت انشاء دارد مانند صور خیالیه‌ای که انشاء می‌کند، ولی نسبت به همه صور حتماً اینرا نمی‌گویند. یعنی حتماً باید یک سلسله صور افاضه بشوند و تا افاضه نشوند، این نمی‌تواند مشابه‌اش را انشاء بکند. حال در اینکه کلتش به صورت قبول باشد یا در بعضش به صورت انشاء باشد مانند صور نفسانی اختلاف می‌باشد، ولی اجمالاً آنچه را که تحلیل می‌کنند این است که تنها قابلیت است و افاضه، یعنی از یک طرف قبول و از یک طرف افاضه می‌باشد. سپس بعد از این مرحله وقتی «نسبت» را می‌خواهند تعریف کنند در قدم بعد می‌گویند: این صورتی که افاضه می‌شود «کیف نفسانی» است، اما در قدمهای بعدی که کمی دقیقتر و عمیقتر نگاه می‌کنند می‌گویند: صورت متحد با نفس است، یعنی جوهر نفس با افاضه صور علمیه استکمال پیدا می‌کند و نه اینکه اعراضی برای نفس حاصل شود و نفس در همان رتبه قبلی باقی باشد. بنابراین اگر از سؤالهای مبنایی این تحلیل مانند: اگر ما کیفیتی به علم نگاه کنیم اصلاً استکمال نفس یعنی چه؟ اتحاد عاقل و معقول یعنی چه؟ چگونه تغییر واقع می‌شود؟ و... بگذریم اجمالاً این تحلیلی که بیان شد، تحلیلی است که آقایان در روبناها پیرامون تعریف علم ارائه می‌دهند و لذا طبیعی است که علم را به صورت یک امر ارتباطی و فاعلیتی تعریف نمی‌کنند، ولی با اینحال یک نوع اتحادی با نفس برایش قائل می‌شوند.

۶/۲- مکانیزم پیدایش علم در دیدگاه اصالت ولایت

حال طبق فرمایش حضرت عالی تعریف علم چه می‌باشد؟ براساس بینش فاعلیت، نه می‌توان گفت علم تنها یک امر قبلی و افاضه محض می‌باشد و نه می‌توان گفت: ایجاد مطلق می‌باشد. به عبارت دیگر براساس بینش فاعلیت از ناحیه فاعل نمی‌توانیم بگوئیم علم قبول است بلکه فاعل یک نوع فاعلیتی دارد که فاعلیتش در شکل‌گیری آن علم مؤثر می‌باشد (فاعلیت به معنای ایجاد است) بنابراین سؤال ما این است آنچه را که این

فاعل ایجاد می‌کند چیست؟ و همچنین آنچه را که نظام برای او ایجاد می‌کند چیست؟ و در ورای این ایجادها، آن چیزی که افاضه می‌شود چیست؟ زیرا خود نظام که خودکفا نمی‌باشد، به اینکه بگوئیم نظام ایجاد می‌کند، بلکه نسبت به هر ایجادى على المبدأ و آنگونه که قبلا می‌فرمودید، نسبت نظام باید نسبت طلبی باشد.

(ج): بله، در اینجا «عاملیت» شخص در نفس خودش که به تقاضای خودش و قبل از تصرف غیر واقع شده به معنای استکمالی است که برای نفس پیدا می‌شود. در این عاملیت برای خود نفس متقوما شکل پیدا می‌شود، یعنی در کیف نفس در مرتبه ثانی متقوما تصرف می‌کند. البته در مرتبه اول که طلب دارد خودش مستقلا در نفس خودش تصرف می‌کند و اگر هم تفرمی باشد «تقوم مرحله تبعی» می‌باشد، یعنی به قدرت متقوم تبعی که دارد در خودش مستقلا تصرف می‌کند. به عبارت دیگر مرتبه اول مرتبه‌ای است که فاعل تقوم به مولا دارد که در این مرتبه فاعل تبعی می‌باشد و بعد از تقوم شکل می‌گیرد. در مرتبه ثانی مستقلا متصرف و موجد می‌باشد که اگر این مرحله تصرف را نداشته باشد نمی‌تواند در نظام خلافت بیاید. سپس در مرتبه سوم بعد از اینکه در مرتبه دوم در خودش متصرف شد و فاعلهای تبعی را به نفع تصرف خود تغییر داد، به او «عامل» گفته می‌شود که در این مرتبه متناسب با خواست خودش و خواست نظام در کیف نفس خودش تصرف می‌کند. بنابراین در این حساسیت بوجود آمده هیچ اثری از جامعه نمی‌باشد که از فاعلیت شما نگذشته باشد، یعنی «تکیف» تابع حساسیت و اخلاق می‌باشد. البته باز هم باید توجه داشت که صرف تکیف و خطورات هم نفس را بلافاصله نمی‌سازد بلکه باز هم به این بستگی دارد که بر اساس حساسیت از چه چیز اعراض و به چه چیز اقبال می‌کنی. به عبارت دیگر مرتبه «عاملیت» جایگاه را در تولى تمام می‌کند و در تبدل، حساسیت را در اینکه پذیرای چه آثاری باشد یا نباشد، جریان می‌دهد. یعنی در عاملیت که نفس تولى باشد خود را آنگونه که در تبدل پذیرفته ولایت می‌کند. به تعبیر دیگر حساسیت خود را بگونه‌ای شکل داده که الان بتواند بدینگونه پسند و ناپسند کند.

(س): یعنی دو باره بعد از این تبدل بگوئیم که عاملیت در خود می‌کند که اسم آن را تولى می‌گذاریم.

(ج): بله، که در این مرحله «تمثل» و شکل‌گیری می‌شود.

۱/۶/۲- مراحل پیدایش علم (تکیف، تبدل، تمثل) و نحوه حضور اراده و تصمیم در مراحل پیدایش آن

(س): پس بگوئیم عالم شدن سه مرتبه دارد یکی مرحله تکیف و دوم مرحله تبدل و...

(ج): بله، «مرتبه تکیف» مرتبه‌ای است که داده‌هایی از جامعه بر یک کیفیتی از پسند و ناپسند که خودش

دارا می‌باشد وارد می‌شوند و در «مرحله تبدل» اعراض نسبت به بعض و اقبال نسبت به بعض دیگر می‌کند

که در همین مرتبه هم می‌تواند سستی یا عدم سستی داشته باشد. یعنی اولین مرتبه فاعلیت فاعل در سطح

دوم بعد از اخلاق همین فاعلیت در تبدل می‌باشد و لذا می‌تواند نسبت به آن حساسیت سستی بکند و یا

نکند و یا شدیداً به آن حساسیتها که مثل چراغ راهنمایی می‌باشند، پایبند باشد و یا پایبندیش کم باشد.

به عبارت دیگر با فاعلیتش در این مرتبه هم می‌تواند روی همان نظام حساسیت تصرفات بعدیش را مستقر

کند و هم می‌تواند اینکار را انجام ندهد و استدامه اراده را بهم بزند.

(س): او که نمی‌تواند در این مرحله چیزی را بپذیرد که از آن بدش می‌آید مگر اینکه برگردد و...

(ج): خیر، او اراده حکومت هم بر اولی و هم بر دومی دارد.

(س): ولی اگر از اراده دومش دست برنداشته باشد که نمی‌تواند کاری بکند. بله تنها در مرحله تبدل می‌تواند

جدی نگیرد، یعنی یک چیزهایی که اراده حکم می‌کند اخذ بکند، یا اخذ نکند یا بلعکس.

(ج): می‌خواهم بگویم که در همین اخذ کردن و نکردن، هم می‌تواند سستی کند و هم می‌تواند در آن

مستحکم باشد و بر استدامه آن استوار باشد.

(س): یعنی خلاصه با آن ظرفیتی از عاملیت که پیدا کرده تنها می‌تواند در یک محدوده خاص عمل کند ولی

اگر بخواهد در محدوده دیگری عمل کند می‌تواند برگردد و ظرفیت خود را اصلاح و یا افساد کند. یعنی با

ظرفیتی که در مرتبه حساسیت، فاعلیت او پیدا کرده که آن ظرفیت هم مقدار کارائی او می‌باشد تنها یک

قدرت تحرک خاصی را می‌تواند داشته باشد و به همان میزان هم می‌تواند سستی و جدیت داشته باشد.

(ج): یعنی یک فشارهایی از ناحیه فاعلهای دیگر الان در برابر نظام حساسیت او وجود دارند که آن فشارها دخیل در نحوه تحرک او می‌باشند. یعنی درست است که متناسب با حساسیت‌هایش در این فشارها حرکت می‌کند ولی در تجدید نظرش آن فشارها هم سهم تأثیر دارند.

(س): یعنی او را در تصمیم اولی‌اش سست می‌کنند و نه اینکه به آن تصمیم جلوی...

(ج): احسنت، یعنی در تصمیم اولیش امکان یک تغییراتی پیدا می‌شود و لذا هم می‌تواند تغییر بدهد و هم می‌تواند تغییر ندهد. به عبارت دیگر «تبدل» خواستی برای مرحله نسبت است یعنی جهت‌گیری نسبت به عاملیت می‌باشد. «عاملیت» یعنی آن مرتبه‌ای که فاعل متقوما متناسب با آن چیزی که به رو رسیده در درون خود تصرف می‌کند، یعنی تولی او تمام می‌شود و «تمثل» برای او پیدا می‌شود. به عبارت دیگر در این مرتبه هم تأثیر خارج و هم فعالیت و تحرک و هماهنگ‌سازی خود با مرتبه‌ای از نسبت می‌باشد.

(س): پس «ظرفیت، جهت، عاملیت» در اینجا چگونه می‌شود؟ و به چه می‌گوئیم؟

(ج): در اینجا ظرفیت ظرفیت اخلاقی خاصی می‌باشد که در آن تکلیف پیدا می‌شود.

(س): پس اثرگذاری چه می‌باشد؟

(ج): ابتدا اثر در این ظرفیت می‌گذارد و سپس او تبدیل و جهت‌گیری جدیدی می‌کند که احيانا این سمت‌گیری متناسب با ظرفیت او می‌باشد، مگر اینکه برخورد به مانعی بکند و برگردد و اصل آن ظرفیت را تغییر بدهد.

(س): یعنی کیف قدرتش معلوم می‌شود. حالا اگر بخواهیم این مطلب را تحلیل کنیم باید بگوئیم که بالاخره آنچه که اضافه می‌شود از کجاست؟

(ج): در این جا نمی‌توانیم لفظ اضافه را بکار بگیریم بلکه در اینجا انضمام به کل پیدا شده است که آن کل «نظام خلافت» می‌باشد. یعنی در اینجا در اراده هزاران هزار فاعلیت تصرفی سهیم می‌شود و همچنین هزاران هزار فاعلیت تصرفی را در اراده خودش سهیم می‌کند. به عبارت دیگر فاعل در موضوع تصرفش ورود به نظام خلافت پیدا می‌کند که این همان چیزی است که «توسعه» را کاملاً تفسیر می‌کند. یعنی شما

فرمودید آیا باید برای هر فاعل تصرفی یک فاعل تصرفی خلق بشود؟ ما عرض کردیم که خیر، در اینجا به همدیگر انضمام پیدا می‌کنند، یعنی دیگر موضوعاً معنا ندارد که برای هر کدام یک فاعلی خلق بشود بلکه دیگر همه برای یک محور هستند. به عبارت دیگر معنا ندارد که برای همدیگر باشند ولی همه در یکدیگر شریک هستند، یعنی «نسبیت در نظام ولایت» شکل می‌گیرد.

(س): پس هم عرضی هم در اینجا معنا می‌شود.

(ج): موضوعاً حل می‌شود، نه اینکه معنا بشود. یعنی عاملیت می‌کند و خودش را مناسب با نظام می‌سازد. به عبارت دیگر یک خواست و یک فشار نظام و در مرحله آخر عاملیت دارد.

۷/۲- بررسی تفاوت دو دیدگاه از علم

(س): به تعبیر دیگر اگر بخواهیم تفاوت این تعریف از علم را با تعریف رایج از علم بررسی کنیم، باید از چند ناحیه به آن نگاه کنیم. نکته اول اینکه از ناحیه علیت و فاعلیت بودن، در آنجا می‌گفتند که براساس علیت یک معداتی از این طرف و یک افاضاتی از آن طرف صورت می‌گیرد، ولی در اینجا باید بگوئیم یک فاعلیتی از دو طرف می‌باشد و اصلاً بحث اعداد و علیت نیست. نکته دوم اینکه در آنجا توسعه شیء را به بزرگ شدن خودش به عنوان یک ذات تفسیر می‌کردند ولی در اینجا شیء مرتبط با کل عالم می‌باشد و لذا می‌توانیم بگوئیم که یک الحاق تبعی و یک الحاق تصرفی دارد که این الحاق تصرفی، الحاق او را به نظام یعنی حضور تصرفی او را در نظام تمام می‌کند.

(ج): یعنی الحاق قبلی او به عنوان فاعل تبعی در نظام بود ولی با الحاق تصرفی در نظام خلافت می‌آید.

(س): یعنی الحاق تصرفی به نظام پیدا می‌کند که این الحاق تصرفی به نظام معنایش الحاق تصرفی به نظام تبعی نیست بلکه معنایش الحاق تصرفی به نظام فاعلهای تصرفی می‌باشد، یعنی الحاق به نظام خلافت صورت می‌گیرد. بنابراین تفاوت دو دیدگاه یکی از ناحیه تفاوتی که در علیت دیده می‌شود و دیگری از ناحیه تحلیل نحوه تقوم اشیاء بهم، می‌باشد. بنابراین در این دیدگاه توسعه فاعل به معنای توسعه اراده‌اش در نظام فاعلیت می‌باشد.

(ج): بله یعنی به تعداد اینگونه باید باشد.

۸/۲- بررسی سهم تأثیر عبد و مولا در پیدایش علم

(س): حال سؤال ما این است که در اینجا چه سهمی مربوط خودش و چه سهمی به مربوط افاضه می‌باشد؟ به عبارت دیگر در آنجا می‌گفتیم یک کیفیت به آن داده می‌شود ولی در اینجا نمی‌گوئیم که کیفیت به او داده می‌شود بلکه نفوذ و بسط اراده، در نظام پیدا می‌کند.

(ج): بسط اراده دیگران در او و بسط او در نظام.

(س): در این بسط دائما افاضه بالا سر او می‌باشد، یعنی صلوات و رحمت که لحظه‌ای از او جدا نمی‌شود و لذا در جای دیگر هم فرمودید که از این طرف تقاضا و از آن طرف افاضه می‌شود و هر فعلی هم که از این طرف صورت می‌گیرد به معنای تقاضا و دعا می‌باشد. به عبارت دیگر این دو حرف فرقی ندارند.

(ج): در اینجا به تبدل فاعل تقاضا، طلب و یا جهت واقع می‌شود و به عاملیتش و با قدرت مولی می‌تواند درون خودش را متناسب بسازد. یعنی به نفوذ کل در او (البته کیفیتی خاصی از نفوذ و نه نفوذ مطلق) و نفوذ این در کل می‌باشد.

(س): پس در مرتبه تبدل این نفوذ صورت نمی‌گیرد.

(ج): بله، در تبدل تقاضاست، البته این تقاضا تقاضای در وضع فردی خودش نمی‌باشد بلکه «تقاضای منصب اجتماعی» و تقاضای در نسبیت اجتماعی می‌باشد. (عبادت هم از همین قبیل است) بنابراین با توجه به آیه «ایاک نعبد و ایاک نستعین» (که به نظر من شاید بزرگترین ذکر باشد) انسان می‌تواند در همه ارتباطهایش با جامعه خدا را بپرستد و در همه آنها از خدا یاری بخواهد.

(س): بنابراین ما باید بگوئیم دائما به او افاضه می‌شود. حال می‌فرمائید مرحله تبدل مرحله تقاضاست اما چه تقاضایی؟

(ج): تقاضای منصب اجتماعی است، یعنی منزلتشان (منزلت اجتماعی) روی فاعلها قرار گرفته است. ببینید شما وقتی روبروی افرادی قرار می‌گیرید، در این روبرویی جز با یاری خدا نمی‌توانید با آنها مقابله کنید، یعنی

در خود این مطلب هم باید خدا را بپرستید زیرا «ایاک نعبد» در همه‌ی روابط اجتماعی جریان پیدا می‌کند. به طور مثال وقتی انشاءالله خدمت کسی که می‌تواند خدمت بزرگی به اسلام بکند مثلاً رهبر معظم انقلاب آقای خامنه‌ای می‌روید، گاهی (معاذالله) خود ایشان منشأ غفلت شما می‌شود، یعنی حواس شما متوجه نوکر می‌شود و از صاحب خانه غافل می‌شوید و گاهی هم اینگونه نمی‌باشد، یعنی آنجا که می‌روید خدا را از داشتن چنین رهبری شکر می‌کنید و لکن توجه هم دارید که در خدمت یکی از خدام و خدمتگزاران خدا و نبی اکرم(ص) قرار دارید و حواس شما هم به الله اکبر می‌باشد و دلتان هم می‌خواهد که بتوانید با ایشان خدمت کنید. به عبارت دیگر یک وقت خود ایشان را موضوعاً صاحب چیزی می‌دانید و یک وقت ایشان را مأمور کسی می‌دانید. بنابراین گاهی به همه ارتباط‌هایتان خدا را می‌پرستید (ایاک نعبد) و در همه کارها هم از او کمک می‌خواهید (ایاک نستعین) و از او می‌خواهید که بسط جامعه را در خودتان و خودتان را در جامعه هماهنگ کند، که در این صورت طبیعتاً برحسب منزلتی که در این مرتبه از عاملیت دارید طبیعتاً «توسعه» پیدا می‌کنید. به عبارت دیگر گاهی منزلت شما بگونه‌ای است که تمام چهار میلیارد بشر تحت ولایت شما می‌آیند و گاهی هم منزلت شما بگونه‌ای می‌باشد که افراد کمتری تحت ولایت شما قرار می‌گیرند. البته باز هم به این نکته باید توجه داشته باشید و آن اینکه شما محققاً با چهار میلیارد بشر و یا پنج میلیارد بشر مربوط می‌شوید. اما گاهی ربطتان خیلی خیلی ضعیف می‌باشد یعنی سهم تأثیرات کم می‌باشد. سهم تأثیر شما در خانه خودتان خیلی زیاد است اما از خانه که در شهر قم می‌آید سهم تأثیر شما خیلی کمتر می‌باشد و به همین نسبت باز هم سهم تأثیر شما مثلاً در موازنه ارزی ایران خیلی کم می‌باشد، ولی با اینحال در آن دخیل می‌باشید، و یا مثلاً تغییرات ارزی ایران در نظام پولی جهان مؤثر است و یا مثلاً شما در وضعیت زندگی آن شخصی که در آن طرف دنیا زندگی می‌کند سهم تأثیر دارید اما خیلی کم می‌باشد و سهم تأثیری که حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» در معیشت تمام دنیا داشتند خیلی زیاد می‌باشد زیرا ایشان نظام سیاسی جهان را شکستند و این شکستگی در زندگی همه مردم دنیا اثر گذاشت.

بنابراین صحبت ما بر سر این است که وقتی عاملیت تمام شد علم تمام می‌شود.

(س): ولی ما علم را در جامعه به صورت فردی معنا نمی‌کنیم بلکه می‌گوئیم فرد را باید در جامعه ببینیم.

(ج): بله، علم در اینجا یک علم بریده از جامعه بالمره نیست و مهم مطلب هم اینجاست.

۹/۲- تفاوت علم و اخلاق

یعنی علم غیر از نفس ارتباطی است که در اخلاق گفته می‌شود که شخص با خدای متعال برقرار می‌کند. یک ربطی در آنجا دارید که صورت ندارد و نسبت به آن نسبت پیدا کردن معنا ندارد، یعنی ارتباطی غیر موصوف به توصیف اجتماعی دارید. یعنی به عبارت دیگر همان ارتباطهایی که نظام اخلاق را ایجاد می‌کنند آن ارتباطها همیشه برای مؤمنین تقویت و شدت پیدا می‌کنند ولی هرگز آن ارتباطها را نمی‌توانید شما به صورت ببینید و یا وصف کنید، که احیاناً این ارتباط آن‌گونه که به ذهن می‌آید همان ارتباط با اولیاء نعمی می‌باشد که متصرف در تکوین هستند و نه متصرف در اجتماع، یعنی اولیاء نعمی که منزلت قرب و بعد فرد و کیفیت پیدایش آن منزلت در نظام حیات و حقیقت هدایت بدست آنها می‌باشد. البته لازمه این ارتباط تعطیل نمی‌باشد ولیکن قابل تشبیه هم نیست. سرش هم این است که منزلت آن منزلت قبل از علوم اجتماعی یا نسبییت اجتماعی می‌باشد، یعنی منزلت آن منزلت تکوینی است.

۱۰/۲- مکانیزم پیدایش علم جامعه

به عبارت دیگر ائمه طاهرین یک حضورشان «حضور در فاعلیت اجتماعی» و یک حضورشان «حضور در فاعلیت تاریخی» و حضور دیگرشان هم «حضور در فاعلیت تکوینی» می‌باشد. لذا در آنجایی که حضورشان در فاعلیت اجتماعی می‌باشد کسی می‌تواند در خانه آنها را آتش بزند ولی ممتنع است که دست کسی به منزلت تاریخی و تکوینی آنها در منزلت اجتماعی برسد. در منزلت اجتماعی حضرت می‌فرمایند: من به همان چیزی رسیدم که شیخین رسیدند ولی در منزلت تاریخی و در منزلت تکوینی هیچ کس نمی‌تواند آنها را درک کند. البته درک منزلت تاریخی ائمه برای تعدادی از مردم که تولی پیدا می‌کنند مانند ولی اجتماعی ممکن می‌باشد و از آن طرف هم درک منزلت اجتماعی امام حتی برای بعضی از دوستان امام هم (تا چه رسد

به دشمنان) ممکن نبوده است، مثلاً به امام حسن(ع) می‌نویسند، آن پولهایی که برای شما فرستادیم، لطفاً حساب آنها را پس بدهید.

(س): باز هم در اینجا علم به صورت اجتماعی طرح نشده است بلکه تنها علم فرد در ارتباط با جامعه توصیف شده است.

(ج): جامعه اگر بسط نفوذ پیدا کرد و ایشان عامل شدند یعنی متکیف به کیفیت متناسب با جامعه شده‌اند.

(س): بالاخره تنها علم فرد می‌بینیم و می‌گوئیم فرد متکیف به کیفیت جامعه شده، یعنی فرد را در ارتباط با

جامعه تفسیر می‌کنیم اما سؤال این است که مکانیزم پیدایش علم جامعه (نه علم فرد در جامعه) چیست؟

(ج): یعنی برخورد فاعلها به هم و پیدایش نسبیت اجتماعی به وسیله فاعلیت فاعلها پیدا می‌شود، حال چه فاعلیت تاریخی فاعلیت توسعه‌یاب باشد و چه فاعلیتی باشد که زوال پذیرد و از بین رونده باشد.

۲/۱۰۱- نقش ولایت تاریخی در پیدایش علم اجتماعی

(س): پس قبل از اینکه به آن بحث بپردازیم باید پیرامون خود جامعه به این بحث بپردازیم که نقش مراتب

مختلف جامعه در پیدایش نسبیتها اجتماعی چیست؟ و اینکه نقش محور اجتماعی در آن چه می‌باشد؟

(ج): فعلهای اجتماعی ممتنع است که حول تولى فاعل اجتماعی و بعد فاعل تاریخی نباشند.

(س): من همین را عرض می‌کنم و آن اینکه قبل از ورود به بحث فاعل تاریخ و تکوین نسبت به فاعل

اجتماعی بحث کنیم، به اینکه سهم ولی جامعه در شکل‌گیری علم جامعه چقدر است؟

(ج): نسبت تأثیر اصلی را دارد.

(س): بله اما توصیفش به اینکه نسبت تأثیر اصلی چگونه صورت می‌گیرد باید روشن شود، یعنی از طریق

قانونگذاری این قانونها چه نسبتهایی به همدیگر (ولی و جامعه) دارند؟ این تصرفاتی که می‌کند چه نسبتی به

سایر تصرفات دارد؟ قوانین اصولی که او ترسیم می‌کند...

(ج): ابتدا خودش به تولى كه به ولى تاريخى پيدا مى‌كند اراده‌اى در او جارى مى‌شود (از هر طريقي كه باشد)، سپس نفوذ اراده او ميزان تولى را شكل مى‌دهد. يعنى ميزان تولى عامليت در ايجاد اين كيفيت از اراده او در نفس او مى‌باشد.

۱۱/۲- تفاوت بحث علم با روانشناسى

(س): بنا بر اين بحث علم را تمام شده تلقى كنيم، البته اين بحث از علم خيلى هم شبیه بحث علم در باب روانشناسى مى‌باشد.

(ج): فرقى با آنجا اين است كه آنجا تبديل، تبديل در اوصاف تبعى خود، ولى در اينجا تبديل نسبت به فاعليتهای تصرفى مى‌باشد و از اين جهت خيلى فرق مى‌كنند.

(س): آنچه را هم كه در آنجا طرح مى‌كرديم همين بود يعنى در ميان فاعلهای تصرفى و در فاعلهای تبعى درگيرى حاصل مى‌شد.

(ج): خير درگيرى با آنچه كه واقع مى‌شد و از هر جا كه مى‌آمد.

(س): اگر درگيرى با فاعلهای تبعى هم بود به تبع فاعلهای تصرفى بود.

(ج): در مرحله اول بحث كه حساسيت مى‌خواست ايجاد شود، انسان در كششهای مختلفى كه بود تصرف مى‌كرد. حال سؤال اين است كه آيا ابتدا حول محور ولايت الهى تصرف مى‌كرد يا حول محور اجتماعى؟ اصلاً متصرف فيه آن چه بود؟

(س): بحث اين بود كه در قدم اول فاعلهای تصرفى طرف درگيرى هستند و اگر هم فاعلهای تبعى باشند به تبع نظام خواهد بود.

(ج): مگر در مرتبه اولى كه ايشان فاعليت مى‌كند نمى‌خواهد رابطه خودش را با خدا مشخص كند و سپس از آن رابطه، رابطه با خلق را معين كند؟ به عبارت ديگر از هر طريق تولى، منزلت تولى‌اش را با خداى متعال معين مى‌كند ولى در اينجا اينگونه مسائل مد نظرش نمى‌باشد، و فرقى هم ظاهراً در همين مطلب مى‌باشد.

(س): خیر بعد از ورودش به جامعه اول فاعل تصرفی می‌شود.

(ج): پیش از ورود به نظام اینگونه است.

(س): پیش از ورود به نظام که نظام حساسیت شکل می‌گیرد.

(ج): بعد از نظام حساسیت هم همینگونه می‌باشد.

(س): در بحث علم از نظر روانشناسی هم همین بحث می‌شد اما دیگر بحث نمی‌کردیم که آن فاعلهای

تصرفی جامعه هستند، بلکه می‌گفتیم بعد از حساسیت‌هایش ورود به نظام پیدا می‌کند و درگیر با فاعلهای

تصرفی می‌شود تا نسبتش معین شود.

(ج): الان هم همان را می‌گوئید ولی تنها یک چیز را تغییر داده‌اید و آن اینکه در تفسیر فاعلهای تصرفی

می‌گوئید: اگر موضوع تصرف آنها خود تصرف و نظام خلافت باشد جامعه می‌شود. بنابراین فرق مهم همین

است، یعنی می‌خواهیم بگوئیم روانشناسی یک علم و جامعه‌شناسی هم علم دیگری می‌باشد و لذا در تفسیر

جامعه می‌گوئید: جامعه‌ای شکل نمی‌گیرد مگر اینکه توسعه در موضوع تصرف شکل بگیرد.

وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ

جامعه‌شناسی علم (نسبیت یا علم اجتماعی)

جلسه دهم

۷۱/۱۱/۶

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی (دفتر فرهنگستان علوم اسلامی)

عنوان جلسه: مکانیزم پیدایش علم در نظام ولایت

فهرست

- ۱- مراحل حضور عبد در نسبت تولی و ولایت (علم)... ۱
- ۱/۱- اولین مرحله پرستش و تولی عبد (شکل گیری اوصاف و اخلاق فرد)... ۱
- ۲/۱- ظهور اخلاق در مرتبه پرستش اجتماعی و شکل گیری علم... ۱
- ۲- بررسی مسئله اخلاص و ثمرات آن در پرستش اجتماعی... ۱
- ۱/۲- پیدایش شدت اخلاص برای فرد... ۲
- ۲/۲- تقویت ولایت اجتماعی... ۲
- ۳- تفاوت بین مرحله شکل گیری علم در اجتماع و تصرف در آن... ۲
- ۴- توضیحی پیرامون کیفیت شکل گیری علم در جامعه... ۲
- ۱/۴- ظهور فاعلیت عبد در پیدایش علم... ۳
- ۵- توضیحی پیرامون جایگاه عدل و فضل در جامعه‌شناسی و تفاوت آندو... ۳
- ۶- توضیحی پیرامون معنای اخلاص... ۴

۱/۶- اخلاص تعریف بردار نیست (اخلاص به معنای نفی خصوصیت)...۴

۲/۶- نفی هرگونه تمثّل در مرحله حالات...۶

۳/۶- تحلیل از حالات بعد از مرحله تمثّل...۶

نام جزوه: جامعه‌شناسی علم (نسبیت یا علم اجتماعی) کد بایگانی کامپیوتری: ۰۱۰۲۵۰۱۰
 استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی تاریخ جلسه یا تدوین: ۶/۱۱/۷۱
 عنوان‌گذار: محمد جعفر حسینیان تاریخ انتشار: ۰۸/۰۴/۷۴
 ویراستار: مصطفی جمالی تاریخ بایگانی: ۰۸/۰۴/۷۴
 حروفچینی: بهینه سازان نشر. پاساژ قدس، پلاک ۱۴۶ تیراژ: ۱۰ نسخه
 تکثیر از: بخش تکثیر دفتر فرهنگستان نوبت تکثیر: اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- مراحل حضور عبد در نسبت تولی و ولایت (علم)

۱/۱- اولین مرحله پرستش و تولی عبد (شکل گیری اوصاف و اخلاق فرد)

بحث قابل توجه دیگری که پیرامون جامعه می‌شود این است که برای فاعل تصرفی یک تصرفاتی در موضوع تعلقش به مولی در اوصاف تبعی خودش واقع می‌شود و یک تصرفاتی هم در توسعه فاعلیت تصرفی (که نظام تصرفات و جامعه از آن تصرفات شکل می‌گیرند) واقع می‌شود، که در این جلسه موضوع بحث ما تصرفات نوع اول می‌باشد. به عبارت دیگر گاهی فاعل متصرف در اوصاف شخصی خودش (که فاعلهای تبعی هستند و با اراده خودش ایجاد می‌شوند) فاعلیت و خواستی نسبت به حضرت حق درست می‌کند که این مرتبه از تصرف قبل از شکل‌گیری اوصاف خودش هم می‌باشد. یعنی به وسیله همین مرتبه از تصرف «نظام اوصافش» تغییر کرده و حساسیتهای جدیدی برای او حاصل می‌شود که ما گفتیم این همان مرتبه «پرستش» می‌باشد.

۲/۱- ظهور اخلاق در مرتبه پرستش اجتماعی و شکل‌گیری علم

حال پیرامون تبیین مطلب باید به چند نکته توجه داشت. نکته اول اینکه درجه حرکت زمانی فاعل تصرفی یعنی درجه قرب و تولی به مولی و پرستش او در این فاعلیت معلوم می‌شود و لکن تأثیر این فاعلیت و تأثیر این اخلاص (یعنی «توسعه مکانی» این اخلاص. پس از ظاهر شدن در نظام حساسیتهای و اخلاق در فعل اجتماعی یا ایجاد فاعل تبعی در نظام خلافت یا توسعه تصرف ظاهر می‌شود. به تعبیر دیگر فاعل تصرفی با بازوی نظام و «توسعه تصرف نظام» یک خواست و پرستش اجتماعی دارد که اخلاص او در کار فردی تک تک فاعلهای شکل می‌گیرد. یعنی تأثیر آن اخلاص از آن اخلاق می‌گذرد و در جامعه می‌آید و در توسعه تصرف و نظام خلافت ظاهر می‌شود. به عبارت دیگر جوهر یا گوهر آن پرستش اجتماعی در آن وضع شخصی معین می‌شود. این نکته اول که پیرامون ارتقاء شخصی خود فاعل می‌باشد. بنابراین در تولیهایی (به ولاتی که بالاتر

از او هستند) که فاعل در نظام جامعه پیدا می‌کند، برای او «علم» حاصل می‌شود، یعنی در این تولی و ولایتها متکیف به یک نسبیتی می‌شود.

۲- بررسی مسئله اخلاص و ثمرات آن در پرستش اجتماعی

حال این علم با اینکه دارای جهتی می‌باشد، یعنی جهت محور اجتماعی، ولی خود فاعل به مقدار اخلاص و به میزان حرکت زمانی که نسبت به مولی دارد (و نه به میزان تأثیر) در شکل‌گیری این علم سهیم می‌باشد.

۱/۲- پیدایش شدت اخلاص برای فرد

بنابراین آنچه که از یک کار بزرگ اجتماعی عندالله تبارک و تعالی باقی می‌ماند، یکی نسبیتی است که از اخلاص برای این شخص (الله) پیدا می‌شود.

۲/۲- تقویت ولایت اجتماعی

دوم تأثیری است که از این عمل جامعه پیدا می‌کند، یعنی با این عمل جامعه توسعه و تصرف پیدا می‌کند و یک ولی‌ای تقویت و یک و احیای تضعیف می‌شود. به عبارت دیگر این عمل ابتدا به صورت علم و سپس به صورت تصرف در جامعه ظهور پیدا می‌کند. به تعبیر دیگر ابتدا نسبیتی از جریان اراده ولی مافوق در فعل فرد (یعنی حضور در نسبیت تولی) پیدا می‌شود و سپس حضور آن در تصرف شکل می‌گیرد.

۳- تفاوت بین مرحله شکل‌گیری علم در اجتماع و تصرف در آن

البته باید توجه داشت که پیرامون علم در اجتماع باید بین شکل‌گیری علم و تصرف فرق بگذاریم. «علم» در حضور در نسبت ولایت و تولی (در تولی جریان اراده غیر می‌باشد) شکل می‌گیرد ولی فاعل یک مقدار از حضور در تصرف را در منزلت عامل بودن و یک مقدار آن را هم خودش کسب می‌کند، یعنی اراده او برای غیر علم می‌شود.

۴- توضیحی پیرامون کیفی شکل‌گیری علم در جامعه

حجة الاسلام میر باقری: مشخص نشد که علم چیست؟ آیا علم نسبیت فاعل شد که از تولی و ولایت پیدا می‌شود؟

(ج): بله، حال می‌خواهیم در «نسبیت» فاعل دقت کنیم. نسبیت فاعل از تقوم دو چیز حاصل می‌شود، ابتدا قدرتی متناسب با منزلتی که دارد پیدا می‌کند و سپس این قدرت متقوم به تولی ولایت می‌شود. حال این «تولی» یعنی اراده‌ای که شخص در تولی به غیر یا نظام پیدا می‌کند که به همان نسبت هم متکیف می‌شود، بخشی از آن «تبعی» است، یعنی خود همین تولی باز تجزیه می‌شود و بخشی از آن تبعی می‌شود و شخص نسبت به تبعی‌اش علم پیدا نمی‌کند و التفات هم لزوماً پیدا نمی‌شود و بخشی از آن «تولی» و به صورت تبعی نیست و شخص در حضور سهم دارد، یعنی به نسبتی که حاضر است (ولو آموزشی) عالم می‌شود. به تعبیر دیگر حضور اراده غیر و یا حضور اراده نظام در او می‌باشد و او هم متکیف به اراده نظام یا به اراده شخصی از نظام مانند محور می‌شود. بنابراین تا این مرحله، مرحله آموزش است، اما علاوه بر حضور اراده غیر (مثلاً نظام) در او، حضور اراده او در پائین هم می‌باشد و در پائین هم دو وظیفه دارد، هم نماینده است نسبت به آن علم و تولی که پیدا کرده، یعنی و مجری آنها می‌باشد و هم سهم خودش را در آن شیء متصرفیه دارد، حال می‌تواند متصرفیه انسان و یا شیء و یا رابطه اجتماعی باشد. بنابراین متصرفیه دو سهم از عامل می‌گیرد یک سهم، سهم نسبت تأثیر سلطنت او و... البته این دو همیشه با هم هستند و لذا علمی که برای فاعل ایجاد می‌شود بیش از علمی است که به حضورش (هر چند در جزئیت) دریافت کرده است. یعنی برای رده پائین‌تر به اضافه تحویل می‌دهد و نه اینکه عین همان باشد. البته ممکن است در اضافه‌ای که نسبت به پائین‌تر میکند شذوذات عدم اخلاص خود او واقع بشود، یعنی آنچه را تلقی کرده هر چند در کل آب زلال بوده ولی آنچه را که در حال پس دادن است آب مخلوط می‌باشد.

۱/۴- ظهور فاعلیت عبد در پیدایش علم

یعنی آن اخلاص را که در قسمت اول گفتیم عکسش اولاً در آن علمی که پیدا کرده ظاهر می‌شود و ثانیاً: در شدید شدن آن علم هم نمود پیدا می‌کند.

۵- توضیحی پیرامون جایگاه عدل و فضل در جامعه‌شناسی و تفاوت آندو

به عبارت دیگر ایشان در تولى و ولايت دو رتبه اراده مى‌کند و دو تصرف براى او وجود دارد، يعنى عين همانى که در تبدلش منعکس مى‌شود و عين همانى را که در توسل پيدا مى‌کند، همان را خرج نمى‌کند و باز هم در اينجا هم اراده و هم اخلاص مى‌باشد. يعنى آن چيزى را که تصرف مى‌کند دو بار رنگ مى‌کند، به طور مثال ابتدا یک دستمالى را در رنگ آبى مى‌بريد و آن یک مقدار رنگ بر مى‌دارد و سپس همين دستمال را در همين آب یک بار ديگر فرو مى‌بريد و در مى‌آوريد، رنگ آن غليظتر مى‌شود. البته بيان اين مطلب بدین خاطر است که مى‌خواهم اشاره کنم که تولى به ولايت حقه اولياء منشاء اين نمى‌باشد که همه کلمات و رفتار و تصرفاتى را که عباد در عالم مى‌کنند سايه همان فرمايشات ائمه طاهرين و اولياء باشند و خلاصه همان فرمايشات را به عينيت رسانده باشند. نکته سومى که به نظر مى‌آيد در امر جامعه‌شناسى لازم است که پيرامون آن دقت شود اين است که مسئله مغفرت و رحمت بودن پاىگاه عالم چگونه مى‌باشد. اخلاص را که شما جدا مى‌کنيد یک امر بسيار مهمى را بين عدل و فضل پي‌ريزى مى‌کنيد. «عدل» انضباط به قانون است ولى «فضل» که در آن مغفرت اصل است یک چيز ديگر مى‌باشد. يکى از مشکلات بسيار مهمى که به نظر مى‌آيد که در دستگاه آن طرف نمى‌شود آن را تحليل کرد ولى در اينجا مى‌شود همين مسئله مى‌باشد. اگر شما بخواهيد نسبت به شخصى که در جامعه نسبت به حقوق و حدود افراد تصرف مى‌کند (يعنى به حضور در نسبت بين ولايت و تولى) بگوئيد که او را دستگير نکنيد و ببخشيد، حقوق خيلى‌ها ضايع مى‌شود و لذا بايد براساس عدل عمل کنيد. بنابراين فضل و مغفرت در مسئله اخلاص (ربط فرد با خدا) و گناه و ثواب اصل قرار مى‌گيرد. گاهى صورت عمل بسيار عالى و زيبا و درجه یک مى‌باشد و ضررى هم به هيچکس نمى‌زند و حتى نفع هم به همه مى‌رساند و لکن «ولاتنفقوا اموالکم رياء الناس کالذى لم يؤمن بالله و اليوم الآخر» اخلاص در آن عمل ضعيف مى‌باشد، يعنى ظاهر عمل تولى به ولايت ولات الهى است ولى باطنش چنين چيزى نمى‌باشد. حال اگر در اين رابطه بازگشت کرد و مخلص شد مورد مغفرت قرار مى‌گيرد و اگر هم عمل، عمل بدى بود و به جامعه لطمه زده بود توفيق تدارک پيدا مى‌کند، يعنى «ظرفيت جديدى» مى‌کند که توسط آن مى‌تواند اعمال اجتماعى گذشته را حل کند و اين ظرفيت جديد امرى است که در ارتباط او با

خدای متعال حاصل می‌شود. بحث تمام شد، حال اگر توضیحی بخواهید من خدمتان عرض می‌کنم. بنابراین در این بحث، به مباحث گذشته مطالبی را اضافه کردیم که یکی مسئله اخلاص و دیگری مسئله حضور در تولی و ولایت و معنی علم و آخر هم مسئله مغفرت و عدل و فضل را مطرح کردیم.

(س): یعنی می‌فرمائید توبه به معنای برگشت و تصفیه اخلاص است که در این صورت یا ظاهرا در ابتدا ضرری برای جامعه نداشته و یا اگر هم ظاهر آن ضرر داشته با این توبه ظرفیت جدیدی پیدا می‌کند که می‌تواند آن ضرر را تدارک کند.

۶- توضیحی پیرامون معنای اخلاص

(ج): بله، همین است. البته باید به این نکته توجه داشته باشید که «کنه اخلاص» قابلیت تعریف ندارد. به عبارت دیگر تقوم فاعلیت فرد به رحمت حضرت حق ربطی است که قبل از حساسیت است و لذا آن چنانکه نسبت به حضرت حق جل عظمته نمی‌توان شناخت پیدا کرد و یا تشبیه کرد (البته تعطیل هم نباید باشد) همچنین این رابطه‌ای که یک طرف آن قابل توصیف نمی‌باشد را هم باید از آن مرتبا نفی خصوصیت کرد. بنابراین به همین نفی خصوصیت کردن اخلاص گفته می‌شود و لذا اگر به هر منزلتی تعلق به خصوصیت پیدا کرد اخلاص نیست. به عبارت دیگر ربط است و نفی خصوصیت نسبت به خود ربط می‌باشد یعنی عدم ادراک از ربط است.

(س): خصوصیت که دارد، یعنی هر مرتبه از اخلاص خصوصیت خاص خودش را دارد اما اینکه نباید متمسک به او شد معنایش این نیست که این مرتبه توصیف بردار نیست.

(ج): این معنایش این است که از خصوصیت بیان کردن، باید حتما رفع ید کرد.

۱/۶- اخلاص تعریف بردار نیست (اخلاص به معنای نفی خصوصیت)

(س): این مفسر تعریف ناپذیری نیست.

(ج): تعریف ناپذیری ربط است و نه اخلاص، یعنی حقیقت اخلاص همان خود ربط است.

(س): چرا این ربط تعریف نمی‌شود؟

(ج): این ربط هر ربطی که باشد عکسش در حالات تنها قابل تعریف به آثار می‌باشد. یعنی اثر هر مرتبه از ربط در جاهای مختلف قابل تحلیل است. اولین تحلیلی که دارد در «حال» است و دومی تحلیلی که دارد تحلیل علمی نسبت به حال است، یعنی تحلیل اجتماعی ولکن شما می‌گوئید «سبحان الله» یعنی این عمل را نفی می‌کنید و بعد هم می‌گوئید هم خدا منزّه است و هم این عمل قابل نبود. دو چیز را شما همیشه می‌گوئید: اول اینکه خدا منزّه است و اینکه عمل من قابل نیست و لذا اگر نفی شایستگی نسبت به عمل و تنزیه حضرت حق جلت عظمته رها شود، عمل باطل می‌باشد. به عبارت دیگر معنای نفی خصوصیت این است که هیچ ربطی از ربطها (خود ربط) قابلیت تعریف نباید داشته باشد و لذا هر تعریفی که پیدا می‌کند باید نفی شود.

(س): اینکه دلیل نمی‌شود، بالاخره در حال تبدیل، هر مرحله‌ای از آن کیفیتی متناسب با خود دارد اینکه با این کیفیت و عمل از نظر اخلاقی نباید ثابت باشد غیر از این است که بگوئیم چون تغییر در همه عالم می‌باشد از نظر فلسفی تعریف نمی‌شود. خیر چنین دلیلی (تغییر در همه عالم) نمی‌تواند دلیل نفی تعریف باشد. بله اگر برای نفی تعریف شما می‌فرمائید چون قبل از تمثل و قبل از حساسیت است، آن یک دلیل دیگری است که باید به آن بپردازیم به اینکه آیا نمی‌شود شیء‌ای را که قبل از تمثل است تعریف کرد؟

(ج): بله دلیل ما همین است، یعنی شیء قبل از تمثل را نمی‌توان تعریف کرد. مخصوصا اگر آن تمثل، تمثل اجتماعی باشد، تمثل اجتماعی که در آن مفاهمه معنا دارد. مفاهمه یعنی آن موقع که شما به اصطلاح در نظام جامعه چیزی را می‌شناسید آن چیز قابل مفاهمه می‌باشد، یعنی وحدت و کثرت آن بگونه‌ای است که می‌شود به دیگران آن را منتقل کرد ولکن در باره اینکه ارتباط هست ولی قابل تشبیه هم نیست...

(س): در اینجا تازه سؤال دیگری پدید می‌شود و آن اینکه اگر ما نمی‌توانیم خدا را تشبیه کنیم معنایش این نیست که نیت خودمان را هم نتوانیم تشبیه کنیم.

(ج): در اینکه می‌توانید از نیت خود صورتی داشته باشید و اصلا در مرتبه پائین‌تر عکس آن را به آثارش ببینید، صحبتی نیست، اما سؤال ما این است که آیا می‌توانید ربط با خدا و نیت قاصد (نیت موصوف به قصد)

را هم ذکر کنید که مثلا این است یا خیر؟ آیا می‌توانید بگوئید این نیت الهی می‌باشد یا اینکه این هم را تخطئه می‌کنید؟ اینکه مکررا بخاطر تغییرات تخطئه می‌کنید این تغییرات از چه باب می‌باشند؟ البته یک تغییری را بعدا در کارهای اجتماعی ذکر می‌کنیم به اینکه در همه مراحل حتما تغییر می‌باشد، ولی در اینجا تغییر بدینگونه است که دائما می‌گوئید این بدرد نمی‌خورد این تکرار (اینکه دائما گفته نمی‌شود این بدرد نمی‌خورد) را که ملاحظه کنیم به این مطلب خواهیم رسید که چنین امر بدرد نخوری در کل قابل تعریف نمی‌باشد. به عبارت دیگر شما تنها می‌توانید ربطی را که بدرد می‌خورد تعریف کنید، یعنی بگوئید این همان است و یا مثلا در کل یک فعلی را انجام دهید و بگوئید این همان است، ولی ربطی را که دائما می‌گوئید «این بدرد نمی‌خورد» را نمی‌توانید از آن تعریفی ارائه دهید. به عبارت واضحتر از چنین ربطی تنها می‌توانید به آثارش تعریفی ارائه و ولی اگر بخواهید خودش را به نسبتی که متقوم می‌باشد تعریف کنید، ارائه چنین تعریفی محال می‌باشد، یعنی نفس تقومش که دو طرف دارد قابل تعریف نمی‌باشد.

(س): اگر تقوم را اینگونه معنا کنیم که دو طرفی بشود همه چیز باید مخلوق بشود و حال اینکه در تقوم طرفینی در کار نیست. یعنی اگر رحمت هم اینگونه است، پس خود رحمت هم توصیف پذیر و مخلوق و متغیر است و لذا هیچ دلیلی ندارد که ما آنجا تنزیه کنیم. ما چیزی را تنزیه می‌کنیم که مخلوق و متغیر نباشد. به عبارت دیگر اگر مقصود از رحمت یک مخلوق متغیری می‌باشد که زمان و مکان دارد پیرامون چنین چیزی تعطیل و تشبیه نداریم و باید بین تعطیل و تشبیه و در مرز مخلوقات راه رفت. بنابراین گاهی حضرت عالی روی بینش کلامی می‌فرمائید که باید بین تشبیه و تعطیل راه رفت که این نسبت به ذات می‌باشد و گاهی برهان فلسفی اقامه می‌فرمائید که این دیگر بحث آخری است که باید بررسی کنیم که آیا می‌شود چیزی ر که قبل از تمثل است را توصیف کرد یا خیر؟

(ج): دو تا بحث داریم و هر دو بحث را هم دقت بفرومائید. یکی اینکه آیا در این بحثی که داریم آیا بحث کلام و فلسفه و حوزه آنها جدا می‌شود؟

(س): نه حاج آقا عرضم این است که اگر بخواهیم به هر قدم تکیه کنیم اول باید ببینیم که موضعش کجاست. موضع کلامی بحث که اینجا نیست. همچنین در باب مخلوقات (ولو اسم مخلوق را رحمت الهی بگذاریم) ادله‌ای نداریم که دلالت کنند بر اینکه، باید در باب مخلوقات بین تشبیه و تعطیل راه برویم.

۲/۶- نفی هر گونه تمثّل در مرحله حالات

برای روشن شدن بحث به این مطلب مهم باید توجه داشت ما می‌گوئیم فاعل برای توسعه فاعلیتش، «تعلق» پیدا می‌کند به فاعل بالاتری که آن فاعل بالاتر با فاعلیتش در او، موجب «توسعه» او می‌شود. حال این مطلب را می‌توان هم در شکل فردی و هم در شکل اجتماعی ذکر کرد ولی سؤال ما این است که آیا در شکل فردی با این تعلق و فاعلیت برای شخص علم حاصل می‌شود؟ آنچه که به نظر می‌رسد در اینجا تنها حال یا نظام حساسیت برای شخص حاصل می‌شود. نظام حساسیت محصول چنین عملکردی می‌باشد، یعنی فاعل تعلق پیدا می‌کند به فاعل بالاتری و فاعل بالاتر هم در توسعه فاعلیت او فاعلیت می‌کند و نظام حساسیت او شکل می‌گیرد.

(س): سؤال این است که چرا قابل توصیف نباشد؟ یک بار می‌فرمائید چون قبل از حساسیت است و یک بار می‌فرمائید چون متقوم به رحمت است. اگر متقوم به رحمت است به چه دلیل توصیف نمی‌شود؟ اینکه در تنزیه در هیچ مرتبه‌ای در حال خودمان نباید متمسک به آن شویم، مورد قبول می‌باشد ولی باز هم این مطلب به معنای توصیف ناپذیری نیست.

۳/۶- تحلیل از حالات بعد از مرحله تمثّل

(ج): عین همان چیزی را که در فرق بین حال و نظام حساسیت و نظام نسبیتی که در تمثّل اجتماعی بدست می‌آید بیان کردیم، در همینجا هم بیان می‌کنیم. اول اینکه توصیف از حال به کلمات قبل از مفاهمه اجتماعی طبیعتاً ممکن نمی‌باشد، مگر اینکه خود حال در مفاهمه اجتماعی موضوع قرار بگیرد. البته باید توجه داشته باشید که وقتی حال در مفاهمه اجتماعی موضوع قرار می‌گیرد دیگر «حال» نیست بلکه موضوع

تصرف واقع می‌شود، یعنی شما می‌خواهید در مفاهمه اجتماعی بوسیله مفاهیم، تحلیلی از اوصاف نفس ارائه بدهید، درست همانند اینکه بخواهید از موضوعات تصرفی دیگر تحلیل ارائه دهید.

(س): یعنی مفاهیمی نیست که مرتبط با آن حال باشند.

(ج): بله موضوعشان حال است مثلاً می‌گوئید: من می‌خواهم تهذیب اجتماعی و یا تضعیف جامعه را بیاورم که در اینجا تنها یک کار اجتماعی صورت می‌گیرد و به تعبیر شما در اینجا دیگر عالم مفاهیم می‌باشد ولی دیگر خود حال نیست. به عبارت دیگر مثل این است که کسی عکس یک چیزی بیاورد و شروع به تجزیه و تحلیل آن عکس بکند.

(س): یعنی کمالینکه می‌شود نسبت به خارج صورت و مفهوم داشت، نسبت به حال انسانی هم می‌توان صورت و مفهوم آورد.

(ج): احسنت، و می‌تواند وسیله اجتماعی هم قرار بگیرد و با آن هم بیایند مفاهمه و کار کنند، یعنی تولی و ولایتی به آن انجام بگیرد. بنابراین «حال» در اینجا به معنای نسبیت و حضور شما در مرتبه عاملیت بین فاعلیتتان و فاعلهای تبعیتان (که متصرفیه شما هستند) می‌باشد، که از آن نمی‌توانید ادراکی داشته باشید، یعنی این حال غیر از ادراک اجتماعی شما از خود حال می‌باشد. به عبارت دیگر ابتدا برای شما در حضوری که در نسبت بین فاعلیت خودتان و فاعلیتهای تبعی منسوب به خودتان حاصل می‌شود، خواستی پیدا می‌شود و سپس تصرفی می‌کنید و بعد عامل می‌شوید. بنابراین بعد از اینکه عامل در تنظیم کردن و ایجاد کردن هماهنگی شدید حتما حضور و نفوذی پیدا می‌کنید که در این هنگام یک حضوری هم در حال پیدا می‌کنید، یعنی ادراکی از حال برای شما حاصل می‌شود. به عبارت دیگر تولی و ولایتی نسبت به «حال» پیدا می‌کنید، ولی یک مرتبه بالاتر از «حال» که در آنجا می‌گوئید خواستی دارم و می‌خواهم «تعلق» موضوع فعل من قرار بگیرد (تا بعد فاعلیت بایید و تصرف در نحوه تعلق فاعل تبعی به مولی بکند) هرگز قابل توصیف نمی‌باشد. بله توصیف پذیری مفهومی پیدا می‌کند، یعنی می‌توانید آن را موضوع اجتماعی قرار دهید و

پیرامون آن بحث کنید، که در اینجا باز هم باید توجه داشته باشید که توصیف‌پذیری به معنای توجه به آثار می‌باشد، نه اینکه بخواهید کنه آن را توصیف کنید زیرا که کنه پرستش هرگز قابل توصیف نمی‌باشد.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ